

سگ

در متون و فرهنگ اسلامی

نویسنده:

علی رضائی بیرجندی

سگ در متون و فرهنگ اسلامی



سرشناسه	: رضایی بیرجندی، علی، ۱۳۳۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: سگ در متون و فرهنگ اسلامی / علی رضائی بیرجندی.
مشخصات نشر	: بیرجند: صبح امروز.
مشخصات ظاهری	: ۸۹ ص.
شابک	: ۲۰۰۰۰۰ ریال ۳-۰۱-۶۸۸۴-۹۷۸-۹۷۸-۶۲۲-۶۸۸۴-۰۱-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۰۲-۱۰۷.
موضوع	: سگ‌ها -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع	: Dogs -- Religious aspects -- Islam
موضوع	: سگ‌ها در ادبیات
موضوع	: Dogs in literature
رده بندی کنگره	: BP۲۳۰/۱۵۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۸۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۹۱۰۹۱

به اهتمام: علی رضائی بیرجندی

ناشر: صبح امروز

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۹۹

لیتوگرافی و چاپ: چاپخانه امروز خراسان جنوبی ۲۲۴۴۴۵۲۴ - ۵۶

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۸۴-۰۱-۳

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰/۰۰۰ ریال

انتشارات صبح امروز

بیرجند - خیابان مدرس - مدرس ۲۲ - پلاک ۲۷۸ - واحد ۲
تلفن: ۰۵۶-۳۲۴۴۴۵۲۴ ایمیل: nashremrooz@gmail.com



سگ با مفاهیمی چون: وفاداری؛ نگهبانی؛ قدردانی و سپاسگذاری؛ مقیم درگاه کسی بودن، حتی شب زنده داری آمده است.

بر فرض پذیرش «نظریه نجاست ظاهری و اعتباری سگ» این نظریه هیچ گاه دلیل بر بی ارزش بودن سگ نیست؛ چراکه نطفه و نیز خون انسان با آن که زندگی به آن دو بستگی دارد، نجس هستند.

سگ انسان نیست؛ جایگاهش اتاق انسان نیست؛ و همان گونه که زندگی کردن انسان در کلبه سگ مسخ انسان است، زندگی کردن سگ در اتاق انسان نیز مسخ سگ است.

بر سگانم رحمت و بخشایش است	که چرا از سنگهایشان مالش است
آن سگی که می گزد گویم دعا	که ازین خو وارهانش ای خدا
این سگان را هم در آن اندیشه دار	که نباشند از خلائق سنگسار
زان بیاورد اولیا را بر زمین	تا کندشان رحمه للعالمین

مولوی

به نزد کهان و به نزد مهان به آزار موری نیرزد جهان.

فردوسی

ره این است سعدی که مردان راه به عزّت نکردند در خود نگاه
از آن بر ملایک شرف داشتند که خود را به از سگ نپنداشتند

سعدی

سگ بر آن آدمی شرف دارد کو دل دوستان بیازارد
حیف باشد که سگ وفا دارد و آدمی دشمنی روا دارد

سعدی

پیش گفتار

در فرهنگ عمومی ما متأسفانه، سگ جانوری پلید و ناپاک، هرزه، سرگردان، ولگرد، مورد غضب خدا و خلق، ملعون و نفرین شده شناخته شده است که پیوسته در مزبله‌ها می‌گردد و مردار می‌خورد و برای مردم پارس می‌کند و با نور ماه هم سر ناسازگاری دارد، و در اثر این تنفر است که اصطلاح «سگِ نفس» برای خواهش‌های نفس‌انسان به کار می‌رود و برای این که نفرت و بیزاری نسبت به کسی نشان داده شود او را «توله سگ» و «پدرسگ»^۱ می‌خوانند و نیز در تشبیه‌های تحقیرآمیز، اصطلاح‌هایی چون: سگ جان (سخت جان)، سگ دو زدن (بیهوده و به هرجا سرزدن)؛ سگ پا سوخته (هرزه گرد) سگ خور شدن (حرام شدن)؛ از خروس خوان تا بوق سگ کار می‌کنم؛ محل سگ بهش نداشتیم؛ عین سگ افتاده اند به جون هم؛ با اون اخلاق سگیش و نذار اون روی سگم بالا بیاد در ادبیات عرفی کم نیست. این بیزاری به اندازه‌ای است که ضرب‌المثل «چونام سگ بری چوبی به دست آر» یک اندرز و هشدار به شمار می‌آید. چنین سگی باید در لقمه‌اش سوزن نهاد و برای آزمون تیغ، سرش را برید.

همه سگ را می‌زنند^۲ و وظیفه خود می‌دانند که باید از آن دامن برچید و فاصله گرفت؛ مگر این که آن را تعلیم دهند و زمام اختیار آن را در دست گیرند و به اسارت درآورند تا به عنوان رفیق،

۱ فحش پدر سگ در گویش گیلکی و زبان ترکی به صورت «سگ بچه» و «کوپه اوغلی» کاربرد دارد؛ چرا که معیار در بعضی فرهنگ‌ها پدر در برخی دیگر پسر است.

۲ نمونه این رفتار در داستان «سگ ولگرد»، خود را نشان داده است. داستان سگ ولگرد، داستان سگی خانگی است که در خیابان، بخاطر تسکین عورتش از صاحبش جدا شده و با ماده سگی آمیزش می‌کند و ناگهان متوجه می‌شود که صاحبش را گم کرده و مثل سگ‌های ولگرد، آواره کوچه‌ها می‌شود و از آدم‌های نا آدم اطراف، سنگ و اردنگی نوش جان می‌کند و در پایان هم در اثر تعقیب یک ماشین جیب به خیال این که ماشین صاحبش است، نفس زنان روی زمین می‌افتد و تلف می‌شود. در این حکایت، هدایت (نویسنده)، از زبان حیوان زبان بسته، داستان جنتایی را که انسان به حیوان روا می‌دارد بازگو می‌کند که چگونه آدمیان، خونخوارانه به جان حیوانات زبان بسته افتاده اند. گروهی از این حیوانات به خاطر شکم ما سلاخی می‌شوند و گروهی به خاطر لذت و تفریح یک مشت جانی، هدف تیر قرار می‌گیرند و عده‌ای به خاطر زیبایی در قفس می‌شوند و...

همسر، فرزند و مونس ذلیل و مسخ شده و بی هویت؛ حس تنهایی و تفاخر طلبی و تکاثر خواهی انسان بی ایمان را جبران نماید. متأسفانه امروزه شاهد آن هستیم که برخی از جوانان ما با الهام از فرهنگ منحط غرب فرهنگی، زندگی و عمر خود را صرف خرید و نگهداری و زندگی با سگ های عروسکی می کنند. سگهایی که شاید هیچ منفعتی برای آنها نداشته و بیشتر جنبه تزینینی دارند و مرکزی برای بروز بیماری و هزینه های گزاف هستند.

البته افراد و شرکت های سودجو هم بیکار نبوده و آتش بیار معرکه هستند تا از این بازار جوزدگی؛ سودی به جیب بزنند و در این راه از ایجاد دوره های تخصصی آموزش سگ تا ایجاد آرایشگاه و کلوپ های ویژه برای سگ ها خودداری نمی کنند.

اما در برخی منابع دینی نظیر منابع زرتشتی به روشنی سگ - دست کم از بعضی جهات - بر انسان برتری داده شده است.^۳ از میان ادیان ابراهیمی، دین یهود سگ را نجس می داند ولی در دین مسیحیت به علت نفی شریعت در ارتباط با جایگاه و طهارت و نجاست، سخنی به میان نیامده است.

اما سگ در فرهنگ و منابع اسلامی اعم از قرآن و روایات از خانواده حیوانات است و حیوانات نشانه قدرت الهی و مایه عبرت بشر هستند؛ در آنها منافع بی شماری برای انسان ها قرار داده شده است؛ حیوانات؛ امت هایی هوشمند و با احساس نظیر انسان ها هستند؛ که همواره در کنار انسان و به عنوان جزئی از زندگی او حضور داشته اند و تحت ربوبیت الهی در مسیر کمال و رشد قرار دارند^۴ سگ حیوانی شاکر، با وفا؛ آشنا و خویشاوند انسان شناخته می شود.^۵

علاوه بر این از آیات و روایات جایگاه ویژه آن قابل استفاده است.

مرنجان محتشم را کو سگ توست سگی کاندرا وفای او شکی نیست^۶

با این همه ما می دانیم سگ حیوان باهوشی است که توانمندی های زیادی دارد و در کارهای مهمی از آن استفاده می شود. یافتن افراد زنده در زلزله ها؛ کشف مواد مخدر و متفجره و خرید لوازم

^۳ وندیداد؛ شرح هاشم رضی، ج ۳، ص ۱۴۷۸، ف ۱۵، ش ۳ و ش ۵.

^۴ سوره انعام آیه ۳۸ علامه طباطبائی قدس سره: فَإِنَّ الْكُرِيمَ مَعْنَى نَفْسِي وَهُوَ جَعَلَهُ شَرِيفًا ذَا كَرَامَةٍ فِي نَفْسِهِ وَالتَّفْضِيلَ مَعْنَى إِضَافِي وَهُوَ تَخْصِصُهُ بِزِيَادَةِ الْعَطَاءِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى غَيْرِهِ مَعَ اشْتِرَاكِهِمَا فِي أَصْلِ الْعَطِيَّةِ؛ (الميزان، ج ۱۳، ص ۱۵۵) تکریم و کرامت یک معنای نفسی و مستقل است و آن عبارت است از اینکه او را با شرافت و با کرامت قرار داد، ولی تفضیل یک معنای نفسی و اضافی است و آن عبارت از این است که با اشتراک دو فرد در اصل عطیه و بخشش به یکی بیشتر از دیگری عطا نمود. بنابراین مقصود از فضیلت انسان نسبت به بسیاری از مخلوقات این است که هر چیزی که به آنها داده شده بیشترش به انسان عطا شده است. (ر.ک: تفسیر انسان به انسان، ص ۲۱۶)

^۵ نام علمی سگ، Canis lupus familiaris است؛ نامی که بخش نخست آن «تیزدندان» و دقیق تر بگوییم، «نیش دندان»، بخش دوم اش «گرگ» و بخش سوم اش «آشنا و خویشاوند» معنا می دهد. سگ، نخستین جانوری است که اهلی شد و پسوند آشنا و خویشاوند را به همین دلیل به آن داده اند. (آیین سگ (بخش نخست): شروین وکیلی)

^۶ دیوان اشعار (غزلیات)؛ محتشم کاشانی.

منزل تنها برخی از فواید آن است. ازدیرباز اهلی شدن سگ بدان معنا بود که آدمیان، یاوری برای حمایت و نگهبانی خویش یافتند و در برابر بزرگ‌ترین دشمن دام‌های خویش (گرگ) متحدی از همان جنس به دست آوردند و بسیاری از دشواری‌های شکارکردن و شکارشدن را با یاری حس بویایی قوی سگ‌ها از میان برداشتند، و در نهایت سگ، گذشته از پیامدهای زیست‌شناختی‌ای که برای آدمیان به همراه داشت، در جوامع انسانی به عنوان عضوی ارجمند پذیرفته شد و به این ترتیب، در سطوح اجتماعی و فرهنگی نیز ردپایی آشکار از خود بر جای نهاد.

از این رو به توفیق الهی تصمیم گرفتم تا جایگاه سگ، این حیوان مظلوم را که از سویی مورد بدترین آزار و اذیت‌ها و زدن و کشتن و محرومیت قرار می‌گیرد و از طرفی برخی با مسخ این حیوان از طبیعت حیوانی‌اش او را به عنوان مترسکی برای امیال پست حیوانی خویش قرار می‌دهند و برای خروج از تنهایی خویش بدترین آسیب‌ها را تحت عنوان خدمت و محبت به او وارد می‌سازند را در منابع اسلامی اعم از قرآن و روایات و نیز در فرهنگ اسلامی مورد تحقیق و پژوهش قرار دهم.

این کتاب پنج فصل دارد. در فصل اول، سگ در معارف قرآن مورد بررسی قرار گرفته است. سگ اصحاب کهف، عالم بی عملی که به سگ‌ها تشبیه شده و سگ شکاری از مباحث اساسی این فصل است. در فصل دوم، سگ در روایات و در فصل سوم، طهارت و پاکی سگ از منظر عقل، قرآن و روایات و اجماع بررسی و با عنایت به نظریه طهارت ذاتی حیوانات، پاکی سگ نیز اثبات شده است. در فصل چهارم به حقوق سگ از جمله حق حیات، حق تغذیه، حق مسکن و حق نگهداری پرداخته شده است. در فصل پنجم «سگ ممدوح» که همان سگ مصطلح و معهود است، بررسی و به جایگاه سگ در تمدن بشری از جمله فلاسفه کلیون و سگ منشان اشاره شده و نیز به جایگاه سگ در میان اعراب بدوی نیز پرداخته شده است. در پایان «سگ مذموم» که «نفس پست اماره به بدی انسان» است از منظر سه شاعر و عارف بزرگ یعنی عطار، مولوی و سعدی تبیین شده است. امیدواریم انسان‌ها با الهام از قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام به جایگاه و حقوق حیوانات به ویژه سگ توجه کنند.

امام خمینی رحمت الله علیه در نامه‌ای به فرزند خود می‌نویسد:

«پسرم! کافه موجودات از جهات عدیده که به احصا در نیاید، مورد رحمت پروردگار عالمیان می‌باشند. مگر نه آنکه «وجود» و «حیات» و... از رحمت‌ها و موهبت‌های الهی است که گفته‌اند: «کل موجود مرحوم»^۷. پس چرا آنچه و آنکس که مورد عنایت و الطاف و محبت‌های الهی است،

مورد محبت ما نباشد»^۸.

پس به قول سهراب سپهری «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید/ ونخواهیم مگس از سرانگشت طبیعت بپرد و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت».

و به فرموده عارف قمشه‌ای:

هرکس که دلی دارد یک مور نیازارد
کان مور هم از دلبر، دارد اثری بر دل^۹
علی رضائی شاخنی بیرجندی

بهار ۱۳۹۸

۸ صحیفه امام خمینی «ره»، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۹ آیت‌الله مهدی الهی قمشه‌ای.

بخش اول
سگ در متون اسلامی

فصل اول:

سگ در قرآن

در قرآن کریم آیات متعددی در مورد حیوانات از جمله سگ دیده می‌شود. از منظر قرآن کریم حیوانات نشانه قدرت الهی^۱ و مایه عبرت بشر هستند، در آنها منافع بی‌شماری برای انسان‌ها قرار داده شده است.^۲ حیوانات امت‌هایی هوشمند و با احساس نظیر انسان‌ها هستند که همواره در کنار انسان و به عنوان جزئی از زندگی او حضور داشته‌اند. حیوانات تحت ربوبیت الهی، در مسیر کمال و رشد قرار دارند و با بشرهای معمولی که به درجه انسانیت و مقام خلافت الهی نرسیده‌اند، فرق چندانی ندارند.^۳ حیوانات دارای هوش و عاطفه بوده و حقوقی دارند که مراعات شان الزامی است. ستم به حیوانات یکی از مصادیق بارز بی‌عدالتی است که ستمگری در حق انسان‌ها را هم در پی دارد. آزار و کشتار حیوانات از روی قساوت، زمینه‌ساز آزار و کشتار بی‌رحمانه انسان‌ها می‌شود. روح انسانی، آزار و کشتن هیچ حیوانی را روا نمی‌دارد؛ مگر به ضرورت و رعایت مصلحتی مهم تر. آیات متعدد قرآن کریم، وجود شعور^۴ و احساس در حیوانات از جمله سگ را تأیید می‌کند. قرآن به صراحت سخن از صلوات و تسبیح موجودات آسمانی و زمینی و آگاهی

۱ «اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَنْعَامَ لِيَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (غافر: ۷۹)

۲ «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّشِيقُكُمْ بِمَا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفَلَكِ تَكْمَلُونَ. (مومنون: ۲۱-۲۲)

۳ «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا اَتَمَّمْنَا اَمْثَالَكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ اِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (انعام: ۳۸)

۴ مولوی در مثنوی معنوی؛ استدلال می‌کند که سگ متوجه اختیار انسان است. از این رو وقتی سگ از صاحب اش آزار می‌بیند از ابزار آزار و اذیت که مستقیماً از آن رنج می‌برد ناراحت نمی‌شود بلکه خشم اش را نسبت به آزاردهنده ابراز می‌دارد:

همچنین سگ گر بر او سنگی زنی بر تو آرد حمله گردد منثنی
سنگ را گر گیرد از خشم توست که تو دوری و ندارد بر تو دست
عقل حیوانی چو دانست اختیار این مگو ای عقل انسان شرم‌دار

آنان از صلات و تسبیح خود سخن به میان آورده است.^۵ به همین جهت علاوه بر نهی از آزار و اذیت جسمی حیوانات، از آزار روحی آنها نیز به شدت نهی نموده است. در قرآن کریم در سه مورد از سگ سخن گفته شده و هیچ گونه سخنی از نقص، بی ارزش بودن و نجاست سگ به میان نیامده است که عبارتند از:

سگ اصحاب کهف^۶ یا سگ خفتگان بیدار^۷:

قرآن کریم در توصیف آنان می فرماید:

«ما داستان آنان (اصحاب کهف) را به درستی برای تو حکایت می کنیم. آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم»^۸.

آیه شریفه بیانگر این مطلب است که آنها جوان بودند.^۹ سگ اصحاب کهف، به دلیل همراهی با این جوانان رشید و مبارز، علیه ستمگری حاکم^{۱۰}، جایگاهی ویژه و قابل توجه دارد. براساس آیات قرآن سگی بوده، که به همراه اصحاب کهف به خواب سیصد و نه ساله رفته و با ایشان برخاسته است. گفته شده که او سگ گله بود و هنگامی که چوپان اش به اصحاب کهف پیوست، او نیز به ایشان می پیوندد و هنگامی که آنان از ترس آواز دردادن و آگاه کردن دشمنان، آن را می رانند، چون انسان به سخن می آید و می گوید: «من او را می طلبم که شما می طلبید...»^{۱۱} پس دست از او می دارند و او را با خود به غار می برند. قرآن می فرماید:

ه (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخَرُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ) (نور، آیه ۴۱): آیا ندیدی تمام آنان که در آسمان ها و زمینند برای خدا تسبیح می کنند، و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟ هر یک از آن ها نماز و تسبیح خود را می دانند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند داناست.

۶ نام سگ اصحاب کهف قطمیر یا قعطیر بود. (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۲۳).

۷ داستان «اصحاب کهف» از داستان های مسیحی قرن ششم میلادی است در شهری از بت پرستان چند نفر خداپرست بودند که به غاری پناه بردند. سگی نیز همراهشان بود. به خواست خداوند در آن غار به خواب رفتند و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند. دقیانوس، پادشاه بت پرست، چون نتوانست به غار برود و آنان را گوشمال دهد، فرمان داد در غار را محکم بستند. بالاخره چوپانی برای دادن گوسفنداش در را باز کرد. سگ هیچ گاه از آنان جدا نشد، با آنان زیست و با آنان مرد. پس از مرگ بر گور ایشان کلیسایی ساختند. محل کهف (غار) را در شهر البوس (پربوز واقع در ترکیه) می دانند. برخی کلمه رقیم را که در قرآن (سوره کهف) آمده، نام سگ می دانند. نام سگ اصحاب کهف «قعطیر» نیز آمده است.

۸ «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِزْقْنَاهُمْ حُدًى». (سوره کهف، آیه ۱۳)

۹ علامه طباطبایی در تفسیر کلمه «فِتْنَه» گفته است: «این کلمه جمع سماهی «فتی» است و به معنی جوانان است. این کلمه خالی از شایبه مدح نیست و تقریباً منظور از آن جوان خوب است». (تفسیر المیزان ج ۱۳، ص ۲۴۷)

۱۰ «إِذْ أَوَى الْفِتْنَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (کهف، آیه ۱۰) آن گاه که آن جوانمردان (از بیم دشمن) در غار کوه پنهان شدند و از درگاه خدا مسئلت کردند بار الها، تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما و بر ما وسیله رشد و هدایتی کامل مهیا ساز.

۱۱ قصص الانبیاء، ص ۱۹۹.

«گروهی خواهند گفت: آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود! و گروهی می گویند: پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود. همه این ها سخنانی بی دلیل است و گروهی می گویند: آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود. بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه تر است! جز گروه کمی، تعداد را نمی دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو و از هیچ کس در این باره سؤال مکن!»^{۱۲}.

در داستان اصحاب کهف در مجموع چهار بار نام سگ تکرار شده است؛ سه بار در آیه مورد بحث و یک بار قبل از آن. خداوند در سوره کهف در مورد سگ اصحاب کهف چنین می فرماید: «سگشان بر آستانه غار یعنی محلی غیر از محل استراحت اصحاب کهف دو دست خود را دراز کرده»^{۱۳} و آرمیده بود»^{۱۴}.

سگ اصحاب کهف که با آنان همراه شده بود، در تمام آن مدت طولانی که آنان به خواب رفته بودند^{۱۵}، به داخل غار نرفت که در آغوش آنان بخوابد، بلکه در ورودی غار مانده بود. قرآن از همراهی سگ با آنان سخن گفته و در هر شمارش آنان از سگشان نیز یاد کرده است^{۱۶}.

این احترام به سگ آنان است. چنانچه سگ از دیدگاه فقه حیوانی پلید باشد، همراهی اش با اصحاب کهف و نام بردن مکرر در قرآن، شایسته نیست. علاوه بر این سگ همراه اصحاب کهف بوده و ملائکه هم علی القاعده وارد غار شده اند. این خود دلیل بر نفی این ذهنیت است که «در جایی که سگ باشد» فرشته ها وارد نمی شوند؛ همان گونه که به یقین هر کجا «سگ نفس اماره به پستی ها» باشد، قطعاً فرشتگان وارد نمی شوند.

پی نیکان گرفت و مردم شد^{۱۷}

سگ اصحاب کهف روزی چند

مولوی سگ اصحاب کهف را به عنوان نماد «مردم شدن» می داند:

۱۲ «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارَ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِثْ فِيهِمْ مِّنْهُمْ أَحَدًا»؛ (كهف، آیه ۲۲)

۱۳ (... وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ...)؛ (كهف، آیه ۱۸)

۱۴ «وَصِيد» در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند، و در اینجا به معنی دهانه غار است (كهف، آیه ۲۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۷۰).

۱۵ در روایتی از امام علی (علیه السلام) نقل شده است که قرآن با این تعبیر به اختلاف سال های شمسی و قمری اشاره می کند یعنی اصحاب کهف به حساب سال های شمسی سیصد سال و به حساب سال های قمری سیصد و نه سال در آن غار بودند. بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آنها در غار سیصد و نه سال بود: روی آن یهودیا سال علی بن اُبی طالب (علیه السلام) عن مدة لبثهم فأخبر بما في القرآن فقال أنا نجد في كتابنا ثلاثمائة فقال عليه السلام: ذاك بسني الشمس و هذا بسني القمر (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۷۱۵).

۱۶ «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ...»؛ (كهف، آیه ۲۲).

۱۷ گلستان سعدی، باب اول: در سیرت پادشاهان.

سگ ما چون سگ دیگر نباشد	سگ ار چه بی فغان و شر نباشد
مسلمان شد دگر کافر نباشد	شنو از مصطفی کو گفت دیوم
اگر بر در بود بر در نباشد	سگ اصحاب کهف و نفس پاکان
گر این سر سگ نمود آن سر نباشد	سگ اصحاب را خوی سگی نیست

سگ هار

از ویژگی های سگ های هار این است که: معمولاً دهانشان باز است و زبانشان همیشه در حرکت است. این حالت به سبب حرارت زیاد است که بر اثر بیماری در درون بدن آن ها به وجود می آید و حرکت زبان به حکم بادی بینی است که مقداری او را خنک می کند. سگ هار همیشه تشنه است و هیچ گاه سیراب نمی شود و در هر صورت - چه به او کمک کنند، چه رهایش سازند - به فرد مقابل حمله می کند.

خداوند در سوره اعراف، فردی را به سگ هار تشبیه کرده است.^{۱۸}

از دیرباز تشبیه از بهترین ابزاری بوده که برای روشن شدن و واضح ساختن هرچه بیشتر مقصود گوینده به کار گرفته شده است تا آنچه در ذهن دارد برای مخاطب کاملاً ملموس شود. قرآن کریم، کتاب خداست و بهترین تشبیهات را در خود دارد. به عنوان مثال خداوند متعال در آیات ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ سوره اعراف می فرماید:

بر آن ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی [سرانجام] خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم، [مقام] او را با این آیات [و علوم و دانش ها] بالا می بردیم [اما اجبار، بر خلاف سنت ماست پس او را به حال خود رها کردیم] و او به پستی گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. مثل او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون می آورد؛ و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند. این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. این

۱۸ ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف، آیه ۱۷۶)؛ و اگر می خواستیم، (قدر و ارزش) او را به وسیله آیات (و علمی که به او داده بودیم) بالا می بردیم، ولی او به زمین (و مادیات) چسبید و از هوس خود پیروی کرد. پس مثل او مثل سگ است که اگر به آن حمله کنی دهان باز کرده پارس می کند و زبان بیرون می آورد و اگر او را واگذاری، باز چنین می کند (همیشه دهان دنیاپرستان باز است) این، مثل کسانی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را (برایشان) بازگو، باشد که بیندیشند.

داستان ها را [برای آنها] بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)^{۱۹}.

مطابق آیات فوق انسان ابتدا در مسیر حق بود، اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس او را به سقوط کشاند؛ زیرا او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات مادی، با عطش نامحدود، بدون این که نیازی داشته باشد، به شکل بیمارگونه ای همواره دنیاپرستی پیشه می کند همچون یک «سگ هار» که بر اثر بیماری هاری، عطش کاذب داشته و در هیچ حال سیراب نمی شود^{۲۰}. در این آیات ضمن سرزنش عالم بی عمل بیان می کند که این حالت سگ هار و بیمار، برای سگ طبیعی بوده و نقص و عیبی برای سگ نیست؛ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ.

مثل بلعم باعورا، مثل سگ هار است. سگ های معمولی در خدمت انسان هستند و منافع معقول و قابل توجهی دارند؛ به همین جهت، از نظر فقه اسلامی خرید و فروش چنین سگ هایی مجاز است ولی سگ های هار (سگ های مبتلا به بیماری هاری) - که بعضی از انسان ها نیز بدان مبتلا هستند - بی ارزش اند چرا که پیش از این کار او مراقبت بود و اکنون مزاحمت.

خطر دانشمندان منحرف

قرآن مجید در آیات گذشته به گونه ای زیبا، عالم منحرف را به سگ هار تشبیه کرده است؛ یعنی انسان این چنینی نه تنها فاقد ارزش است، بلکه بسیار خطرناک بوده و هوا و هوس و دنیاپرستی چشم او را کور کرده است؛ به گونه ای که نه دوست را می شناسد و نه دشمن را. منظور «بلعم باعورا» است. او یکی از علمای بنی اسرائیل بود که در مسیر عبادت، پیشرفت چشم گیری داشت تا آن جا که به «اسم اعظم» دست یافته، «مستجاب الدعوه» شد. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام به مقام شامخ و رفیع نبوت نایل شد، این مسأله آتش حسادت را در دل و روح بلعم باعورا شعله ور ساخت.

بلعم باعورا از آن مقام بسیار والایی که داشت، بر اثر هواپرستی و تبعیت از شیطان سقوط کرد و به حدی تنزل نمود که قرآن مجید او را به یک سگ هار تشبیه می کند که به هیچ کس رحم نکرده، حالت جنون و هاری به او دست می دهد. عشق به دنیا، هواپرستی و تبعیت از شیطان عالمی را -

۱۹ وَأَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَلَوْ شَاءْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْضِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف، آیات ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷).

۲۰ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۴.

که به اسم اعظم دست یافته بود - دیوانه کند؛ به گونه ای که مانند آن سگ هار همیشه تشنه بوده و از عطش دنیاپرستی سیراب نمی گردد. چنین عالمی خطرهای فراوانی دارد.

او مثالش در صفت پس چون سگ است خستش هم دور با خون در رگ است
گر به حمله رانی او را، از دهان افکند بیرون به محرومی زبان
ور که بگذاری نرانی هم ورا افکند بیرون زبان در ماجرا...
وان که باشد غافل از علم و عمل همچو آن کلب است کامد در مثل^{۲۱}

سگ شکاری

خداوند در ابتدای سوره مائده می فرماید:

از تو سؤال می کنند که چه چیزهایی برای آن ها حلال شده است؟ بگو: آنچه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده؛ و [نیز] صید حیوانات شکاری و سگ های تربیت یافته^{۲۲}...

در این آیه سخن از طیب بودن و حلال بودن گوشت حیوانی است که توسط سگ شکاری صید شده است. فعل امر «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» در این آیه دلالت بر طیب بودن و طهارت جای گاز و چنگال سگ می کند و این که برخی فقیهان^{۲۳} گفته اند آیه از این حیث در مقام بیان نیست و اطلاق ندارد و نمی خواهد پاک بودن جای گاز و چنگال سگ را بگوید، قابل مناقشه است؛ زیرا ما در قرآن معمولاً از اطلاق های ضعیف تر از این نیز استفاده کرده و تا دلیل محکمی در رد این اطلاق یا در اثبات در مقام بیان نبودنش پیدا نشود به آن استناد می کنیم.

شیخ طوسی ره نیز در کتاب خلاف نیز قائل به نجاست جای گاز سگ نیست و از اطلاق آیه شریفه طهارت آن را استفاده می کند ضمن این که این قول را به شافعی از علمای بزرگ اهل سنت نیز نسبت می دهد. وی می گوید:

مساله ۸: زمانی که سگ شکار را گاز بگیرد، (جای گاز) نجس نمی شود و شستن آن واجب

۲۱ مثنوی معنوی، ص ۲۸۹.

۲۲ «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَانْقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». (مائده، آیه ۴)؛ از تو سؤال می کنند چه چیزهایی برای آن ها حلال شده است؟ بگو: «آن چه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده (و نیز صید) حیوانات شکاری و سگ های آموخته (و تربیت یافته) که از آن چه خداوند به شما تعلیم داده به آن ها یاد داده اید، (بر شما حلال است) پس، از آن چه این حیوانات برای شما (صید می کنند) و نگاه می دارند، بخورید و نام خدا را (به هنگام فرستادن حیوان برای شکار) بر آن ببرید و از (معصیت) خدا پرهیزید که خداوند سریع الحساب است»

۲۳ السرائر: ابن إدريس الحلبي: ج ۳، ص ۸۴ مختلف الشيعة؛ العلامة الحلبي: ج ۸، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛ مسالك الأفهام: الشهيد الثاني؛

ج ۱۱، ص ۴۴۲ ۴۴۳

نیست. شافعی نیز دو قول در مسأله مطرح کرده است: اول این که غسل واجب نیست و دوم این که غسل واجب است. دلیل ما (اطلاق) قول خداوند است که فرمود: فكلوا مما أمسكن عليكم؛ و امر به غسل موضع عضو و گاز سگ نکرد. تمامی روایات نیز بر طهارت موضع دلالت دارند چرا که امر به شستن آن نکرده اند.^{۲۴}

در کتاب مبسوط نیز می فرماید:

اگر شکاری را با سگ صید کند و سگ آن را گاز بگیرد و جایی از آن را مجروح کند، جای گاز سگ نجس است ولی برخی گفته اند که نجس نیست چرا که آیه شریفه (فكلوا مما أمسكن عليكم) امر به خوردن از صید می کند و به شستن امر نمی کند. برخی نیز گفته اند نجس است و باید شست. قول اول (نجس نبودن) اقوی است و قول دوم (نجس بودن) مطابق احتیاط است.^{۲۵}

جالب توجه است که ابن ادریس حلی قول به طهارت موضع گاز سگ را به شیخ طوسی در کتاب خلاف نسبت می دهد و می گوید: وی در کتاب مبسوط از آن برگشته است، در حالی که در انتهای عبارت مبسوط، شیخ طهارت را اقوی می شمارد. گویا ابن ادریس تنها به ابتدای عبارت شیخ در مبسوط بسنده کرده است.

بنابراین آیه در مقام بیان حلیت گوشت صید و نیز طهارت آن است چراکه حکم به تطهیر نفرموده تا بر نجاست آن دلالت کند.

در قرآن کریم تنها در این سه آیه سخن از سگ به میان آمده، اما در آن ها اشاره ای به پستی جایگاه سگ نشده بلکه احترام و جایگاه ویژه سگ از آن ها قابل استفاده است.

۲۴ مسأله ۸: إذا عض الكلب الصيد لم يتنجس به ، ولا يجب غسله . وقال الشافعي : يتنجس الموضع ، وهل يجب غسله ؟ علی وجهين ، أحدهما : مثل ما قلناه ، والثاني : يجب غسله كما لو لاغ في الإناء دليلنا : قوله تعالى : « فكلوا مما أمسكن عليكم » ولم يأمر بغسله ، الآخر كلها دالة على ذلك ، لأنه لم يأمر فيها بغسل الموضع . الخلاف الشيخ الطوسي ج ۶ ص ۱۲
۲۵ فإن اصطاد بالكلب صيدا فعضه الكلب وجرح موضعا منه ، كان موضع العضة نجسا وقال قوم لا يجب غسله لقوله تعالى « فكلوا مما أمسكن عليكم » ولم يأمر بالغسل وقال قوم يجب غسله لأنه نجسه والأول أقوى والثاني أحوط المبسوط الشيخ الطوسي ج ۶ ص ۲۵۹

فصل دوم:
سگ در روایات

ده صفت انسانی سگ

سگ در همه فرهنگ ها جایگاه ویژه ای داشته و در روایات اسلامی از جایگاه والایی برخوردار است امام عارفان علی علیه السلام در بیانی منسوب به ایشان فرموده است:

در سگ ده صفت وجود دارد که اگر در مؤمنی جمع شود، بی گمان نه تنها او از اهل فلاح و رستگاری، بلکه از دارندگان مقامات بلند عرفانی و ایمانی خواهد بود. و گفته اند: خوشا به حال کسی که زندگی اش مثل زندگی سگ باشد!!! در سگ ده خصلت پسندیده وجود دارد مؤمن به داشتن آن سزاوارتر است:

- نخست؛ آن که سگ در میان مردمان، قدر و قیمتی ندارد که این حال «مساکین» است؛
- دوم، آن که مالی و ملکی ندارد و این همان صفت مجردین (فارغین) است؛
- سوم، این که خانه و لانه ای مشخص و معین ندارد و هر جا که رود، همان جا را خوابگاه خود سازد و همه زمین بساط اوست که این از نشانه های «متوکلین» است؛
- چهارم، این که اغلب اوقات گرسنه است و این عادت «صالحین» است؛
- پنجم، این که اگر صد ضربه تازیانه از صاحب خودش بخورد، در خانه او را رها نمی کند و این صفت «مریدین» است؛
- ششم، این که شب ها به جز اندکی نمی آرامد و این از صفت های «محبین» و دوستداران است؛
- هفتم، این که رانده می شود و ستم می بیند ولی اگر او را بخوانند بدون دلگیری بر می گردد و این از علامت های «خاشعین» و فروتنان است ؛

هشتم؛ این که به هر خوراک که صاحبش به او می دهد، راضی است و این حال «قانعین» است؛ نهم، این که بیش تر لب فرو بسته و خاموش است و این از علامت های «خائفین» است؛ دهم، این که وقتی می میرد ارثی از او باقی نمی ماند و این حال «زاهدین» است.^۱

به راستی اگر انسان از همه علائق و وابستگی های دنیا بریده باشد و از همه چیز دل بکند، خداوند یکتا را پرستد و بر او اعتماد و توکل نماید و به غیر او امیدی نداشته باشد، مرادش خدا باشد، در مقابل سختی ها استقامت نماید، ناملایمات را بر خود هموار سازد، نسبت به دنیا بی اعتنا باشد، در راه خدا تلاش و پیکار کند و عمل صالح انجام داده و مشتاق لقاء حق باشد؛ بدون شک چنین شخصی از نیکان روزگار است و از زمره سعادتمندان بشمار می آید. انسان سعادتمند کسی است که واجد این ده خصلت باشد: سکونت تجرد؛ توکل؛ خوف؛ زهد؛ جهد؛ ارادت؛ قناعت؛ صلاح و عشق.

ارتباط با سگ در روایات

کودکی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و مهربانی با سگ

دربرداشت از روایاتی ادعا شده است که امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام در خردسالی از سگ ها دوری نمی کردند این روایات از نظر سند و دلالت دچار اشکالاتی هستند. کلینی در کتاب کافی روایتی به صورت ناقص نقل کرده است. در این روایت جبرئیل علت عدم ورودش به خانه پیامبر (ص) را وجود توله سگی می داند:

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَرَمُونَدُ: كَيْهَ بِيَامْبَرٍ أَرْشَادُ نَمُودُنْدُ كَيْهَ جَبْرِئِيلُ كُفْتُ: مَا دَاخِلُ خَانَةِ إِيَّيْ كَيْهَ دَرِ آن سَگِ،

۱ امام علی علیه السلام: طوبی لمن عیشه کعیش الکلب ففیه عشره خصال فینبی أن یكون کلها للمؤمن. الاول لیس له مقدار بین الخلق و هو حال المساکین. الثانی أن یكون فقیرا لیس له مال و لا ملک و هو صفة المجردین. الثالث لیس له مأوی معلوم و الارض کلها له بساط و هو من علامات المتوکلین. الرابع أن یكون اکثر اوقاتہ جامعاً و هو من علامات الصالحین. الخامس أن ضربه صاحبه ماه جلدہ لا یترک یابہ و هو من علامات المریدین. السادس لاینام من الیل الا البسیر و ذلک من اوصاف المحبین. السابع انه یطرد و یجفی ثم یدعی فیجب و لایحقد و ذلک من علامات الخاشعین. الثامن رضی بما یدفع صاحبه من الاطعمه و هو حال القانعین. التاسع اکثر عمله السکوت و ذلک من علامات الخائفین. العاشر اذا مات لم یبق منه المیراث و هو حال الزاهدین. (الثالی الاخبار و الآثار، ج ۵، ص ۳۸۷ - ۳۸۸).

متن محکم این روایت، شاهی بر سند معتبر آن است. البته مشکل این روایت این است که در منابع دست اول نیامده است. در ابتدای نقل روایت هم اختلاف جزئی به شرح ذیل وجود دارد:

۱ روی عن الحسن البصری أنه قال: فی الکلب عشر خصال محموده، ینبی أن تكون فی کل فقیر (نفع الطیب المقری، ج ۲، ص ۶۹۸).

۲ امام علی علیه السلام: طوبی لمن عیشه عیش الکلاب. (نظم در السمعیین، زرنندی حنفی، ص ۱۵۶)

۳ فی الکلب عشر خصال من کانت فیه سعد. (اثنی عشریه فی المواعظ المدیده)

۴ طوبی لمن عیشه کعیش الکلب. (الثالی الاخبار و الآثار، ج ۵، ص ۳۸۷).

یا آدم جنب و یا مجسمه و عکسی که زیر پا گذاشته نشده، باشد نمی شویم^۲
 کلینی قدس سره در کتابش آن زیاده را ذکر نکرده است و شاید وی معتقد به موضوع بودن این
 زیاده بوده است؛ اما احمد بن محمد بن خالد البرقی که یکی از دانشمندان بزرگ شیعه می باشد
 در کتاب خود به نام المحاسن این روایت را به صورت کامل شرح داده است:
 پیامبر فرمود: یا علی: جبرائیل امروز صبح پیش من آمد و بیرون در خانه سلام کرد و داخل نشد.
 به او گفتم: داخل شوید. گفت ما فرشتگان، داخل خانه ایی که در آن مثل آنچه در خانه شماست
 ، باشد، نمی شویم. من او را در این سخن تصدیق کردم و به فحص و تفتیش در خانه برخاستم که
 ناگاه دیدم توله سگی شب زیر تخت خواب رفته و من آن را از خانه بیرون کردم. آن گاه جبرئیل
 داخل شد. گفتم: مگر شما داخل خانه ایی که در آن سگ باشد، نمی شوید؟ گفت: ما داخل خانه
 ایی که در آن سگ، یا آدم جنب و یا مجسمه و عکسی که زیر پا گذاشته نشده، باشد نمی شویم^۳.
 نکته اساسی این است که برخی این گونه برداشت کرده اند که امام حسین علیه السلام در
 کودکی از سگ تنفر نداشته اند و سگی را که همراه امام آمده است بیرون نرانده اند و این عامل
 عدم ورود جبرئیل به خانه اهل بیت علیهم السلام شده است.

سند روایت از این قرار است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكِنْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ صَاحِبَ مَطْهَرَةٍ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ...
 عمرو بن شمر یکی از روات این سند روایت است. وی متهم به دستکاری در کتاب جابر بن یزید
 جعفی و اضافه کردن احادیثی در آن است ضمن این که شدیداً تضعیف شده است؛^۴
 ثانیاً در سند روایت عبد الله بن یحیی الکندی نیز وجود دارد که مجهول است. عبد الله بن یحیی

۲ أبو علی الأشعری، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن عبد الله بن يحيى الكندي، عن أبيه وكان صاحب مطهرة أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال جبرئيل عليه السلام إننا لا ندخل بيتاً فيه تمثال لا يوطأ الحديث مختصر... (الكافي: الشيخ الكليني، ج ۶، ص ۵۲۸)

۳ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكِنْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ صَاحِبَ مَطْهَرَةٍ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ إِنَّ جَبْرَائِيلَ إِنَّمَا يَبَارِعُ فَسَلِّمْ عَلَيَّ مِنَ الْبَابِ فَقُلْتُ ادْخُلْ فَقَالَ إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ مَا فِي هَذَا الْبَيْتِ فَصَدَّقْتُهُ وَمَا عَلِمْتُ فِي الْبَيْتِ شَيْئاً فَضَرَبْتُ يَدِي فَإِذَا جَرُّوْهُ كَلْبٌ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَلْبَسُ بِهِ الْأَمْسُ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ دَخَلَ تَحْتَ السَّرِيرِ فَتَبَذَّهُ مِنْ الْبَيْتِ وَدَخَلَ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ أَوْ مَا تَدْخُلُونَ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ قَالَ لَا وَلَا جُنُبٌ وَلَا تَمَثَالٌ لَا يُوَطَأُ. (المحاسن: البرقي، ج ۲، ص ۶۱۵، ح ۴۱)

۴ عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفی: عربی، روی عن أبي عبد الله عليه السلام، ضعيف جدا، زيد احاديث في كتب جابر الجعفی ينسب بعضها إليه، و الأمر لمبس. (رجال النجاشی، ص ۲۸۷)؛ عمرو بن شمر أبو عبد الله: الجعفی ق [جش] عربی ضعيف جدا، زاد احاديث في كتب جابر الجعفی ينسب بعضها إليه و الأمر لمتبس [غض] ضعيف. (الرجال: ابن داود، ص ۴۸۹)؛ ضعيف جدا، يروي عن جابر المناکير والموضوعات. (الضعفاء من رجال الحديث، حسين ساعدي، ج ۲، ص ۴۵۹)؛ شيخ عباس قمي در مورد خير مذکور در کتاب سفينة البحار می نویسد: و أما خبر الجرو الوارد عن المحاسن ففي سنده عمرو بن شمر عن جابر و الظاهر أنه من الأحاديث التي زيدت في كتب جابر بن يزيد الجعفی ينسب بعضها إليه و الامر لمتبس كذا في الخلاصة و النجاشي؛ و قال صاحب الخلاصة: فلا أعتد على شيء مما يرويه. (سفينة البحار، شيخ عباس قمي، ج ۴، ص ۲۴۱ و ۲۴۲)

الکندی و پدرش اصلاً در کتب رجالی ذکر نشده اند و حدیثی غیر از این حدیث از آنان نقل نشده است؛^۵ بنابراین شکی نیست که این حدیث جعلی است.

پاک دانستن سگ‌ها یا برخی از آنها، تجویز سگ بازی و همراه داشتن آن در خیابان‌ها و مجالس توسط مسلمانان را توجیه نمی‌کند و مسلماً شارع نمی‌خواهد که مسلمانان با سگ مأنوس باشند؛ زیرا روایات زیادی داریم که از بودن با سگ در یک اتاق و بازی با سگ منع کرده است.

با این وجود یکی از حیواناتی که بشر مدرن به جهت رنج‌تنبهایی به آن پناه آورده، سگ است. خرج هزینه‌های سنگین برای آرایش و تغذیه سگ‌ها و پرداختن عده‌ای به فن آرایش سگ‌ها به خاطر داشتن درآمد زیاد و نیز احداث قبرستان‌های مخصوص سگ‌ها و مشغول شدن عده‌ای به کفن و دفن آن‌ها به خاطر بازار کفن و دفن و بدست آوردن درآمد کلان از این راه، نشانه وابستگی عاطفی زیاد بین انسان و سگ در دنیای غرب است. و مسخ انسان و مسخ حیوانات است. بی‌شک تأثیر شبکه‌های اجتماعی بر سبک زندگی برخی جوانان ما، آن‌ها را به جایی رسانده که نمایش سگ‌گردانی و سگ‌چرانی و سگ‌بازی را یکی از ابزار امروزی بودن و برتری قلمداد می‌کنند کسانی هستند که به تقلید از فرهنگ غرب، گربه بازی و سگ بازی اختیار کرده و آن را ترویج می‌دهند و خود را مادر سگ و شوهرانشان را پدر سگ می‌خوانند و پیشنهاد می‌کنند به جای بچه برای خود سگ بیاورند! سگ را بعنوان عضوی از خانواده قبول کرده و حتی در حقوق مدنی خود حق الارث هم برای این حیوان لحاظ می‌کنند. این اتفاق تا جایی پیش رفته که امروز سگ‌ها را به عنوان عضوی از ساکنان کاخ ریاست جمهوری در بسیاری از کشورها مشاهده می‌کنیم!

از طرفی دیگر به دلیل آنکه عمر حیوانات بسیار محدود است، فرد در طول عمر خود بارها شاهد مرگ حیوانات مورد علاقه خود است و همین موجب افسردگی فرد می‌شود. البته موضوع آلودگی حیوانات که جای خودش را دارد.

اما ما می‌دانیم در سیره و سخنان معصومین علیهم السلام سگ بازی زشت تلقی شده و سگ‌بازان سزاوار ملامت‌اند.

نقل شده است که امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد، چون یزید مردی است فاسق که فسق خود را آشکار کرده،

۵ برخی گفته‌اند: لا ریب أن الحدیث موضوع، وذلك أن عبد الله بن يحيى الكندي وأبيه لم يذكرا في التراجم والمعاجم الرجالية أصلاً، ولم يذكرا لهما حدیث غیر هذا الحدیث، فهما مجهولان.

شراب می نوشد، سگ بازی و... می کند»^۶.

آری، امام علیه السلام سگ بازی را از مواردی می داند که سبب شده فسق یزید آشکار شود. علی علیه السلام به مندر بن جارود از سوی حضرت علی علیه السلام فرماندار بود و پس از این که تخلفات و خیانت های او برای آن حضرت گزارش شد، در طی نامه ای توبیخ و احضار شد. امام علیه السلام در این نامه می نویسد:

«(خبر رسیده است، تو) پیوسته مشغول گردش و صید و بازی با سگ ها هستی...»^۷. پس زشتی و قبح سگ بازی، امری بدیهی و غیر قابل انکار و حرام است به ویژه سگ بازی، نگهداری و حمل سگ و سایر حیوانات در حالتی که از سوی انسان مسخ شده اند و دیگر طبع اولیه و طبیعی خود را از دست داده اند و ابزاری برای رذالت و پستی قرار گرفته اند، قطعاً کاری زشت و ناپسند است که مرضی دین و اولیای الهی نیست.

سگ بازان دباغ های روزگار ما

مولوی در مثنوی داستانی نقل می کند که داستان سگ بازان روزگار ماست. دباغی که کارش پیراستن پوست احشام از مدفوع و کثافات بود، روزی گذارش به بازار عطر فروشان افتاد. بوی خوش عطرهاى مختلف فضای بازار را آکنده بود و مشام عابران را می نواخت. اما این دباغ نگون بخت از آنجا که شامه اش به بوی مدفوع عادت کرده بود، از بوی عطر کلافه شد و همان جا بر زمین افتاد و مدتی روی زمین بیهوش و بی حرکت ماند. مردم از چپ و راست گرد او جمع شدند و هر یک از آنان می کوشید او را به هوش آورد. یکی گلاب به سر و صورتش می زد، دیگری عود و عنبر می سوزاند. این درمان ها هیچ کدام حالش را به جا نیاورد و همچنان بی هوش بر زمین بود. تا این که جریان به گوش یکی از برادرانش رسید. او به محض اطلاع، مدفوع متعفن سگ به دست گرفت و دوان دوان خود را به بازار عطاران رسانید و با چالاکی، صفوف فشرده جمعیت را از هم شکافت و بر سر دباغ بیهوش رفت و آن مدفوع سگ را به بینی او نزدیک کرد. پس از مدتی دباغ تکانی خورد و سپس به هوش آمد و از جا برخاست. همه حضار از این امر، سخت تعجب کردند:

۶ الأخبار الطوال، ص ۲۲۷.

۷ تَخْرُجُ لَأَهْيَا مُنْتَزِمًا، تَطْلُبُ الصَّيْدَ، وَ تَلَاعِبُ الْكَلَابَ. (تاریخ البقوی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ جمل من انساب الأشراف، البلاذری، ج ۳، ص ۱۵۳؛ تمام نهج البلاغه، سید صادق موسوی، ص ۸۱۵)

داروی مغز پلید آن دیده بود	کو به کف، سرگین سگ ساییده بود
خلق را بشکافت و آمد با حنین	اندکی سرگین سگ در آستین
توی بر تو بوی آن سرگین سگ	گفت با خود هستش اندر مغز و رگ
که بدان او را همی معتاد و خوست	هم از آن سرگین سگ داروی اوست
رو و پشت این سخن را باز دان	الخبیثات الخبیثین ^۸ را بخوان
می دوا سازند بهر فتح باب	ناصحان او را به عنبر یا گلاب
درخور و لایق نباشد ای ثقات ^۹	مر خیشان را نسازد طیبات

ذهن شهودی مولانا از این حکایت برای توضیح این مهم بهره می برد که ذائقه و سلیقه ما تحت تأثیر مسائلی که مرتب و روزمره با آن ها در ارتباط هستیم، شکل می گیرد. چشم ما به دیدن صحنه هایی که مرتب می بینیم و گوش ما به صدا و مطلبی که مرتب می شنویم عادت می کند. ذهن ما با چیزهایی که ما مرتب به درون ذهن می فرستیم؛ خو می گیرد.

هر چه سطح مسایلی که ما به طور روزمره با آن ها در ارتباط هستیم متعالی و والا باشد، نفس ما متعالی تر می شود. اما ما غافلیم از این که هر روز چقدر روحمان را در معرض بوهای نامطبوع قرار می دهیم و در نتیجه بدون این که متوجه باشیم آهسته آهسته مزاج ما تغییر می کند و ناخودآگاه از هرچیز مبتذل و سطح پائینی لذت می برد.

ما به لغو و لهو فربه گشته ایم	در نصیحت خویش را نسرشته ایم
هست قوت ما دروغ و لاف و لاغ	شورش معده ست ما را زین بلاغ
رنج را صدتو و افزون می کنید	عقل را دارو به افیون می کنید ^{۱۰}

۸ الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات أولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم (نور، آیة ۳۶)؛ زنان پلید برای مردان پلیدند، و مردان پلید برای زنان پلیدند و زنان پاک از آن مردان پاکند، و مردان پاک از آن زنان پاک! ایشان از آنچه که (ناپاکان) به آنان نسبت می دهند مبرا هستند و برای آنان آمرزش (الهی) و روزی پرارزشی است.

۹ مثنوی معنوی، دفتر چهارم

۱۰ مثنوی معنوی، دفتر چهارم، مولوی.

فصل سوم:
طهارت سگ

طهارت حیوانات

واژه طهارت در برابر واژه «نجاست» قرار دارد. نجس به معنای کثیفی، ناپاکی، ضد طهارت، ضد نظافت و به معنای پلیدی آمده است.^۱

بهترین تعریف لغوی از راغب اصفهانی است که نجس را به معنای پلیدی ظاهری و باطنی می داند. او می نویسد:

نجاست، قذارت و کثیفی است که بر دو نوع است: ۱ آن که با حواس انسان قابل درک است. ۲ آن که با دیده بصیرت درک می شود.^۲

یعنی گاهی نجس دانستن چیزی بخاطر پلیدی باطنی است و تأثیر منفی بر روح و روان انسان می گذارد. راغب اصفهانی در ادامه برای معنای دوم، مصداقی را ذکر کرده و می گوید:

خداوند تعالی مشرکان را به آن توصیف کرده و فرموده: مشرکان نجس هستند.^۳

در فقه اسلامی «نجس» به چیزی گفته می شود که به خاطر شدت پلیدی باید از آن دوری و اجتناب کرد، و نحوه اجتناب و دوری از آن را شرع بیان کرده است.

اصل در خلقت، پاکی و طهارت است. «قاعده طهارت» که همه موجودات از جمله حیوانات

۱. نجس ناپاک، پلید و خلاف طاهر (متهی الأرب فی لغة العرب، ص ۱۲۲۸): نجس الشيء، اذا كان قذراً غير نظيف (مجمع البحرين، ج ۴، ص ۱۱۰): النجس ضد الطاهر (القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۹۳):

۲. النجاسة القذارة و ذلك ضربان: ضرب يدرك بالحاسة و ضرب يدرك بالبصيرة... (المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۹۱)

۳. والثانی: وصف الله تعالى به المشركين فقال: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه، آیه ۲۸).

را شامل می شود، یکی از قواعد مشهور فقهی است^۴ که به مقتضای آن، هر چیزی، از جمله هر حیوانی که خداوند خلق کرده پاک است و هر چیزی که پاکی آن مشکوک باشد نیز، محکوم به پاکی است^۵.

در معتبر بودن این قاعده، و نیز اصل طهارت هیچ اختلافی میان فقها وجود ندارد. بسیاری از فقها قاعده و اصل طهارت را از ضروریات فقه می دانند^۶. قاعده طهارت، مفید طهارت تمامی اشیاء اعم از حیوانات، نباتات، جمادات و... است و تنها آن چیزی که دلیل یقینی بر نجاستش وجود دارد، نجس است. آن گاه اگر به خاطر اشکال در دلیل یا موضوع حکم، در مورد طهارت و نجاست چیزی شک کردیم، نوبت به اصل طهارت می رسد و با آن طهارت ظاهری اثبات می شود نه طهارت واقعی. مثلاً درجایی که شک داریم که فلان ماده، خون است یا غیر خون، اصل طهارت آن است.

اکنون باید به دنبال دلیل هایی گشت که سگ از قاعده یا اصل طهارت مستثنی می کند اگر این دلیل یافت نشد یا تمام نبود، باید به قاعده طهارت تمسک کرد و چنانچه دلیلی بر نجاست سگ، یافت شد اما در شمول نوعی از سگ ها یا در سگ بودن برخی حیوانات شک شد، اصل طهارت جاری است.

پس از یک سو، قاعده طهارت وجود دارد و از سوی دیگر دلیل های نجاست سگ مجمل است چرا که نمی دانیم تمامی سگ ها را شامل می شود یا تنها شامل سگ های ولگرد و هار و گزنده به هر حال مفهوم سگ مطرح شده در روایات مجمل است. بنابراین مورد بحث ما نظیر عام و خاص منفصل است زیرا قاعده طهارت به طور منفصل و با دلیلی مجزاً و نیز نجاست سگ فی الجمله با دلیلی دیگر ثابت شده است. در مورد بحث رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمان به نجاست و قتل برخی از سگ ها داده است پس آن سگ هایی که مسلماً نجس هستند از قاعده طهارت خارج و بقیه در ظاهر پاک هستند. بنابراین در صورت شک در نجاست برخی از سگ ها شود طبق اصل طهارت نه قاعده طهارت باید حکم به طهارت کرد و بدن یا لباس تر با آن ها برخورد کرد نجس نخواهد شد.

۴. سید یزدی می نویسد: کل مشکوک طاهر سواء کانت الشبهة لاحتمال کونه من الأعیان النجسة او لاحتمال تنجسه مع کونه من الأعیان الطاهرة. (عروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۳): هر مشکوکی، پاک است، چه با وجود این احتمال که عین نجس باشد، یا به دلیل این احتمال که با وجود پاکی ذاتی با برخورد با نجس، نجس شده باشد. عن ابی عبدالله علیه السلام (فی حدیث) قال: کُلُّ شَیْءٍ نَظِیفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذَرٌ، فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذَرٌ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَیْکَ. (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۵۴): از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود: هر چیزی پاک است، تا این که به پلید بودن آن علم پیدا کنی. پس هرگاه علم به پلیدی آن پیدا کردی، پلید می شود و ما دمی که ندانی تکلیفی متوجه تو نیست.

۵. القواعد الفقهیه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۴۱۷؛ مائة قاعدة فقهیه، سید محمد کاظم مصطفوی، ص ۱۵۶.

۶. مائة قاعدة فقهیه، ص ۱۵۶.

دلیل اعتبار قاعده طهارت، روایاتی در این زمینه است که در ذیل، به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

... هر چیزی پاک است تا زمانی که علم به نجاست آن پیدا کنی، پس هرگاه یقین [به نجاست] پیدا کردی، ناپاک خواهد بود و تا زمانی که یقین پیدا نکرده‌ای، چیزی بر عهده تو نیست^۷. این روایت، از مهم‌ترین دلایل برای اثبات قاعده طهارت است؛ زیرا سندش معتبر و دلالتش بر قاعده طهارت تمام است.

۲. شیخ صدوق رحمه الله روایتی دیگر، نزدیک به این مضمون را در کتاب «المقنع» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن‌حضرت فرمود:

همه چیز تا زمانی که علم به ناپاکی آن پیدا نکرده‌ای، برای تو پاک است^۸.

پس همه اشیاء عالم که مخلوق خدایند پاک هستند (قاعده طهارت) مگر چند مورد استثنا شده که عبارتند از: ادرار و مدفوع انسان و برخی حیوانات، خون زیاد و مردار. اهل سنت تنها بر نجاست این مقدار توافق دارند ولی شیعه تعداد نجاسات را به بیش از ده مورد نیز می‌رساند.

قاعده اولیه، طهارت تمامی اشیاء اعم از حیوانات، نباتات، جمادات را شامل می‌شود و تنها آن چیزی که دلیل یقینی بر نجاستش وجود دارد، نجس است. آن‌گاه اگر به خاطر اشکال در دلیل یا موضوع حکم، در مورد طهارت و نجاست چیزی شک کردیم، نوبت به اصل طهارت می‌رسد و با آن طهارت ظاهری اثبات می‌شود نه طهارت واقعی. بنابراین همه آنچه در عالم وجود دارد از آن جمله سگ طهارت ذاتی دارند.

طبق نظر فقها همه حیوانات حتی گرگ و شغال پاک بوده و در میان حیوانات تنها سگ و خوکی

۷. کُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذَرٌ، فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذَرٌ، وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ (تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۲۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۶۷).

۸. کُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ [حَتَّى تَعْلَمَ] أَنَّهُ قَذَرٌ؛ (المقنع، ص ۱۵؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۵۸۳).

که در خشکی زندگی می کنند، نجس^۹ هستند^{۱۰}. در کتاب وسائل الشیعه و بحارالانوار، بابی داریم با این عنوان که عرق و بدن و آنچه از دهان و سایر خروجی های همه جنبندگان خارج می شود، پاک است؛ غیر از سگ و خنزیر خشکی اما سگ و خوک دریایی پاک اند^{۱۱}،^{۱۲} و اما با تمسک به قاعده طهارت، طهارت ذاتی سگ، ثابت می شود و در صورت شک با تمسک به اصالة الطهارة حکم به طهارت می شود هر چند توصیه می شود که برای سگ ها مکان جدا فراهم شود تا نهی های شرعی حتی المقدور رعایت شود.

آنچه شهرت دارد، عدم طهارت سگ در اسلام است. علاوه بر اسلام، یهودیت نیز سگ را نجس می داند^{۱۳}.

درباره طهارت یا نجاست سگ در ادیان دیگر چیزی در دست نیست. البته در اوستا (گاتاها) به سگ احترام ویژه ای گذاشته شده است و آن را تا سر حد تقدس بالا برده است.

۹. پیش از پرداختن به ادله حکم به نجاست یا عدم نجاست سگ، لازم به یادآوری است که نجاست در فقه در چهار معنا استعمال شده است: ۱- نجاست ذاتی: برخی از چیزها دارای نجاست ذاتی اند و به اصطلاح نجس العین تصور شده اند که هرگز قابل تطهیر نیستند؛ مگر این که دچار استحاله شده و ماهیت خود را از دست بدهند. به عنوان مثال شراب نجس است اما اگر شراب بر اثر برخی فعل و انفعالات شیمیایی تبدیل به سرکه شود، پاک می شود.

۲- نجاست عرضی: برخی از چیزها خود به خود پاک و طاهر هستند، اما در اثر برخورد نجاست به آن، منتسب می شوند و قابل تطهیر خواهند بود؛ مانند: لباس؛ عضوی از بدن و... که با نجاست برخورد می کند.

۳- نجاست معنوی: برخی اندیشه ها، رفتارها نیز پلید و آلوده خوانده می شوند؛ زیرا تاثیر منفی بر روح و روان انسان می گذارد. اما چون این امور به اصطلاح وجود عینی و خارجی ندارند، پلیدی آن ها را معنوی می خوانند.

۴- نجاست حکمی: گاهی یک چیز ذاتاً پاک است، اما همانند چیزهای نجس باید از آن پرهیز کرد که آن را نجس حکمی می خوانند؛ چنانکه برخی در مورد کفار به چنین نجاستی قائل هستند.

۱۰. همه فقها اعم از متقدمین و متأخرین از فقهائ شیعیه قائل به حکم نجاست سگ هستند. این حکم به گونه ای مشهور و اتفاقی است که بعضی از فقها از آن به عنوان ضروری فقه یاد کرده اند (توضیح المسائل (محشی)، امام خمینی، ج ۱، مسأله ۱۰۵، ص ۷۵؛ کتاب الطهارة (للأراکی)، ج ۱، ص ۴۹۱).

۱۱. بَابُ طَهَارَةِ عَرَقِ جَمِيعِ الدَّوَابِّ وَ أَبْدَانِهَا وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ مَنَاحِرِهَا وَ أَفْوَاهِهَا إِلَّا الْكَلْبُ وَ الْخَنَزِيرُ (وسائل الشیعه، ج ۱ ص ۲۲۷)

۱۲. در بخش نجاسات کتاب عروه الوثقی آمده است: السادس و السابع: الكلب و الخنزير البرئان دون البحرى منهما، و كذا و طویاتهما و أجزاءهما و إن كانت ممّا لاتحلّه الحیاة (العروة الوثقی (المحشی)، ج ۱، ص: ۱۳۸) ظاهراً به نظر برخی فقها همه حیوانات خشکی در دریا مشابه دارند و بسیاری بر آن تصریح کرده اند: ما من شيء في البر إلا و مثله في الماء. (الخلاف، ج ۶، ص: ۳۰؛ المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۶، ص: ۲۷۶) و به تبع همین تصور فرض کرده اند که کلب و خنزیر بحری هم وجود داشته و پاکند. آیت الله خوئی می فرماید: ثم لو تنزلنا و قلنا إن الكلب و الخنزير البحرین من طبيعة البریّ منهما، و هما من حقيقة واحدة و طبيعة فاردة و لا فرق بينهما إلا فی أن أحدهما بریّ و الآخر بحرّی فایضاً لا موجب للحکم بنجاسة البحرى منهما لا لانصراف أدلة نجاسة الكلب و الخنزير إلى خصوص البریّ منهما كما ادعاه جماعة من الأصحاب؛ فان عهدة اثبات هذه الدعوى على مدعيها، بل لصحیحة عبدالرحمن بن الحجاج قال: «سأل أبا عبدالله عليه السلام رجل و أنا عنده عن جلود الخنزیر؟ فقال: ليس بها بأس، فقال الرجل: جعلت فداك إنها علاجي (فی بلادی) و إنما هي كلاب تخرج من الماء، فقال أبو عبدالله عليه السلام: إذا خرجت من الماء تعيش خارجة من الماء؟ فقال الرجل: لا، فقال: ليس به بأس لأنها نفت البأس عن جلود ما يسمى بكلب الماء، و هي وإن وردت في خصوص كلب الماء إلا أن سؤاله عليه السلام عن أنه هل تعيش خارجة من الماء؛ و نفيه البأس بعد ذلك كالصريح في أن العلة في الحكم بالطهارة كون الحيوان مما لا يعيش خارجاً عن الماء، و بذلك تشمل الصحیحة كلاً من الكلب و الخنزير البحرین فيحكم بطهارتهما كما في المتن. (التنقيح فی شرح العروة الوثقی؛ الطهارة).

۱۳. قاموس کتاب مقدس، ص ۴۸۰.

طهارت ذاتی سگ در منابع اسلامی

الف: طهارت سگ از منظر عقل

عقل رأی به طهارت سگ می‌دهد زیرا وقتی در فقه گفته می‌شود «گرگ و شغال ذاتاً پاک هستند»^{۱۴} عقل می‌گوید «اگر گرگ و شغال که از سگ سانان هستند با این که تربیت پذیری کمتری دارند و تنها حالت درندگی داشته و برخلاف سگ برای بشر سودی ندارند و در زندگی انسانها نیز نمی‌توانند وارد شوند پاک باشند؛ به طریق اولی سگ که تربیت پذیر است و حالت درندگی‌اش قابل کنترل است، پاک است.

طهارت سگ در قرآن

قرآن در موارد متعددی از سگ نام برده ولی هیچ گاه آن را نجس اعلام نکرده است. نجاست سگ در قرآن که منبع اصیل و حیانی است و روایات باید بر آن عرضه شود وجود ندارد و عدم ذکر نجاست سگ در قرآن زمینه ساز روی آوری به اصالت طهارت است این مسئله بسیار مهمی است اگر چه برخی با برخی توجیهات از کنارش گذشته اند. علاوه بر این چنان چه قبلاً گذشت با دقت در آیه‌ی ۳ و ۴ مائده، پاک بودن دهان و پنجه سگ شکاری به دست می‌آید.^{۱۵} طهارت سگ از منظر روایات:

مهمترین دلیل برای حکم به نجاست سگ، روایات هستند. احادیث زیادی در این باره وارد شده و ابواب زیادی از روایات بدان اختصاص یافته است.^{۱۶}

۱۴. سگ از نظر زیست‌شناختی همنای گرگ است و زیرگونه‌ای از گرگ‌ها محسوب می‌شود؛ یعنی گرگ، گذشته از وزن بیشتر و ویژگی‌های رفتاری متفاوتش، تفاوت زیست‌شناختی مهمی با سگ ندارد. به همین دلیل سگ و گرگ می‌توانند با هم جفتگیری و تولید مثل کنند. به این معنا، سگ و گرگ به گونه‌ای یکتا تعلق دارند که به تازگی دچار شاخه‌زایی و واگرایی شده است. آن شاخه‌ای که ما سگ می‌نامیم، همان جمعیتی است که اهلی شده اند و زیستن در کنار آدمیان را برگزیده‌اند و در مقابلشان، گرگ‌ها، موجوداتی هستند که به شیوه زندگی آزاد و کهن سگ‌سانان پایبند مانده و همچنان در طبیعت وحشی، زندگی می‌کنند.

۱۵. برخی دلیل نجاست سگ در فقه اسلامی را این نکته می‌دانند که اعراب سخت از سگ می‌ترسیدند چون در عربستان به دلیل گرمای شدید سگ دوام نمی‌آورد؛ بنابراین، اعراب احادیثی اختراع کردند و سگ را نجس معرفی کردند چون از سگ‌های ایرانی می‌ترسیدند تا مبدا ایرانی‌ها دوباره یک لشکر مخوف داشته باشند؛ به راستی اگر سگ این قدر قدرت داشت، عقلانی تر آن بود که عرب‌ها نیز یک سپاه از سگ بسازند و به جان مخالفین خود بیاورند؛ ضمن این که در جنگ قادسیه، ساسانیان سپاهی از فیل داشتند؛ پس چرا مسلمین فیل را نجس اعلام نکردند؟! بنابراین این نکته نمی‌تواند دلیل حکم به نجاست سگ باشد.

۱۶. مانند: «بَابُ نَجَاسَةِ سُورِ الْكَلْبِ وَ الْخَنْزِيرِ»؛ «بَابُ طَهَارَةِ عَرَقِ جَمِيعِ الدَّوَابِّ وَ أَيْدَانِهَا وَ مَا يُخْرُجُ مِنْ مَخَارِجِهَا وَ أَفْوَاهِهَا إِلَّا الْكَلْبَ وَ الْخَنْزِيرَ»؛ «بَابُ نَجَاسَةِ الْكَلْبِ وَ لَوْ سَلَوْتَابًا»؛ «بَابُ جَوَازِ لَيْسَ جِلْدُ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ مَعَ الذَّكَاءِ وَ شَعْرُهُ وَ وَبَرُهُ وَ صُوفُهُ وَ الْإِنْتِخَاعُ بِهَا فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ إِلَّا الْكَلْبَ وَ الْخَنْزِيرَ وَ جَوَازِ الصَّلَاةِ فِي جَمِيعِ الْجُلُودِ إِلَّا مَا نَهَى عَنْهُ»؛ «بَابُ كِرَاهَةِ اتِّخَاذِ كَلْبٍ فِي الدَّارِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَلْبَ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ أَوْ يُضَطَّرُّ إِلَيْهِ أَوْ يُغْلَقُ دُونَهُ الْبَابُ»؛ «بَابُ تَحْرِيمِ بَيْعِ الْكَلَابِ إِلَّا كَلْبَ الصَّيْدِ وَ كَلْبَ الْمَاشِيَةِ وَ الْحَائِطِ وَ جَوَازِ بَيْعِ الْهَرِّ وَ الدَّوَابِّ» و... هر یک از ابواب فوق، روایاتی را در بر دارد که ظاهراً بیان‌کننده نجاست سگ اند اما فلسفه نجاست سگ بر ما پوشیده است و تاکنون کاری عمیق و استدلالی روی آن‌ها صورت نگرفته است؛ به ویژه این که در قرآن نکته‌ای که بر نجاست سگ دلالت کند، نداریم؛ اگر چه برخی معتقدند مسئله نجاست سگ، یکی از مسائل قطعی فقهی است.

روایاتی را که از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و اهل بیت علیه السلام نجاست سگ به ما رسیده اند، می توان به پنج بخش تقسیم کرد:

بخش اول: روایاتی که به صراحت در آن واژه نجس آمده است.

۱ از امام صادق علیه السلام از نوشیدن و وضو گرفتن با پس مانده آبی که بعضی از حیوانات (سنور، گوسفند، گاو، شتر، الاغ، اسب، استر و درندگان) نوشیده اند، سؤال شد. امام فرمود: بنوش و وضو بگیر. سپس از سگ سوال شد. امام فرمود: نه. پرسیدم: آیا او یک درنده (مثل دیگر درندگان) نیست؟ فرمود: نه به خدا، او نجس است. نه به خدا، او نجس است.^{۱۷}

۲ از امام صادق علیه السلام نقل شده است: همانا خداوند نیافرید خلقی را که نجس تر از سگ باشد.^{۱۸}

۳ از امام صادق علیه السلام از پس مانده حیوانات (گربه، گوسفند، گاو، شتر...) سؤال شد؛ و امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. تا این که از سگ سوال کردم و امام فرمود: پلید و نجس است.^{۱۹}

۴ راوی حکم سگ را از امام صادق علیه السلام سؤال کرد. حضرت فرمود: پلید و نجس است، از اضافه آبی که آشامیده نباید وضو گرفته شود، آن آب را بریز و (ظرف) را بار اول با خاک و سپس با آب بشوی.^{۲۰}

۵ ابی سهل می گوید از امام صادق علیه السلام درباره سگ سؤال کردم، حضرت فرمود: از حیوانات مسخ شده است. گفتم آیا حرام است؟ امام فرمود: نجس است. سه مرتبه این سوال را تکرار کردم و هر سه بار امام فرمود: نجس است.^{۲۱}

۱۷. «سَأَلَ عِدَاؤُنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا عَنْهُ عَنْ سُورِ الشُّؤْرِ وَالْشَّاءِ وَالْبَقَرَةِ وَالتَّبَعْرِ وَ الْحِمَارِ وَ الْقَرَسِ وَ الْبُغْلِ وَ السَّبَاعِ، يَشْرَبُ مِنْهُ أَوْ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَشْرَبْتُ مِنْهُ وَ تَوَضَّأْتُ. قَالَ قُلْتُ لَهُ: الْكَلْبُ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: أَلَيْسَ هُوَ سَجٌّ؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ نَجِسٌ.» (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۶).

۱۸. «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَغْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۰).

۱۹. «عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَضْلِ الْهَرَّةِ وَ الشَّاءِ وَ الْبَقَرَةِ وَ الْإِبِلِ وَ الْحِمَارِ وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْوَحْشِ وَ السَّبَاعِ، فَلَمْ أَتَزَكَّ شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ؛ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ؛ حَتَّى تَنْتَهَيْتَ إِلَى الْكَلْبِ فَقَالَ رَجِسَ نَجِسٌ.» (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۶).

۲۰. «سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَلْبِ؛ فَقَالَ: رَجِسَ نَجِسٌ، لَا يَتَوَضَّأُ بِفَضْلِهِ، وَ احْبِثْ ذَلِكَ الْمَاءَ وَ اغْسِلْهُ بِالْقَرَابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ.

۲۱. «عَنْ أَبِي سَهْلٍ الْقَرْنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ لَحْمِ الْكَلْبِ؛ فَقَالَ هُوَ مَسْخٌ. قُلْتُ: هُوَ حَرَامٌ؟ قَالَ: هُوَ نَجِسٌ؛ أُعِيدَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ هُوَ نَجِسٌ.» (وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۶)

نقد و بررسی روایات

اولاً با وجود نیاز به اثبات حقیقت شرعیه برای واژه نجس، این دسته از روایات برای اثبات حکم نجاست سگ کفایت نمی کنند؛

ثانیاً روایات در خصوص «نجاست سگ» از نظر سند از اتقان برخوردار نیستند؛
ثالثاً از نظر دلالت با یکدیگر تعارض دارند.

در برخی از این روایات از سگ به «رجس» تعبیر شده است که به معنای پلیدی است نه نجاست، همانگونه که در قرآن نسبت به خوک هم تعبیر رجس یعنی پلیدی آمده است. در برخی روایات هم واژگان «رجس» و «نجس» با هم آمده اند^{۲۲} که نشان می دهد رجس چیزی غیر از نجاست است. قرآن شراب، قمار و انصاب و اِزلام را «رجس» می داند^{۲۳} با این که هیچ کس وسایل قمار و اسباب برد و باخت را نجس فقهی نمی داند که تری موجب انتقال نجاستش به جاهای دیگر شود. «رجس» پلیدی را می رساند و پلیدی مساوی با نجاست نیست. و نیز روایاتی که «رجس و نجس» را تنها مربوط به همان بزاق سگ می دانند.

بخش دوم: روایاتی که نجاست سگ را فقط مربوط به بزاق و نیم خورده او می داند.

روایاتی وجود دارد که «رجس و نجس» سگ ها را مختص به بزاق و نیم خورده آنان می داند. مانند این روایت از امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:
از زیاد آمده آب نیم خورده سگ وضو نباید گرفت زیرا رجس و نجس است.^{۲۴}

نقد و بررسی روایات

طبق روایات دسته اول، نجاست، منطبق بر یک گزازه کلی یعنی عنوان سگ است، که اطلاق دارد،

۲۲. تهذیب الاحکام، جلد ۱، ص ۲۲۵.

۲۳. خداوند متعال قمار را در ردیف می گساری و بت پرستی و از کارهای پلید شیطانی دانسته و دستور به اجتناب از آن داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ» (مائده، آیه ۹۰)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بدانید که شراب، قمار، بت ها و چوب های مخصوص برد و باخت، به تمامی پلید و ناپاک و از کارهای شیطانی است. پس از این کارها بپرهیزید تا رستگار شوید.

۲۴. عَنْ الْفَضْلِ أَبِي الْعِمَّاسِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ فَضْلِ الْهَرَّةِ وَالشَّاءِ وَالْبَقَرَةِ وَالْإِبِلِ وَالْحِمَارِ وَالْخَيْلِ وَالْبَيْتَالِ وَالْوَحْشِ وَالسَّبَاعِ، فَلَمْ أَتَزَكْ شَيْئاً إِلَّا سَأَلَهُ عَنْهُ: فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ؛ حَتَّى اتَّهَمْتُ إِلَى الْكَلْبِ، فَقَالَ رَجَسٌ نَجَسٌ؛ فَضِلْ مِی گوید از امام صادق علیه السلام از پس مائده حیوانات (گربه، گوسفند، گاو، شتر...) سوال کردم؛ و امام فرمود: اشکالی ندارد. تا اینکه از سگ سوال کردم؛ و امام فرمود: پلید و نجس است. (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۳) عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ شَرِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ سُورِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنْهُ أَوْ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: لَا؛ قُلْتُ لَيْسَ سَجٌّ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ نَجَسٌ؛ ابْنِ شَرِيحٍ، حُكْمِ نِیمِ خُورْدِهِ سَگِ رَا از امام صادق علیه السلام پرسید که آیا می توان از آن نوشید یا با آن وضو گرفت؟ حضرت فرمود: نه، راوی پرسید: آیا او یک درنده (مثل دیگر درندگان) نیست؟ فرمود: نه، به خدا سوگند، او نجس است. نه، به خدا سوگند، او نجس است (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۶). از این روایت می توان فهمید که لعاب دهان سگ نجس است ولی این دلیل بر نجاست پوست، مو و چنگالش نیست.

زیرا عنوان سگ شامل تمام اجزای سگ از جمله مو، بزاق، پوست، گوشت و... است اما این گزاره کلی روشن نمی سازد که چه چیزی از این سگ نجس است؟ همه اجزای آن یا برخی از آن ها. قاعده آن است که باید مطلق بر مقید حمل شود یعنی روایات بخش دوم (نجاست بزاق و نیم خورده که مقیداند روایات بخش اول (نجاست سگ) را که مطلق هستند، بنابراین روایات بخش اول گزاره مبهم و مطلق «سگ نجس است» را دارند بر روایات بخش دوم که نجاست سگ را فقط مربوط به بزاق او و یا نیم خورده ای که با دهان سگ تماس داشته می دانند^{۲۵}، حمل می شوند یعنی مقصود واقعی امام از روایات مطلق (نجاست سگ) مفاد روایات بخش دوم (نجاست بزاق و نیم خورده) بوده است.

علاوه براین که روایات بخش دوم (نجاست بزاق و نیم خورده) هم اشکال دارند زیرا بنابر مستندات روایی و قرآنی با رعایت شرایطی «شکار سگ شکاری» پاک است^{۲۶} با شکاری که تماس با دهان سگ از شرایط آن بوده و به طور طبیعی آغشته به بزاق سگ می شود. با این بیان طهارت بزاق سگ شکاری ثابت می شود. ضمن این تفاوت بزاق سگ شکاری با بزاق سگ غیرشکاری چه تفاوتی دارد از لحاظ علمی ثابت نشده است.

بنابراین روایاتی که بزاق سگ شکاری را پاک می دانند با آن دسته از روایات که بزاق سگ غیرشکاری را نجس می داند متناقض اند و دراین صورت تکلیف، کنارگذاشتن هر دوی آن ها^{۲۷} و تمسک به اصل طهارت است که با آن حکم به طهارت بزاق سگ هم می شود.

البته باید از بزاق سگ به خاطر میکروبی بودن آن اجتناب کرد در متون روایی نیز از بزاق سگ به «شیطان» تعبیر شده است^{۲۸}.

۲۵. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲۶. در آیه ۴ سوره مائده موضوع صید به وسیله سگان شکاری ذکر شده است: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُغَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاقْتُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ از تو می پرسند چه چیز برایشان حلال است، بگو چیزهای پاکیزه برای شما حلال است و شکار حیواناتی که تعلیم شکار داده اند و از آنچه خدا به شما آموخته به آنها آموخته اید، پس از شکاری که بر شما می گیرند بخورید و نام خدا را بر آن ببرید و از خدا پروا داشته باشید که خداوند سریع الحساب است.

۲۷. در آیه ۴ سوره مائده موضوع صید به وسیله سگان شکاری ذکر شده است: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُغَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاقْتُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»؛ از تو می پرسند چه چیز برایشان حلال است، بگو چیزهای پاکیزه برای شما حلال است و شکار حیواناتی که تعلیم شکار داده اند و از آنچه خدا به شما آموخته به آنها آموخته اید، پس از شکاری که بر شما می گیرند بخورید و نام خدا را بر آن ببرید و از خدا پروا داشته باشید که خداوند سریع الحساب است.

۲۸. علی علیه السلام فرمود: همانا از نبی صلی الله علیه وآله سوال شد که سگ از چه آفریده شده است و ایشان فرمود: از بزاق ابلیس. از ایشان پرسیدند چگونه یا رسول الله صلی الله علیه وآله؟ ایشان فرمود: همین که خدا آدم و حوا را به زمین فرستاد، مانند دو جوجه لرزان بودند. پس ابلیس به سمت درندگان که قبل از آدم در زمین بودند، رفت و به آنان گفت دو پرنده از آسمان به زمین آمدند بیاید و آنان را بخورید. پس درندگان با او آمدند و او (ابلیس) بر آنان فریاد می زد که راه نزدیک است. دراین حال بزاق دهانش سرازیر شد. پس خدا از آن

از آن چه گذشت معلوم شد لزوم پرهیز از آب دهان سگ، مطابق روایات است ولی نجاست آن مانند سایر اجزای جسدش دلیلی ندارد.

بخش سوم: روایاتی که نجاست سگ ها را باطنی می داند.

براساس برخی روایات، سگ پلیدی باطنی دارد و در خانه ای که سگ باشد، ملائکه وارد نمی شوند^{۲۹}؛ مانند این روایات:

همانا ملائکه بر خانه ای که در آن سگ است، وارد نمی شوند^{۳۰}.

جبرئیل گفت: «ما فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ باشد، داخل نمی‌شویم^{۳۱}. خداوند مخلوقی نجس تر از سگ نیافریده اما ناصبی از سگ هم نجس تر است.

نقد و بررسی روایات

اولاً: به تصریح علامه طباطبایی رحمت الله علیه در تفسیر المیزان این روایات به جعل شبیه تراند تا صحیح بودن^{۳۲}.

ثانیاً: برخی گفته اند: مراد از خانه ای که با بودن سگ باشد، ملائکه به آن داخل نمی شوند، همان جان انسان است. پس اگر جان انسان با قرآن و اعمال نیک مأنوس شد، نورانی می شود و به آسمان ها عروج می کند؛ اما اگر از آن ها بیگانه شد، به باطن ظلمانی تبدیل شده و شیاطین در آن مستقر می شوند. از این رو، در روایت آمده است که:

اگر انسان در دنیا ظالم شد و ظلم در جان او به حدّ ملکه رسید، او در باطن سگ است^{۳۳}.

بِزاق، دو سگ را آفرید که یکی مونث و دیگری مذکر بودند و آن دو به دور آدم و حوا گشتند و نگذاشتند که درندگان به آنان نزدیک شوند و از آن زمان سگ دشمن گرگ و گرگ دشمن سگ شد. (علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۷؛ قصص الانبیاء، ص ۵۷)

۲۹. عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ، فَأَبْطَأَ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ فَخَرَجَ فَقَالَ: قَدْ أَذْنَا لَكَ قَالَ: أَجَلٌ وَلَكُنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صَوْرَةٌ فَتَنظَرُوا فَإِذَا فِي بَعْضِ بَيوتِهِمْ جِرو (شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۵۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۰۹)؛ از ابی رافع نقل کرده اند که گفت: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد، و اجازه ورود خواست. رسول خدا صلی الله علیه وآله به وی اجازه داد، اما جبرئیل وارد نشد، ناگزیر رسول خدا صلی الله علیه وآله ردای خود را گرفت و بیرون شد و فرمود: ما به تو اجازه ورود دادیم؟ جبرئیل گفت: بله، ولی ما فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ و یا مجسمه باشد، داخل نمی‌شویم. رسول خدا صلی الله علیه وآله که گویا تا آن لحظه از وجود سگ در خانه خبر نداشت نظر کرد و دید که در بعضی از مرافق خانه ایشان توله سگی وارد شده است.

۳۰. «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۶)

۳۱. در برخی روایات آمده: «ان الله لم يخلق خلقاً نجس من الكلب و ان الناصب لنا اهل البيت لأنجس منه» (وسائل الشیعه، ابواب الماء المضاف، باب ۱۱، حدیث ۵).

۳۲. أقول ما ذكر في الرواية من كيفية نزول جبرئيل غريب في بابه؛ على أن الرواية لا تخلو عن اضطراب حيث تدل على إمساك جبرائيل عن الدخول على النبي صلى الله عليه وآله وسلم لوجود جرو في بعض بيوتهم؛ على أنها لا تنطبق على ظاهر الآية من إطلاق السؤال والجواب والعطف الذي في قوله «و ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ فالرواية أشبه بالموضوعة. (الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۰)

۳۳. طبق آیات و روایات، باطن بسیاری از مردم به شکل انسان نیست و برخی اعمال باطن را تغییر می دهد و به شکل حیوانات تبدیل می

در برخی اشعار، نفس اماره به سگی تشبیه شده که به انسان حمله می کند:

چون سگ، به تو نفس حمله آور باشد از جمله اعدای تو بدتر باشد

با نفس جهاد کن گرت مردی هست کز قول نبی: جهاد اکبر باشد

ثالثاً: روایت «خداوند آفریده‌ای پلیدتر از سگ ندارد ولی دشمن ما اهل بیت از سگ پلیدتر است»،
مرسله^{۳۴} است.

رایعاً: اگر مراد نجاست فقهی باشد نجس تر معنی ندارد؛ زیرا یا چیزی پاک است و یا نجس. علاوه بر این در بحث طهارت ذاتی انسان، طهارت فقهی هر انسانی ثابت شده است^{۳۵}؛ بنابراین سگی که نجاستش از ناصبی کم تر است، یقیناً نجس فقهی نیست. ثالثاً وقتی طبق حدیث، ناصب از سگ، نجس تر باشد باید ظرف ناصب نیز خاک سود شود و آب بیشتری برای تطهیر بخواهد در حالی که احدی این حرف را نزده است.

کند: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنْ كَامِلِ الثَّمَارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ ثَلَاثًا إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنِ غَرِيبٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: (الکافی، ج ۲، ص ۴۴۲)؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: مردم همگی حیواناتند مگر اندکی از مومنین و مؤمن غریب است و سه مرتبه تکرار کردند.

از این روایات معلوم می شود که باطن بسیاری از مردم حیوان است و شکل انسانی ندارد.

۳۴. حدیث مرسل در علم درایه حدیثی است که راوی، آن را از معصوم نشنیده، ولی بدون واسطه از وی نقل کرده باشد و یا با واسطه نقل کرده، اما واسطه را فراموش کرده و به فراموشی تصریح نموده و یا از روی عمد یا سهو آن را نیاورده باشد و یا واسطه را با ابهام ذکر کرده باشد، مانند تعبیر «عن رجل» یا «عن بعض اصحابنا»؛ چه این که واسطه حذف شده یکی باشد یا بیشتر. (وصول الأخیار، ص ۱۰۶؛ نهایه الدرایه، سید حسن صدر، ص ۱۸۹)

۳۵. عده ای از فقیهان شیعه و هم چنین اکثر فقهای اهل سنت در تفسیر کلمه «نجس» در آیه ۲۸ سوره توبه «إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» گفته اند: مقصود از نجاست مشرکان، پلیدی و خیانت روحی و باطنی آن ها است؛ زیرا اولاً: تفریق ممنوعیت ورود به مسجد الحرام بر نجاست مشرکین شاعدهی است بر این که مقصود از نجاست، همان پلیدی باطنی است نه نجاست ظاهری؛ چرا که اگر نجاست را در این آیه به معنای فقهی آن بدانیم، به ناچار آن را علت و ملاک ممنوعیت به مسجد الحرام دانسته ایم حال آن که این نظریه از دیدگاه اکثر علمای شیعه مردود شناخته شده است؛ زیرا وارد شدن انسان نجس یا وارد کردن چیز نجس در مسجد الحرام و هر مسجد دیگر به طور کلی جایز است، مگر آن که داخل شدنش موجب تعدی و سرایت نجاست به مسجد شود که در آن صورت، حرمت ورودش از باب حرمت تنجیس مسجد خواهد بود. (العروة الوثقی، ج ۱، ص ۵۹۸) ثانیاً، کسی که ورودش به مسجد الحرام ممنوع است، محدث به حدت اکبر است؛ یعنی جنب و حیاض حق ورود به مسجد الحرام را ندارد، و این ملاک حرمت ورود با آن چه ادعا شده (نجاست فقهی و ظاهری از کلمه نجس) کاملاً متفاوت است. (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۸۰) ثالثاً، مرحوم آیه الله خوئی مفهوم پلیدی باطنی را معنای لغوی و عرفی لفظ «نجس» دانسته و مفهوم نجاست فقهی را معنای غیر معهود و غیر لغوی آن شمرده و به همین علت معنای اول را بر دوم ترجیح داده است. (دروس فی فقه الشیعه، ج ۳، ص ۷۸).

با توجه به مطالب گذشته (عدم اثبات نجاست ظاهری و باطنی سگ) «رجس» یا «نجس» در حدیث ابی العباس^{۳۶} یا معاویه بن شریح و معاویه بن میسره نیز نمی‌تواند نجاست فقهی باشد.

بخش چهارم: روایات دال بر وجوب کشتن سگ‌ها

امیر مومنان علی ع فرمود: پیامبر مرا به مدینه فرستاد و فرمود: هیچ تصویری را و انمی گذاری و هر آنچه هست محو می‌کنی و هیچ قبری را و انمی گذاری جز این که با خاک یکسان می‌کنی و هیچ سگی را زنده رها نمی‌کنی^{۳۷}.

امام صادق ع فرمود: اگر رطوبتی از سگ به لباس تو برسد آن را بشوی و چنانچه بدون رطوبت با سگ تماس داشت بر آن آب بریز. پرسیدم: چگونه سگ به این منزلت (پست) رسید؟ فرمود: به خاطر آن که پیامبر ص امر به کشتن او نمود^{۳۸}.

از جابر انصاری نقل شده که رسول خدا ص به کشتن سگ‌های مدینه امر کرد ...^{۳۹} از ابی رافع منقول است که رسول خدا ص فرمود: ای ابی رافع هر سگی را که در مدینه هست بکش ...^{۴۰}

از ابی رافع نقل شده است جبرئیل از رسول خدا ص اذن ورود خواست و حضرت نیز اذن داد اما چون دید جبرئیل وارد نشد فرمود: تو ماذونی. جبرئیل عرض کرد: بله ولی ما در خانه ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شویم. ابو رافع گوید: پس رسول خدا ص مرا امر کرد که هر سگی

۳۶. ابوالعباس بقای از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنْ أَصَابَ ثَوْبُكَ مِنَ الْكَلْبِ رَطُوبَةً فَاغْسِلْهُ، وَ إِنْ مَسَّهُ جَافًا فَاصْبِ عَلَيْهِ الْمَاءَ، قُلْتُ: وَ لَمْ يَصَرْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ: لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ أَمَرَ بِقَتْلِهَا (بِفَسْلِهَا)»؛ (کافی، ج ۳، ص ۶۰، ح ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۱، ص ۲۶۱، ح ۴۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۴۳)؛ اگر رطوبتی از سگ به لباست رسید آن را بشوی و اگر سگ آن را در حالی که خشک بود، مس کرد بر آن آب بریز. گفتم: چرا سگ به این منزلت [از پلیدی رسیده] فرمود: زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله به کشتنش دستور داد [در نسخه‌ای به شستنش دستور داد]؛ باید توجه داشت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به قتل سگ‌هایی فرمان داده است که عبارتند از سگ‌های ولگرد و سگ‌های هار و امثال آن (رک: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۳، باب جواز قتل کلاب الهراش) نه سگ صید و سگ گله و سگ محافظ خانه که کشتنش حرام است و کشنده باید دیه سگ را بپردازد. بنابراین، این روایت‌ها ربطی به سگ‌های مفید تعلیم‌دیده ندارد.

۳۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الثَّوْلِيِّ عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِعَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ لَا تَدْخُ صُورَةً إِلَّا مَحْوَتْهَا وَ لَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ وَ لَا كَلْبًا إِلَّا قَتَلْتَهُ. (کافی، ج ۶، ص ۵۲۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۳).

۳۸. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا أَصَابَ ثَوْبُكَ مِنَ الْكَلْبِ رَطُوبَةً فَاغْسِلْهُ وَ إِنْ مَسَّهُ جَافًا فَاصْبِ عَلَيْهِ الْمَاءَ قُلْتُ لِمَ صَارَ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ ص أَمَرَ بِقَتْلِهَا تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳۹. عن جابر الأنصاري قال أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بکلاب المدينة ان تقتل فجاء ابن أم مكتوم فقال إن منزلي شاسع ولی کلب فرخص له أيام ثم أمر بقتل کلبه. مسند احمد الإمام احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۳۶.

۴۰. عن أبي رافع أن النبي صلى الله عليه وسلم قال يا أبا رافع أقتل كل كلب بالمدينة قال فوجدت نسوة من الأنصار بالصورين من البقيع لهن كلب فقلن يا أبا رافع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد أغزى رجالنا وان هذا الكلب يمنعنا بعد الله ما يستطيع أحد أن يأتينا حتى تقوم امرأة منا فتحول بينه وبينه فاذا ذكره للنبي صلى الله عليه وسلم فذكره أبو رافع للنبي صلى الله عليه وسلم فقال يا أبا رافع اقله فإنما يمنعهن الله عز وجل. مسند احمد الإمام احمد بن حنبل ج ۶ ص ۹.

که در مدینه هست را بکشم و من نیز این کار را کردم تا این که به خانه زنی رسیدم . او سگی داشت که عوعو می کرد (و نگهبان او بود) پس بر دلم به رحم آمد و آن سگ را واگذاردم. چون به خدمت رسول خدا ص رسیدم جریان را گفتم اما رسول خدا ص مرا امر کرد که برگردم و آن سگ را بکشم و من نیز چنین کردم. پس مردم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا ص از این امتی (سگ ها) که امر به قتلشان کرده ای هیچ چیزی حلال نشده؟! پس حضرت سکوت کرد و این آیه شریفه نازل شد: از تو می پرسند که چه چیز بر ایشان حلال است بگو طبیات و شکار سگانی که به دستان شما تعلیم یافته اند حلال است.^{۴۱}

نقد و بررسی روایات

به نظر می رسد این روایات مربوط به کلب هراش یعنی سگ های وحشی و ولگرد باشد لذا در وسائل الشیعه شیخ حرعاملی بابتی وجود دارد درباره کشتن سگ های وحشی و ولگرد^{۴۲} (نه همه سگ ها) و این روایت در این باب ذکر شده است. ضمن این که در ذیل روایت شیخ طوسی ره به صراحت کلاب معلمه (سگ های تربیت شده) از دستور به کشتن سگ ها استثنا شده است و این نشان می دهد امر رسول خدا ص به کشتن سگ ها منحصر در سگ های موزی و ولگرد بوده است.

بخش پنجم: روایات معارض

الف: از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که وضو با آب نیم خورده سگ و گربه بدون اشکال است:

ما رواه الحسين بن سعيد عن ابن سنان عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سألت عن الوضوء مما ولغ الكلب فيه والسنور أو شرب منه جمل أو دابة أو غير ذلك أيتوضأ منه أو يقتسل؟ قال: نعم إلا أن تجد غيره فتنزعه عنه^{۴۳}.

از امام صادق (ع) پرسیدم آیا می توان از ظرفی که سگ و گربه آن را لیسیده یا شتر و چهارپایی و یا غیر آن از آن آب خورده، وضو بگیریم. حضرت فرمود: بله.

۴۱. عن أبي رافع . قال جاء جبرائيل إلى النبي صلى الله عليه وآله يستأذن عليه ، فاذن له فقال : قد اذنا لك يا رسول الله فقال : اجل ولكن لا تدخل بيتا فيه كلب . قال أبو رافع : فأمرني رسول الله (صلى الله عليه وآله) أن أقتل كل كلب بالمدينة ، فقتلت حتى انتهيت إلى امرأة عندها كلب ينجع عليها ، فتركته رحمة لها . وبحث إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فأخبرته ، فأمرني فرجعت ، وقتلت الكلب ، فجاؤوا فقالوا : يا رسول الله ما يحل لنا من هذه الأمة التي أمرت بقتلها ، فسكت رسول الله صلى الله عليه وآله فأنزله الله « يسألونك ماذا أحل لهم قل أحل لكم الطيبات وما علمتم من الجوارح مكلبين . البيان الشيخ الطوسي ج ۳ ص ۴۳۹ ۴۴۰

۴۲. وسائل الشیعه ج ۱۱، ص ۵۳۳: بَابُ جَوَازِ قَتْلِ كَلَابِ الْهَرَّاشِ .

۴۳. تهذيب الاحكام، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۳۲: وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۲ از ابواب اسنار، ح ۶.

نقد و بررسی روایت اول

این روایت صحیح است و دلالت آن نیز بر طهارت ولوغ (آب دهان) سگ تمام است. شیخ طوسی ره در مقام توجیه این روایت می فرماید: منظور، ولوغ کلب در اناء بزرگی است که آب کثیری در حد کر در آن جمع باشد که قابل تغییر و انفعال نیست.^{۴۴} صاحب جواهر ره هم همین توجیه را تایید کرده^{۴۵} و فقیه همدانی ره می فرماید: این توجیه بعدی ندارد.^{۴۶}

اما آیت الله خوئی می فرماید: این توجیه شیخ طوسی ره درست نیست. ما در این بحث با اطلاق و تقیید مواجهیم نه حمل. حمل این است که معنای لفظ را بدون مخصص و مقید به یک محدوده خاص منحصر بدانیم اما تقیید این است که معنای عام را بوسیله یک دلیل مخصص به محدوده خاص محدود کنیم. بدیهی است تا بدانجا که اطلاق و تقیید در کار باشد، نوبت به حمل نمی رسد. روایت ابن مسکان اطلاق دارد. ولوغ سگ آب را نجس نمی کند، اب قلیل باشد یا کثیر. اما احادیثی که دلالت بر نجاست پس خورده سگ دارند، مخصص این اطلاق است؛ مانند صحیح ابی بصیر در باب ۱۲ از ابواب نجاسات که می فرماید: وَلَا يُشْرَبُ سُورُ الْكَلْبِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَوْضًا كَبِيرًا يُسْتَنْقَى مِنْهُ.^{۴۷}

این یک تخصیص از طهارت ولوغ و سور سگ به طور مطلق است. بر اساس این روایت آب نیم خورده سگ چنانچه قلیل باشد نجس است. بنابراین دلیل مطلق به صورت کر بودن آبی که سگ از آن خورده منحصر خواهد شد.

این حمل (مطلق بر مقید) شاهد روایی دارد که صحیح ابی بصیر است. در این روایت امام ع از شرب آب نیم خورده سگ نهی می کند مگر در صورتی که آن آب کر باشد: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ بِفَضْلِ السُّورِ بَأْسٌ أَنْ يَتَوَضَّأَ مِنْهُ وَيُشْرَبَ وَلَا يُشْرَبُ سُورُ الْكَلْبِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَوْضًا كَبِيرًا يُسْتَنْقَى مِنْهُ.

ب: سعید اعرج می گوید: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفأرة و الكلب يقع في السمن و الزيت ثم يخرج منه حياً؟ فقال: لا بأس بأكله»^{۴۸}

۴۴. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۳۶.

۴۵. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۳۶۷.

۴۶. مصباح الفقیه (کتاب طهارت) ج ۱، ص ۵۴۴.

۴۷. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۳۳.

۴۸. الوافی، ج ۱۹، ص ۱۱۹.

نقد و بررسی روایت دوم

اولاً شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب لفظ «الکلب» را ذکر نکرده است. ثانیاً افتادن سگ در روغن نیز بعید است زیرا معمولاً مشکى از روغن بوده که حیوانات کوچکی نظیر موش در آن می افتاده اند، نه سگ که بزرگ و توانمند اند. البته روایت سعید اعرج مؤید این مطلب است که رطوبت و یا خیسى سگ نجس نمی باشد چنان چه راوی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال می کند اگر سگی در روغن (یا چیز دیگری) افتاد آن روغن قابل استفاده است؟ که امام پاسخ مثبت می دهد.^{۴۹}

نتیجه

به نظر می رسد فتوای مشهور مبنی بر نجاست سگ، بیشتر از فرهنگ زمانه متأثر است و مستندات قرآنی و روایی متقن ندارد. بله می توان با توجه به روایات و اجماع نجاست بزاق و آب دهان سگ را پذیرفت که آن هم برای استفاده از سگ مشکلی ایجاد نمی کند.

طهارت سگ از منظر اجماع

بر مبنای فقهای امامیه یکی از منابع استنباط در فقه، اجماع است. در تعریف اجماع گفته شده است: اجماع به معنای اتفاق است و در اصطلاح دانشمندان علم اصول، به اتفاق نظر اهل فن درباره یک موضوع گفته می شود.^{۵۰}

در اندیشه فقهای امامیه، قدر مسلم از حجیت اجماع، اجماعی است که متصل به عصر معصوم و کاشف از رأی معصوم باشد. اجماع به خودی خود اعتباری ندارد و تنها اعتبارش وابسته به سخن معصوم علیه السلام است؛ یعنی اگر بدانیم یکی از افراد اجماع، امام علیه السلام است، یا اجماع فقهای که احتمال تواطی بر کذب از ایشان منتفی است، کاشف از قول معصوم باشد یعنی بدانیم سخنی از معصوم به آنان رسیده که به ما نرسیده است، چنین اجماعی حجت است.

۴۹. أبوعلی الاشمري، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن النعمان، عن سعيد الأعرج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفأرة والكلب يقع في السمن والزيت ثم يخرج منه حيا؟ فقال: لا بأس بأكله. (كافي، ج ۶، ص ۳۶۱)؛ از حضرت صادق علیه السلام در مورد موش و سگ که در روغن حیوانی و زیتون بیفتند، پرسیدم؟ فرمود: خوردنش اشکالی ندارد.

۵۰. البحث الثامن عشر: الإجماع المعتبر الإجماع المعتبر في فنون العلم هو إجماع أهل ذلك الفن العارفين به دون من عداهم، إرشاد الفحول لتحقيق الحق من علم الأصول

برخی از فقها برای اثبات نجاست سگ، ادعای اجماع کرده اند.^{۵۱} شیخ طوسی رحمه الله از آن جمله است.^{۵۲}

نقد و بررسی دلیل اجماع بر نجاست سگ

۱ شیخ صدوق این اجماع را خرق کرده است (مخالف اجماع است) زیرا بین سگ شکاری و سگ غیرشکاری فرق گذاشته است و سگ شکاری را پاک می داند. ایشان می فرماید:

اگر سگ غیرشکاری خشک با لباس کسی برخورد کند، آب پاشیدن بر آن به عهده اش می باشد و اگر سگ تر بود باید آن لباس را بشوید و اگر سگ شکاری و خشک بود چیزی به عهده اش نیست و اگر تر بود پاشیدن آب بر عهده اش می باشد.^{۵۳} از این عبارت، طهارت سگ شکاری روشن می شود؛ چرا که برای برخورد لباس با سگ شکاری که بدنش مرطوب باشد، تنها امر به پاشیدن آب کرده بود نه شستن لباس. علاوه بر این که چنین کاری با ازاله نجاست سازگاری ندارد بلکه خودش تکثیر نجاست می کند.

۲ سید مرتضی فقیه نامدار شیعی نیز اجزائی از سگ را که روح در آن وجود ندارد (مانند مو) پاک می داند.^{۵۴}

۳ بر فرض تمام بودن اجماع، احتمال مدرکی بودن^{۵۵} برای تضعیفش کافی است و حال این که به یقین این اجماع مدرکی است.^{۵۶}

۴ اجماع دلیل لُبّی است و قاعده آن است که در دلیل لُبّی به قدر متیقن اکتفا می شود و اطلاق و عموم آن قابل تمسک نیست یعنی اجماع بر نجاست سگ وجود دارد ولی تا بگوئیم مراد تمامی سگ ها سگ شکاری، سگ محافظ، سگ پلیس و تمامی اجزای سگ حتی اجزای فاقد روح مانند مو و ناخن است دیگر نمی شود به اجماع تمسک کرد.

۵ بر فرض قبول اطلاق و عموم اجماع، اطلاقی تنها افراد موجود در زمان خود فقیهان را شامل

۵۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۳۶۶.

۵۲. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۳۶۶؛ مستمسک العروة، ج ۱۱، ص ۳۳۳؛ تنقیح العروة، ج ۳، ص ۳۱ و ۳۲؛ امام خمینی رحمه الله نیز در تأیید این اجماع می فرماید: «الکلب و الخنزیر البریّان عیناً و لعاباً، و جمیع اجزائهما و إن كانت ممّا لا تحلّه الحیاة، کالشعر و العظم و نحوها، و أنا کلب الماء و خنزیره فطاهران». (تحریر الوسیله (مع تعالیق الشیخ الصانعی)، ج ۱، ص ۱۱۴).

۵۳. و من أصاب ثوبه کلبٌ جاف و لم یکن بکلب صید فقلبه أن یرشه بالماء و إن کان رطباً فقلبه أن یرفسله و إن کان کلب صید و کان جافاً فلیس علیه شیء و إن کان رطباً فقلبه أن یرشه بالماء. (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۳).

۵۴. تنقیح العروة، ج ۳، ص ۳۶.

۵۵. اجماع مدرکی، اجماعی است که مدرک و مستند آن روشن باشد که در این صورت آن چه معتبر است. آن مدرک و مستند است نه اجماع.

۵۶. زیرا می دانیم مدرک و مستند اجماع بر نجاست سگ، روایتی است که در نجاست سگ وارد شده است.

می‌شود، نه انواع مقدّری که بسیاری از امورشان با آن‌ها متفاوت است.

۶ فقیهان گذشته اهل احتیاط بوده‌اند و چون فتوا به نجاست سگ، مطابق احتیاط است، آنان چنین فتوایی را داده‌اند.

آیت الله خویی این اجماع را فی الجمله می‌پذیرد.^{۵۷} کلمه فی الجمله نشان می‌دهد در برخی جهات آن اختلاف است و تمامی حیوانات از جمله قدر متیقن این اجماع سگ‌های هار، ولگرد، و تربیت‌نشده است.

اما در مذاهب دیگر، فقهای مالکی مذهب، تمامی حیوانات از جمله سگ را به صورت مطلق پاک می‌دانند.^{۵۸} علمای حنفی نیز معتقدند: «در موجودات زنده به جز خوک نجس العین وجود ندارد»^{۵۹} ولی آنان لعاب سگ را نجس می‌دانند.^{۶۰}

طهارت و نجاست سگ در مذاهب اسلامی

مذاهب اسلامی، درباره طهارت و نجاست سگ اختلاف زیادی دارند. فقهای مالکی معتقدند: هیچ حیوانی نجس العین نیست؛ پس سگ و خوک و آنچه از آن‌ها متولد شوند، همه‌شان پاکند.^{۶۱} مالک می‌گوید:

در ظرف آبی که دهان سگ به آن خورده است، می‌توان وضو گرفت و نماز خواند. و اگر دهان سگ به ظرف شیر بخورد، می‌توان آن شیر را نوشید.^{۶۲}

البته آنان شستن ظرف آلوده به لعاب سگ را تعبداً واجب می‌دانند، نه به خاطر نجس بودن آن.^{۶۳} برخی از بزرگان حنفی گفته‌اند:

در موجودات زنده به جز خوک نجس العین وجود ندارد.^{۶۴} آنان لعاب سگ را نجس می‌دانند.^{۶۵} پس از بررسی اقوال فوق روشن شد که فقیهان اهل سنت بر نجاست ولوغ سگ فی الجمله توافق

۵۷. لا اشکال فی نجاسته عند الامامية فی الجملة (تنقیح العروق، ج ۳، ص ۳۱).

۵۸. فقهای مالکی گفته‌اند: لاشیء فی الحيوان نجس العین مطلقاً فالکلب و الخنزیر و ما تولد منهما طاهر جميعها (الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۱۰).

۵۹. ليس فی الحيوان نجس الا الخنزیر فقط (همان، ج ۱، ص ۳).

۶۰. همان، ج ۱، ص ۱۰.

۶۱. لاشیء فی الحيوان نجس العین مطلقاً فالکلب و الخنزیر و ما تولد منهما طاهر جميعها (همان).

۶۲. أفتی (المالک) بطهارة الکلاب و الخنازیر، و سورهما طاهر يتوضأ به و یشرب، و إن ولغا فی طعام لم یحرم أکله، و عنده أن الأمر بغسل الإناء من ولوغ الکلب فيه مجرد تعبد. (المعنی لابن قدامة: ج ۱ ص ۷۰: المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۵).

۶۳. «الکلب نجس إلا عند مالک، ولكنه قال: يغسل الإناء من ولوغه سبعاً، لا للنجاسة بل تعبداً» (الفقه على المذاهب الخمسة، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۷).

۶۴. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱ ص ۳.

۶۵. ليس فی الحيوان نجس الا الخنزیر فقط (همان، ج ۱ ص ۱۰).

و اجماع دارند؛ ولی نجاست خود سگ اجماعی نیست.

علاوه بر فتوای برخی از فقهای مسلمان به طهارت سگ، این حیوان فوائد و منافع عقلانی زیادی برای بشر دارد و اصل اولی در مورد انواع انتفاعات از این حیوان بنا به مقتضای قاعده طهارت و اصاله الصحه و اصل حلیت، جواز است؛ البته باید منافع عقلایی باشد.^{۶۶}

چیستی نجاست سگ (و بازنگری در پیامدهای آن)

۱ نجاست سگ از اعتباریات است که شارع مقدس آن را قرار داده است، و این بدین معنا نیست که در تکوین نیز سگ نجس خلق شده است. چرا که نجاست چیزی در عالم دنیا به معنی نجس بودن آن در آخرت نیست. کاربرد طاهر و نجس و حلال و حرام تشریعی، مربوط به دنیا است. و هر کدام از دنیا و آخرت قوانین خاص خود را داشته و نظامی معین بر آن ها حکم فرماست. با توجه به این، بین بهشت رفتن سگ اصحاب کهف و نجاست ظاهری دنیوی آن تعارض وجود ندارد؛ همان گونه که شراب و لباس حریر و طلا برای مردان در دنیا حرام است ولی در بهشت حرمت ندارد، بلکه جزء پاداش های بهشتی شمرده شده است.

۲ پذیرش نجاست سگ نباید به یک نگاه منفی به سگ و تحقیر آن منجر شود؛ زیرا نطفه، خون، ارادر و مدفوع انسان نیز نجس است و وقتی از دنیا رفت تبدیل به مرداری نجس می شود که اگر دست تر به او بزنند باید آب کشید و باید سه بار غسل داده شود تا پاک شده و مادر زمین او را بخواهد بپذیرد و در زمین دفن شود.

علاوه بر این پلیدی باطنی (نجس) به انسان مشرک نسبت داده شده است^{۶۷} و برخی از انسان ها از چهارپایان پست تر معرفی شده اند.^{۶۸}

شخصی به خدمت دانشمند بزرگ شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله: آمد و نوشته ای از دیگری تقدیم ایشان کرد که در آن، به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده بود! و نویسنده نامه، این دانشمند بزرگ را (کلب بن کلب) سگ فرزند سگ خوانده بود!!

۶۶. آیه الله خامنه ای می فرماید: سگ نیز به عنوان یکی از مخلوقات الهی در جهت انتفاع انسان خلق شده و خداوند تعال نحوه و کیفیت این انتفاع را برای انسان ها بیان نموده، تا ضمن استفاده از منافع آن از ضررها و مفاسد معنوی و مادی که به مقتضای خلقت سگ وجود دارد، مصون باشند. با وجود نجاست سگ، اصل اولی در مورد انواع انتفاعات از این حیوان بنا به مقتضای اصاله الصحه و اصل حلیت، جواز است، لکن باید این نکته را مد نظر داشت که انتفاع باید عقلایی باشد نه توهمی. دفتر آیه الله خامنه ای (دام ظلّه). <https://snn.ir/fa/news/۳۸۹۴۲۹>

۶۷. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه، آیه ۲۸)

۶۸. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (اعراف، آیه ۱۷۹)، برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم ایشان را دل هایی است، که بدان نمی فهمند و چشم هایی است که بدان نمی بینند و گوش هایی است که بدان نمی شنوند اینان همانند چارپایانند حتی گمراه تر از آن هایتند. اینان خود غافلاند.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله در برابر ناسزاهای وی، با زبان ملاطفت آمیز، این گونه پاسخ گفتند: این که او مرا سگ خوانده است درست نیست؛ زیرا که سگ از جمله چهارپایان، و عووکنده و پوستش پوشیده از پشم است و ناخن های دراز دارد. این خصوصیات در من نیست؛ قامت من راست و ناخنم پهن است و ناطق و خندانم، و فصول و خواصی که مراست غیر از فصول و خواص سگ است و آن چه در من است، مناقض است با آن چه صاحب نامه درباره من گفته است.^{۶۹}

احکام تکلیفی بر فرض نجاست سگ

یکی از مسلّمات احکام اسلامی این است که احکام شرع، تابع مصالح و مفاسد واقعی است. اگر مصالح و مفاسد نبود، نه امری بود و نه نهی. امام رضا علیه السلام در سخنی شیوا بیان فرموده است:

هر جا دیدیم از طرف شارع مقدّس عملی واجب گردیده، می فهمیم در آن عمل، مصلحتی است که به دست آوردن آن مصلحت، مطلوب است؛ اگر چه از آن آگاهی نداشته باشیم. همچنین اگر خداوند یا پیامبر صلی الله علیه وآله و معصومان علیهم السلام از عملی نهی نموده اند، یا به خاطر مفسده و ضرری است که اجتناب از آن لازم است و یا بخاطر مصلحتی است که در ترک آن عمل باشد.^{۷۰}

احکام مرتبط با سگ به عنوان یکی از مخلوقات الهی که در جهت انتفاع انسان خلق شده، بر اساس مصالح و مفاسد واقعی است.

اصل اولی در مورد انواع انتفاعات عقلایی از این حیوان بنا به مقتضای اصالة الصّحّة و اصل حلیت^{۷۱}، جواز است:

۶۹. سیمای فرزندانگان، ص ۳۳۱.

۷۰. اَنَا وَجَدْنَا كُلَّمَا أَحَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فِيهِ صَلَاحَ الْعِبَادِ، وَبَقَائِهِمْ، وَلَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ الَّتِي لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهَا؛ وَوَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ، لَا حَاجَةَ لِلْعِبَادِ إِلَيْهِ، وَوَجَدْنَا نَفْسِدَا دَاعِيَا إِلَى الْفَنَاءِ وَالْهَلَاكِ. (علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۲)؛ بدرستی که، هر آنچه را خداوند تعالی حلال فرموده، صلاح و بقای بندگان در آن بوده است و به آن احتیاج دارند و بی نیاز از آن نیستند؛ و هر آنچه را حرام نموده است، نیازی برای بندگان به آن نیست، بلکه مایه فساد است که ایشان را به سوی نابودی و هلاکت سوق می دهد. نیز رک: مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۵۲.

۷۱. قاعده حلیت از جمله قواعد فقهی است و منظور از این قاعده آن است که هر گاه در حلیت چیزی شک کردیم، اصل حلیت آن است مگر آن که دلیل بر حرمت آن یافت شود؛ «کُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ إِلَّا تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ». برای اثبات این اصل، به آیات و روایاتی استدلال شده است، از جمله آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»؛ «او است کسی که آن چه در زمین هست همه را برای شما آفرید» (بقره: آیه ۲۹) مضمون آیه، حلال بودن نعمت های الهی برای بندگان است، مگر این که برخلاف آن دلیل اقامه شود. (الوافیه فی اصول الفقه، ص ۱۸۵) - و این روایت: «وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُبَّانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ»؛ «هرآنچه حلال و حرامش درآمیخته است برای تو حلال است تا آن که حرام را به طور مشخص بدانی». (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۱).

۱ نگهبانی و شکار: استفاده از سگ در امر نگهبانی منزل، دام، باغ، شکار و سایر منافع عقلانی با عنایت به این که سگ ها قابل تعلیم هستند، حلال بوده و خرید و فروش آن نیز حلال است.^{۷۲}

۲ جرم یابی و نجات: با پیشرفت علم و شناخت ویژگی های منحصر به فرد این حیوان از نظر بویایی، استفاده از آن در مواردی مثل کشف مواد مخدر یا مواد منفجره و یا تعقیب مجرمین و همچنین استفاده از آن در حوادث غیر مترقبه و امثال آن، بنابر قاعده فقهی اصاله الصحه و اصاله الحلیه جایز و حلال است.

۳ امور پزشکی: استفاده از اجزاء سگ مانند خون یا جوارح داخلی و ظاهری آن در جهت درمان پزشکی و یا پیوند به انسان جایز است.^{۷۳} استفاده از پوست سگ اگر منفعت عقلایی برای آن وجود داشته باشد مانند پیوند و امثال آن اشکالی ندارد و به لحاظ آن که جزیی از بدن انسان می شود پاک است.

۷۲. نجاه العباد (للإمام الخميني)، ص ۲۲۳.

۷۳. پیوند زدن عضوی از اعضای بدن حیوان نجس العین مانند سگ به بدن مسلمان اشکالی ندارد، و احکام بدن مسلمان بر آن جاری می گردد و به دلیل آنکه جزیی از بدن شخص زنده به شمار می رود و زندگی در آن جریان یافته است، پاک است و نماز خواندن با آن جایز است. (توضیح المسائل (المحشی للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۹۰۰)

فصل چہارم:

حقوق سگ

در دین اسلام فرهنگ اسلامی، قوانینی کلی و جامع درباره حفظ، نگهداری، استفاده و بهره برداری از حیوانات و منع آزار و اذیت و کشتن آن‌ها، وضع شده است. قوانین حمایتی اسلام از حیوانات، حکم شرعی و الزامی است و در متون قرآن و روایات به آن تصریح شده است.^۱ بنابراین رعایت حقوق حیوانات و از آن جمله سگ وظیفه ای اخلاقی و شرعی می باشد. رعایت آن حقوق برعهده حکومت و اشخاص است و در مقابل خالق متعال مسئول اند.

حق حیات^۲

حق حیات به معنای حق ادامه زندگی و بهره بردن از نعمت های خداوندی و به فعلیت رسیدن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۲، باب ۹ از ابواب احکام الدواب، ح ۶ و ۷.

۲. حیات قابل تعریف نیست، فقط با ذکر لوازم و آثار آن می توان درباره آن سخن گفت. شماری از مهمترین آثار و لوازم حیات را می توان به شرح زیر بیان کرد. برخی از این ویژگی ها عمومی بوده و شامل گیاه، حیوان و انسان می شود؛ برخی نیز به انواع خاصی از حیوان اشاره دارد:

- ۱ تولید مثل: هر موجود زنده ای از راه تخم یا نطفه به وجود می آید و در سن خاصی توانایی تخم ریزی یا داشتن نطفه را دارا می شود؛
- ۲ تغذیه: هر موجود زنده ای، گیاه یا حیوان یا انسان، تغذیه می کند و اگر غذا به آن نرسد می میرد. منظور از غذا آب و مواد لازم است؛
- ۳ رشد: موجود زنده رشد می کند. از جوانه، نهال، جنین، طفل یا جوجه بودن به سمت گیاه، حیوان یا انسان بالغ شدن پیش می رود؛
- ۴ تنفس: در میان انواع حیوانات و گیاهان تنفس نیز بسیار مهم است. تنفس گیاهان اگرچه به طور عادی قابل درک نیست اما می تواند با ابزارهای علمی اندازه گیری شود؛

۵ خود ترمیمی: اگر بدن موجود زنده آسیب ببیند، در اکثر موارد، موجود زنده به طور طبیعی این پارگی و خسارت را ترمیم می کند. برخی از انواع حیوانات، حتی اگر به دو قسمت شوند، هر قسمت به طور جداگانه خود را ترمیم می کند.

۶ تلاش برای بقا: موجودات زنده برای حفظ حیات خویش تلاش کرده و از هرگونه دشمن و تهدید حیات و سلامتی می گریزند؛

۷ احساس؛

۸ قدرت بر فعالیت و انجام اعمال خاص: که حیوان و انسان این توانایی را دارند؛

۹ علم: که در انسان روشن تر است.

استعدادها و رسیدن به کمال و غایت زندگی، برای همه موجودات زنده، به ویژه حیوانات، قابل اثبات است؛ زیرا حیوانات نیز استعداد رشد و حرکت به سوی غایت خلقت را دارند.

زندگی گونه‌ای از وجود است که از آن آگاهی و توانایی متولد می‌شود^۲ و حق زندگی در انواع حیوانات این است که چیزی به گونه‌ای باشد که درک کند و فعالیت انجام دهد^۳.

حق حیات هدیه خداوندی است و جز به اذن الهی قابل گرفتن نیست، ازاین رو در اندیشه اسلامی حق حیات برای حیوانات محترم شمرده شده و کشتن آن‌ها بدون ضرورت مجاز نیست. و از کشتن حیوانات و همچنین هر گونه اذیت و آزار حیوانات و قطع اعضای آن‌ها به شدت نهی شده است به طوری که فقیهان در این مورد، دیه جنایت بر حیوان را ثابت دانسته‌اند. فقیهان با استناد به روایت امام صادق علیه‌السلام چنین استدلال می‌کنند که کشتن حیوانات بدون نیاز قطعی و ضرورت^۴ به خاطر برخورداری از حرمت خاصی که خداوند در حق آنان لحاظ فرموده، مصداق نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. بنابراین، حیوان ذاتاً دارای حرمت است و ازاین رو به اتفاق بر حیوان امر و از اتلاف آن منع شده است به طوری که اتلاف و کشتن آن بدون ضرورت مشمول «افساد فی الارض»^۵ خواهد بود که مورد نهی قرآن است.

شهید ثانی می‌نویسد:

همان‌گونه که برای زنده ماندن آدمی، هزینه کردن مال، واجب است برای زنده ماندن حیوان محترم نیز این کار واجب است، گرچه حیوان از آن دیگری باشد.^۶

صاحب جواهر می‌نویسد:

چارپایان از نفس‌های محترم و دارای جگرهای گرم هستند و آزار آن‌ها، حرام است، بلکه آنها واجب النفقه‌اند.^۷

اگر نزد شخصی، مقداری آب برای نوشیدن باشد و او بترسد که اگر با آن وضو بگیرد، دچار تشنگی شود، بر او واجب است تیمم کند و آب را صرف وضو نکند. صاحب جواهر، پس از نقل

۳. فالحياء نحو وجود يترشح عنه العلم والقدرة، (الميزان، ج ۲، ص ۳۲۹).

۴. الحياة في ما عندنا - من اقسام الحيوان - كون الشيء بحيث يدرك و يفعل. (نهاية الحكمة، ص ۳۷۱).

۵. «عن ابي عبدالله عليه السلام قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ... ولا تعفروا من البهائم ما يؤكل لحمه الا ما لا بد لكم من أكله». (تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۳۸).

۶. «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مانده، آیه ۲۳)؛ سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

۷. کما يجب بذل المال لإبقاء الآدمي، يجب بذله لإبقاء البهيمة المحترمة وإن كانت ملكا للغير... (مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۲۵۰).

۸. جواهرالکلام، ج ۵، ص ۱۱۵.

این مطلب می‌نویسد:

اگر از تشنگی حیوانی نیز بترسد، حکم همین است؛ گرچه آن حیوان، سگ باشد.^۹
در تاریخ اسلام آمده است هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله برای فتح مکه می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه وآله سگی را دیدند که به بچه‌های خود شیر می‌دهد. پس پیامبر صلی الله علیه وآله به یکی از لشکریان فرمود که در کنار آن حیوان بایستد و از او مراقبت نماید تا مبادا سپاهیان که از آن جا می‌گذرند، ناخواسته به او و بچه هایش، آسیبی برسانند.^{۱۰}

شیخ طوسی رحمه الله در مبسوط می‌نویسد:

روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله که آن حضرت فرمود:

در شب معراج بر بهشت اطلاع یافتیم. در آن جا زن بدکاره ای را دیدم. درباره او پرسیدم. گفته شد: سبب پاداش وی این است که روزی گذرش به سگی افتاد که از شدت تشنگی زبانش بیرون افتاده بود. وی لباس خود را در چاه فرو برد، آب آن را در گلوی سگ فشرد، تا سیراب شد. بدین سبب خدا او را بخشید.^{۱۱}

فردی به نام فجیع نقل کرده است:

حسن بن علی علیه السلام را دیدم که مشغول خوردن غذا بود و سگی روبروی او قرار گرفته بود. هر لقمه ای که می‌خورد یک لقمه هم به آن سگ می‌داد. عرض کردم: یابن رسول الله! این سگ را از سفره غذای شما دور کنیم؟ حضرت فرمود: رهایش کن من از خدا شرم دارم که صاحب جانی در صورتم نگاه کند و من تنها بخورم و او را اطعام نکنم.^{۱۲}

پلیدترین گناه، کشتن حیوانات

روایاتی در نهی از کشتن حیوانات نقل شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

هر حیوانی که به ناحق کشته شود، در روز قیامت از قاتل خود شکایت خواهد کرد.^{۱۳}

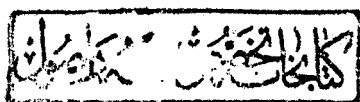
۹. و کذا الحيوان إذا كان كذلك وإن كان كلباً. (جواهرالکلام، ج ۵، ص ۱۱۴).

۱۰. سبل الرشاد فی سيرة خير العباد، ج ۵، ص ۲۱۲ و ج ۷، ص ۲۹.

۱۱. روی عن رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال: اطلمت ليلة أسرى بي على الجنة فرأيت امرأة مومة یعنی زانیة فسألت عنها فقيل انها مَرَّت بكلب يلهث من العطش فأرسلت إزارها في بئر فعصرته في حلقه حتى روى ففقر الله لها. (المبسوط فی فقه الإمامية، ج ۶، ص ۴۷).

۱۲. عَنْ نَجِيعٍ قَالَ رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ كَلْبٌ كُلَّمَا أَكَلَ لَقْمَةً طَرَحَ لِلْكَلْبِ مِثْلَهَا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أُزِجُّمُ هَذَا الْكَلْبَ عَنْ طَعَامِكَ قَالَ دَعْنِي لَا أُسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَأَنَا أَكُلُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ (بحار الأنوار، ج ۴۳، باب ۱۶).

۱۳. منتخب میزان الحکمه، ص ۱۷۰.



پیامبر صلی الله علیه وآله:

«خداوند لعنت کند کسی را که حیوان را مثله کند»^{۱۴}

در بیانی دیگر فرمود:

از مثله کردن سگ هار پرهیزید.^{۱۵}

پس حیوانات و از آن جمله سگ، حق حیات دارند. در چند روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به روح حیوانات اشاره شده^{۱۶} و گرفتن این حق از آن ها ناپسند است.

در بعضی روایات کشتن سگ هایی که دارای منفعت عقلایی هستند نه تنها حرام است بلکه مستوجب ضمان و پرداخت دیه و خسارت به مالک دانسته شده است. حال که اسلام، حقوق سگ را به عنوان یک حیوان به رسمیت می شناسد، هیچ کس نباید - تحت هر عنوانی - بدون دلیل، به این حیوان آسیبی برساند، و بر فرض پذیرش نجاست سگ نمی توان آن را دلیلی بر نفی حقوق و سبب پستی و بی ارزشی آن دانست اما امروزه متأسفانه تحت عنوان تحقیق و پژوهش و آزمایش، بدترین جنایات نسبت به سگ و سایر حیوانات انجام می شود.^{۱۷}

آری روایاتی نقل شده است مبنی براین که پیامبر صلی الله علیه وآله دستور به کشتن سگ هایی داده اند که سبب اذیت و آزار مردم می شدند، بخصوص سگ های ولگرد و وحشی که غالباً موجب ترس و اذیت مردم بودند. این روایات در وسائل الشیعه در «بَابُ جَوَازِ قَتْلِ كِلَابِ الْهَرَّاشِ» آمده است. در بحارالانوار نیز احادیثی به همین مضمون آمده و پس از آن، از قتل سگ های بی آزار و مفید مثل سگ نگهبان و شکار نهی شده است.

دیه سگ

در متون روایی ما، روایات فراوانی وجود دارد که بر حق حیات و زندگی سگ را تأکید می کنند. در بعضی از روایات از کشتن و اذیت و آزار سگ منع شده است. علاوه بر این روایاتی هست

۱۴. لَمَنْ لَعَنَ اللَّهُ مِنْ مَثَلِ بِالْحَيَوَانِ (کنز العمال: ۲۴۹۷۱).

۱۵. اَيَاكُمْ وَالْمَثَلَةُ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ (نهج البلاغه، ص ۴۲۲).

۱۶. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۱۷.

۱۷. لیزا شارناتو در سال ۱۹۰۶ گزارش های بیدارکننده ای در مورد وضعیت فجیع و شرم آور حیوانات آزمایشگاهی منتشر کردند. وی در جریان بررسی های خود متوجه شد که یک سگ تربیه قهوه ای بدون بی هوشی در آزمایشگاه مورد تشریح قرار گرفته است. آن ها که از این کار به شدت متأثر و برانگیخته شده بودند؛ کمپنی را بر علیه مسئولان دانشکده، آزمایشگاه و دانشجویان به راه انداختند که به کمپین «سگ قهوه ای» معروف شد. آن ها پژوهشگر مرتکب این عمل را به دادگاه کشاندند و در پارکی در لندن مجسمه سگی را به یاد «سگ قهوه ای» درست کردند. این اقدام آنان تأثیر بسیار روشنگرانه ای بر اذهان عمومی در متوجه ساختن آنان به موضوع حقوق حیوانات باقی گذاشت.

https://fa.wikipedia.org/wiki/ماجرای_سگ_قهوه_ای

که قاتل سگ را ملزم به پرداخت دیه می کند. از این روایات حق دیه برای سگ در اسلام ثابت می شود.

پس کشتن سگ ها بدون دلیل حرام است و موجب ضمان و لزوم پرداخت دیه و خسارت به مالک می شود دیه سگ شکاری چهل درهم^{۱۸} و دیه سگ نگهبان بیست درهم است. و دیه سگی که شکاری و نگهبان گله نیست، زنبیلی از خاک است که قاتل باید آن را بدهد و صاحب سگ آن را قبول کند^{۱۹} و خاک که انواع میوه ها و سبزیجات و زندگی از آن بوجود می آید، خون بهای سگ قرار داده شده است. خاک که کافران در قیامت آرزو می کنند کاش ما خاک بودیم^{۲۰}. البته عده ای می گویند: روایات دیه سگ، حقی را برای این حیوان ثابت نکرده بلکه تنها خسارت مالی صاحبش را جبران می کند^{۲۱}، اما این گونه نیست؛ چرا که دیه انسان را نیز به ولی او می پردازند ولی این سبب نمی شود خود آن شخص ارزش و قدری نداشته باشد. پس وقتی در دین اسلام برای سگ دیه قرار داده می شود، می توان نتیجه گرفت که به این حیوان، ارزش و بهایی داده شده است و پرداخت دیه به صاحب آن جبران گر همین بها و ارزش فوت شده است.

باید توجه داشت سگ در صورتی که هار و یا موذی باشد، کشتنش جایز دانسته شده است^{۲۲}؛ همان گونه که اگر آدمی قاتل و آدمکش باشد، باید کشته شود و عقل و شرع آن را تأیید می کند.

۱۸. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دِيَّةُ كَلْبِ الصَّيْدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا. (الخصال، ج ۲، ص ۵۳۹)؛ امام صادق علیه السلام می گوید: در کتاب امام علی علیه السلام، دیه سگ شکاری چهل درهم دانسته شده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دِيَّةُ كَلْبِ الصَّيْدِ السُّلُوقِيَّ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا مِمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه لِتِنِي خُرَيْمَةَ. (همان)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: دیه سگ شکاری سلوقی چهل درهم است، بر مبنای دستوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنی خزیمه در این باره داد. (وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۲۶، بَاب ۱۹: مَا لَهُ دِيَّةٌ مِنَ الْكَلَابِ وَ قَدَّرَ الدِّيَّةَ) البته روایتی هم داریم که دیه کلب صید را بیست درهم می داند: مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) قَالَ: كَانَتْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَ الْبَخْسُ النِّقْصُ، وَ هِيَ قِيَمَةُ كَلْبِ الصَّيْدِ إِذَا قُتِلَ كَانَتْ قِيَمَتُهُ (دینه) عِشْرِينَ دِرْهَمًا؛ (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۱، مستند الإمام الرضا، ج ۱، ص ۳۴۵)؛ محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که آن بزرگوار درباره آیه شریفه (و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ)، فرمود: بَخْسُ بِه معنای کم و ناچیز است. آنها یوسف را به بیست درهم فروختند، و این مبلغ، بهای سگ شکاری است که هرگاه کشته شود خون بهایش بیست درهم است.

۱۹. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... وَ دِيَّةُ كَلْبِ الْمَاشِيَةِ عِشْرُونَ دِرْهَمًا وَ دِيَّةُ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ لِلصَّيْدِ وَ لَا لِلْمَاشِيَةِ زَيْلٌ مِنْ تَرَابٍ عَلَى الْقَاتِلِ أَنْ يُعْطَى وَ عَلَى صَاحِبِهِ أَنْ يَقْبَلَ. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۰)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: دیه سگ شکاری چهل درهم، و دیه سگ گله بیست درهم، و دیه سگی که نه شکاری و نه نگهبان گله هست، زنبیلی از خاک است که قاتل باید آن را بدهد و صاحب سگ آن را قبول کند.

۲۰. «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا». (سوره نبا، آیه ۴۰)؛ همانا ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، روزی که انسان به آنچه از پیش فرستاده بنگرد و کافر گوید: ای کاش خاک بودم.

۲۱. المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۳۳.

۲۲. رک: وسائل الشیعه «بَابُ جَوَازِ قَتْلِ الْهَرَّاشِ» (سگان ولگرد). در این باب حدیثی نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: لَا تَدْعُ... كَلْبًا إِلَّا قَتَلْتَهُ... رها مکن سگی را مگر آنکه آن را بکشی (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۳). در بحار الانوار نیز حدیثی به همین مضمون آمده و پس از آن، از قتل سگ های بی آزار و مفید مثل سگ نگهبان و شکار نهی شده است. (بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۶۲).

حق تغذیه

در اسلام، از مهم‌ترین حقوق حیوان که بر صاحبش واجب است تأمین نیازمندی‌های زندگی حیوان است^{۳۳}؛ نیازمندی‌های حیوان که شامل خوراک، آشامیدنی، مسکن، دارو و هر چیز ضروری معیشت می‌شود.

در متون فقهی در مورد نفقه حیوانات آمده است که:

«اگر کسی حیوانی را مالک شود، رسیدگی و نفقه آن حیوان بر او عهده است»^{۳۴}؛

اگر حیوان بتواند در مراتع، غذای خود را تأمین کند، مالک حیوان می‌تواند آن را برای چریدن و آشامیدن رها کند و اگر حیوان نتواند، واجب است مالک وسایل معیشت حیوان را فراهم کند. همچنین اگر حیوان نتواند به حد کافی غذای خود را به دست آورد، واجب است مالک بقیه غذای او را به حد کفایت تأمین نماید^{۳۵}.

خرید و فروش سگ

یکی از انواع معاملات حرام، معامله عین نجاست است. یعنی اگر چیزی ذاتاً نجس باشد، معامله آن حرام است. اما اغلب علما معتقدند که اگر معامله عین نجاست، منفعت و سود عقلایی داشته باشد، حرمت آن برداشته می‌شود.

معیار جواز معامله و خرید و فروش، منفعت عقلایی است، یعنی اگر چیزی سود عقلایی داشت معامله اش جایز است و الا جایز نیست، چه نجس باشد و چه طاهر.

به عبارت دیگر یکی از شرایط مبیع، مالیت داشتن است و نجاسات اگر دارای منفعت باشند، دارای مالیت بوده، قابل خرید و فروشند و معامله آنها صحیح است؛ مانند خون که نجس است، اما هم اکنون منفعت عقلایی و مالیت دارد، بنابراین خرید و فروش آن جایز است^{۳۶}.

۳۳. وأما نفقة البهائم المملوكة فواجبة: (شرايع الاسلام، ج ۲، ص ۳۵۴).

۳۴. إذا ملك بهيمة فعليه نفقتها سواء كانت مما يؤكل لحمها أو لا يؤكل لحمها. والطيور وغير الطيور سواء، لأن لها حرمة. (مبسوط، ج ۶، ص ۴۷).

۳۵. جواهر الكلام، ج ۳۱، ص ۳۹۴.

۳۶. شیخ انصاری رحمه الله نجاست را مانع جواز خرید و فروش و استفاده از آن نمی‌داند. ایشان در مسأله خرید و فروش شیر زن یهودی، معامله آن را جایز می‌داند و چنین می‌نویسد: «فإن نجاسته لا يمنع عن جواز المعاوضة عليه». (المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۵) مرحوم نائینی نیز نجاست را مانع از خرید و فروش نمی‌داند و می‌گوید: «إذا فرض هناك منفعة مهمة عقلانية، ولم يتوقف استيفاء المنفعة على طهارة الشيء كالاستقاء بجلد الميتة للزروع ونحوه، فمجرد كونه نجساً لا يمنع عن جواز بيعه؛ پوست حیوان مرده را می‌توان در مواردی که طهارت شرط نیست مثل آبیاری کشتزارها - که در قدیم مرسوم بوده است - معامله کرد: (منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج ۱، ص ۸) علاوه بر این شیخ انصاری، نیز معامله پوست مردار را با همین شرط پذیرفته و در نهایت می‌فرماید: «فمجرد النجاسة، لا تصلح علة لمنع البيع»؛ «مجرد نجس بودن، نمی‌تواند مانع از خرید و فروش آن باشد. (المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۴). بنابراین نمی‌توان گفت: سگ چون از نجاسات است، معامله اش اشکال دارد.

در بعضی از روایات، از خرید و فروش سگ نهی شده است.^{۲۷} حال اگر نجاست سگ زیر سؤال رفت یا غرض و منفعت عقلانی برای خرید و فروش آن تعریف شد، دیگر حرمت خرید و فروش از بین می رود.

از روایات و سخنان فقها نیز استفاده می شود، هر سگی که منفعت عقلایی داشت، خرید و فروشش جایز؛ و الاً حرام است.^{۲۸}

قابل توجه این که جواز خرید و فروش سگ صید مستقیم از روایات برداشت می شود اما شامل سگ هایی که منفعت عقلایی دیگری دارند نیز می شوند؛ چنان که شیخ طوسی رحمت الله در مبسوط، سگ گله و نگهبان را همانند سگ صید می داند.^{۲۹} و اگر خرید و فروش سگ های زینتی، سگ ولگرد و... حرام است به این دلیل که یا فاقد منفعت عقلایی بوده و یا منفعت قابل توجهی ندارند.

پس با پذیرش نجاست سگ، نجاست سبب نشده معامله آن حرام باشد، چرا که نجاست دخالتی در حرمت معامله نداشته و جواز و حرمت خرید و فروش، دایر مدار این ست که مبیع دارای منفعت عقلایی باشد یا نباشد.

بنابراین تنها معامله سگ هایی که فاقد منفعت عقلایی هستند، جایز نیست اما سگ هایی مانند سگ نگهبان، شکار، سگ پلیس و... که به لحاظ عقلایی قابل خرید و فروش و رهن و اجاره و... هستند. صدمه به آنان نیز ضمان آور و مستوجب پرداخت خسارت است.^{۳۰}

نگهداری از سگ در فرهنگ اسلامی

در روزگار ما سگ یکی از رایج ترین حیواناتی است که در سراسر جهان به خانه ها راه یافته و

۲۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَاعَ عَنْ شِرَازِ الْمُتَعَبِّهِ فَقَالَ قَدْ نَكُونُ لِلرُّجُلِ الْجَارِيَةُ تَلْهِيهِ وَمَا تَمْنَعُهَا إِلَّا تَمَنُّ كَلْبٍ وَتَمَنُّ الْكَلْبِ شَحْتُ وَ الشَّحْتُ فِي النَّارِ. (کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۴؛ تهذیب، ج ۶، ۳۵۷) «عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الشَّحْتُ تَمَنُّ الْمَنِيَّةِ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ وَ تَمَنُّ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَيْتِ وَ الرُّشُوءُ فِي الْحُكْمِ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ. (کافی، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۲؛ تهذیب، ج ۶، ۳۸)

۲۸. عن عبد الله العامري، قال سألت أبا عبد الله عليه السلام تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ؛ فقال: شَحْتُ؛ وَ أَمَّا الصَّيُودُ فَلَا يَأْسُ (وسائل الشيعه، ج ۱۷، ص ۱۸)؛ «از امام صادق در مورد بهای سگی که شکاری نیست، سوال شد. ایشان فرمود: «سحت حرام است؛ اما (گرفتن بهای) سگ شکاری اشکالی ندارد.

۲۹. مسألة ۴۳: يصح إجارة كلب الصيد للصيد وحفظ الماشية والزرع. وللشافعي فيه وجهان: أحدهما مثل ما قلناه (۲). والآخر: أنه لا يجوز ذلك (۳). دليلنا: أن الأصل جوازه، والمنع يحتاج إلى دليل. ولأن بيع هذه الكلاب يجوز عندنا، وما يضح بيعه يصح إجارته بلا خلاف. (الخلاص الشيخ الطوسي ج ۳ ص ۵۱۱) إجارة الكلب للصيد وحراسة الماشية والزرع صحيحة، لأنه لا مانع من ذلك ولأن بيع هذه الكلاب يصح، وما يصح بيعه يصح إجارته. (المبسوط الشيخ الطوسي ج ۳ ص ۲۵۰)

۳۰. رک: رسائل فقهی (علامه جعفری)، ص ۱۱۱ به بعد.

نگهداری از آن باب شده است.

رواج نگهداری از سگ و سایر حیوانات به عوامل اجتماعی مثل نبود اعتماد اجتماعی میان انسان ها، عدم آشنایی با راه تعامل و گفت و گو، مُدگرایی، فخرفروشی، رفع تنهایی و بی همدمی برمی گردد.

در این میان مهمترین عامل، افزایش احساس تنهایی و خلأ عاطفی است که گریبان گیر خیلی از مردم شده است. این احساس تنهایی و کمبود عاطفی باعث شده عده ای به نگهداری از سگ و سایر حیوانات خانگی، میل پیدا کنند؛ چون احساس می کنند با هم نوعان خود نمی توانند ارتباط برقرار کنند.

از جهتی دیگر بهتر است با کسانی همنشین شوند که زبان بسته بوده، جواب شان را ندهند و فقط مطیع آنها باشد.

در میان طبقه مرفه جامعه، نگهداری سگ و سایر حیوانات به نوعی و مد تلقی می شود. چشم و هم چشمی، تقلید و فخرفروشی در مُدگرایی دخالت می کنند. برخی افراد همراه داشتن سگ و سایر حیوانات را عامل ترقی و به اصطلاح با کلاس بودن تلقی می کنند و چنین می پندارند افرادی که سگ یا حیوانی دیگر در خانه ندارند، عقب افتاده و به اصطلاح اُمُل و بی کلاس هستند. چنان چه از هم گسیختگی انسجام اجتماعی، انسان ها را در انزوا فرو می برد و باعث می شود افراد سعی کنند با این موجودات زبان بسته احساس همدلی کنند. البته ارتباط با فرهنگ غرب هم در این قضیه تأثیر ویژه ای داشته است. در قدیم از خانه ها صدای مرغ عشق و قناری و صدای پرواز کبوتر، به گوش می رسید و از برخی خانه ها هم صدای مرغ و خروس. دخترچه ها خرگوش و جوجه های رنگی دوست داشتند و پسرچه ها هم لاک پشت و ماهی. اما حالا حیواناتی مثل گربه و مار، سنجاب، موش، بوزینه، خوکچه های هندی، میمون و سوسمار کوچک، پرنده های شکاری مثل عقاب، شاهین و بیشتر سگ را نگهداری می کنند.

نگهداری از حیوانات برای تفریح

امام کاظم علیه السلام در حدیثی معروف می فرماید:

«شایسته است انسان وقت خود را به چهار قسمت تقسیم کند؛ بخشی از آن را برای مناجات با خدا، قسمتی از آن را برای تحصیل معاش و فراهم آوردن لوازم زندگی، بخشی دیگر را برای

معاشرت با برادران دینی و قسمت دیگر را صرف تفریح کند^{۳۱}.

این موضوع نشان می دهد که تفریح برای یک انسان، لازم است، و باعث می شود که وظایف خود را بهتر انجام دهد. نگهداری از حیوانات که در عین تفریح موجب تقویت محبت و دقت در عجایب خلقت و قدرت خداوند متعال است. نه تنها مانعی ندارد، بلکه فواید معنوی و مادی نیز دربردارد. البته نباید منتهی به اسراف یا آزار حیوانات شود.

از این رو اگر بودن سگ در خانه فایده ای عقلانی داشته و مانعی ندارد محیط زندگی سگ خارج از اتاق باشد، مثلاً در حیاط، یا باغ، یا پشت بام و یا خانه ای دیگر.

بدیهی است همان گونه که نگهداری قهری انسان در طویله حیوانات، ستم به انسان است نگهداری حیوانات نیز در اتاق یک انسان ستم به حیوانات است. از نظر اسلام نیز نگهداری حیوانات با رعایت فاصله عقلانی و منطقی از اتاق انسان، اشکالی ندارد طبق روایات بین محل زندگی انسان و حیوانات باید یک در فاصله باشد^{۳۲}. همان گونه که سگ اصحاب کهف با فاصله از آنان در دهانه غار، یعنی محلی غیر از محل استراحت اصحاب کهف آرمیده بود^{۳۳}.

پس از مجموع ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که نگهداری سگ های مفید مانند سگ نگهبان و شکار در صورتی که در مکان جداگانه ای در منزل نگهداری شود مکروه نیست^{۳۴}.

شیخ طوسی ره درباره نگهداری سگ می فرماید:

ویجوز اقتناء الكلب للصيد وحفظ الماشية وحفظ الزرع بلا خلاف ، وكذلك يجوز اقتناؤه لحفظ البيوت ، ومن ليس بصاحب صيد ولا حرث ولا ماشية فأمسكه ليحفظ له حرثاً أو ماشية إن حصل له ذلك أو احتاج إلى صيد فلا بأس به لظاهر الأخبار^{۳۵}.

وی در کتاب خلاف می نویسد:

مسألة ۳۰۴: يجوز اقتناء الكلب لحفظ البيوت . ولأصحاب الشافعي فيه قولان : أحدهما : مثل ما قلناه . وهو الصحيح عند محصلهم . ومنهم من قال لا يجوز ، لأن السنة خصت كلب الصيد ، والماشية ، والزرع . دليلنا : إجماع الفرقه ، وأخبارهم . مسألة ۳۰۵: يجوز اقتناء الكلب لحفظ

۳۱. الإمام الكاظم عليه السلام: اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لئلا حاجة الله، و ساعة لأمر المعاش، و ساعة لمعاشره الإخوان و الثقات الذين يعزفونكم عيوبكم و يخلصونكم في الباطن، و ساعة تخلون فيها للذاتكم في غير محرم. (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱).

۳۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تُنْسِكُ كَلْبَ الصَّيْدِ فِي الدَّارِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ بَابٌ. «امام صادق علیه السلام فرمود: سگ شکاری را در خانه ات نگهداری مکن مگر اینکه بین تو و او دربی باشد. (محل زندگی او جدا باشد) (بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۵۳).

۳۳. «... وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ...» (سوره کهف، آیه ۱۸). «... سگشان بر آستانه غار دو دست خود را دراز کرده بود.»

۳۴. «باب كراهة اتخاذ كلب في الدار إلا أن يكون كلب صيد أو ماشية أو يضطر إليه أو يغلغ دونه الباب».

۳۵. المبسوط، ج ۲، ص ۱۶۶.

الماشية، أو الحرث، أو الصيد إن احتاج إليه، وإن لم يكن له في الحال ماشية ولا حرث^{۳۶}.

ایشان در این باره روایتی نیز از پیامبر اکرم ص نقل می کنند:

وروي أن النبي صلى الله عليه وآله قال من اقتنى كلباً إلا كلب ماشية أو صيد أو زرع انتقص من

أجره كل يوم قيراط...^{۳۷}

البته در برخی روایات از نگهداری سگ های مفید هم نهی شده، ولی این در صورتی است که

محل زندگی او جدا نباشد^{۳۸}.

یا در روایتی دلیل عدم جواز نگهداری سگ در منزل، نبود خیر در آن دانسته شده است^{۳۹} اما ما

می دانیم سگ ها در موارد گوناگون خیر می رسانند مانند سگ های آتش نشان، سگ های پلیس،

سگ های پرستار سگ های زنده یاب که جان آدمی را در ویرانی ها نجات می دهند و... .

اما از این روایت می توان فهمید دستور به عدم نگهداری سگ در منزل، به این دلیل بوده است

که خیری در او نیست، بنابراین اگر اثبات شد که سگ ها خیررسانی های زیادی دارند، حرمت

نگهداری هم منتفی می شود.

پس در نگهداری سگ علاوه براین که باید جهتی عقلانی برای آن لحاظ شود باید برای سگ،

مکانی جدا از مکان زندگی انسان نیز تهیه شود. ضمن این که سعی شود. انس عاطفی با سگ،

ایجاد نشده و آن جانشین دوست و فرزند، در خانه نگردد. با رعایت این نکات استفاده از

توانایی های سگ، همانند استفاده از توانایی های هر موجود دیگر جایز است.

۳۶. الخلاف، ج ۳، ص ۱۸۳، مساله ۳۰۴ و ۳۰۵.

۳۷. المبسوط الشيخ الطوسي ج ۶ ص ۲۵۶: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّخِذُ كَلْبًا إِلَّا نَقَصَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِ صَاحِبِهِ قِيرَاطٌ.

(کافی، ج ۶، ص ۵۵۲، ح ۲)

۳۸. رک: جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۲، ص ۱۳۸، «المسألة الأولى لا يجوز بيع شيء من الكلاب إلا كلب الصيد» و وسائل

الشيعة، ج ۱۱، ص ۵۳۰.

۳۹. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص لَا خَيْرَ فِي الْكَلَبِ إِلَّا كَلَبٌ صَنِدٌ أَوْ كَلَبٌ مَاشِيَةٌ. (الكافی، ج ۶، ص ۵۵۲، ح ۴)

بخش دوم
سگ در فرهنگ اسلامی

فصل پنجم:

سگ ممدوح و مذموم

سگ ممدوح

فلاسفه کلیون یا سگ منشان

در تاریخ و تمدن بشری گروهی از فلاسفه را «کلیون» می خوانند. این کلمه جمع «کلبی» و «کلبی» منسوب به «کلب» به معنی سگ است. مکتب کلییان یا سگ منشان در قرن چهارم و پنجم پیش از میلاد از سوی برخی از شاگردان با واسطه و بی واسطه سقراط پی ریزی شد و علی رغم مخالفت های گسترده از سوی بسیاری از اندیشمندان، توانست مدت ها تداوم یابد و در طی قرون متمادی افراد مختلفی را مجذوب خود کند. افزون بر این، زمینه ای شد برای طرح اندیشه ها و مکاتب مشابه دیگری مانند مکتب رواقیان. رهبر کلیون مردی به نام «دیوژن» است. او معتقد بود که از تمدن باید فرار کرد و در حقیقت می خواست در شیوه و روش زندگی مانند حیوانات زندگی کند. درباره او نوشته اند که «بر آن شد که همچون سگ زندگی کند». کلبی ها معتقد بودند که غایت زندگی نیک بختی است و رسیدن به این غایت تنها از راه زیستن بر وفق طبیعت دست می دهد، و زیستن بر وفق طبیعت، پدیدآورنده خودبسنده گی و خردمندی و بر سازنده فضیلت است!

در جوهر اخلاق کلبی، تا آنجا که به «استغناء نفس» مربوط می شود، عنصری درست می توان

یافت.^۳ از آنجا که دیوژن خود را سگ خطاب می کرد و معتقد بود که زندگی حیوانات، به ویژه نحوه زندگی سگ را باید به عنوان سرمشقی برای زندگی بشر انتخاب کرد، به همین دلیل او و شاگردان و پیروان او را «پیروان سگ» یا «سگ منشان» نامیدند.

جایگاه تعلیم کلییان، به ویژه شخصیت مشهور آنان، دیوژن، در اندیشمندان و گروه های اجتماعی بعد از ایشان کاملاً محسوس است. نمونه این تأثیر را می توان در شیوه رفتار برخی از قلندران و ملامتیان در عالم اسلام و ایران^۴ و همچنین در هیپی های امروز مغرب زمین مشاهده کرد. هر چند ممکن است که خود این گروه ها از منشأ اعمال خود، آگاهی لازم را نداشته باشند.^۵

در میان اعراب پیش از اسلام، نام یکی از قبائل مهم عرب که در صدر اسلام قدرتمندترین قبیله عرب در شام بوده، «بنی کلب» (فرزندان سگ) بوده؛^۶ دحیه بن خلیفه کلبی، یکی از اصحاب مشهور پیامبر اسلام که حامل نامه او به هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم شد، از این قبیله بود. در صدر اسلام افراد متعددی با پسوند کلبی و یا کلابی وجود داشتند^۷ و اشعار بسیاری از عرب عصر جاهلیت در ستایش سگ موجود سروده می شد.^۸

در متون و فرهنگ اسلامی، سگ به عنوان حیوانی مفید مورد توجه بوده و نگهداری آن، کاری پسندیده به شمار می رفته است.

در آثار عرفانی، چون تذکرة الأولیاء فریدالدین عطار، کشف الأسرار رشیدالدین میبدی، نفحات الانس و جامی، أسرار التوحید، مثنوی مولانا جلال الدین بلخی و بسیاری دیگر از آثار بزرگان عرفان و تصوف، شواهدی از صفت های نیک سگان آمده است.^۹

خواجه نصیر و سگ آسیابان

خواجه نصیرالدین طوسی، در راه سفر، دمامد غروب، بین راه به آسیابی رسید. فصل بهار بود و هوا ملایم. در کنار آسیاب، خورجین خود را نهاد و جاجیم گسترد که بیارآمد. در همین حال، آسیابان که پیری سالخورده بود، با ریش انبوه و ابروی سفید و آرد آلود، از آسیاب بیرون آمد و چون بالا رسید و خواجه را دید، پس از سلام و احوالپرسی، رو به او کرد و گفت:

۳. Cynics» A. a. Long, in Encyclopedia of Ethics, (ed. Lawrence C. Becker), V. 3, p 368-.

۴. تاریخ الحکما، ص ۲۵۳.

۵. سه فیلسوف بزرگ، ص ۴.

۶. کَلْبٌ وَ کَلْبِیٌّ، وَ کَلَابٌ، قِبَائِلُ مَعْرُوفَةٌ (تهذیب اللغة، ج ۱۰، ص ۱۴۵)

۷. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۲۲۹؛ ج ۳، ص ۱۲۹۸.

۸. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹۷.

۹. رک: کتاب سگ از دیدگاه صوفیان: جواد نوربخش.

برادر جوان! گمان دارم امشب باران خواهد آمد و بارانی شدید خواهد بود. بهتر آن است که بار و خورجین خود را به داخل آسیاب حمل کنی و مهمان من باشی؛ راحت‌تر خواهی بود. خواجه با خود گفت: فصل بهار است و هوا خوش و دلکش. خوابیدن در آسیاب و تا صبح صدای یکنواخت و دلخراش آسیاب را شنیدن و گرد آرد خوردن، معنی ندارد. از پیرمرد سپاسگزاری کرد و گفت: من همین بیرون آسیاب خواهم خفت. هوا امروز آفتابی بود و دلیلی برای آمدن باران نیست!

پیرمرد آسیابان دوباره گفت: مسافر عزیز! من می‌دانم که امشب بارانی شدید خواهد آمد و تو نیمه شب مجبور خواهی شد به آسیاب پناه ببری، اما در آن وقت شب، من در خواب هستم و چون گوشم سنگین و علاوه بر آن، صدای آسیاب بلند است، هر چه در بزنی و فریاد کنی، نخواهم شنید. افزون بر آن، من وقتی شب‌ها می‌خوابم، از باب احتیاط، یک بار ۲۵ منی گندم را هم پشت در آسیاب می‌غلطانم که در، خوب بسته شود. پس بهتر است همین حالا با من به آسیاب بیایی و شبی را در آن بیتوته کنی! خواجه نصیر از نظر احتیاط، اضطراب را از جیب قبای خویش در آورد و محل و موقع ثوابت و سیارات را دید و سنجید و محاسبات نجومی و قرائات را به عمل آورد. ساعت تقویم را نیز محاسبه کرد و دید که هیچ کدام دلالت بر این ندارد که امشب، بارانی خواهد آمد. بنابراین، قاطعانه پیش‌بینی کرد که هوا صاف و شفاف خواهد بود. باز از پیرمرد عذر خواست و پیرمرد هم دیگر اصرار نکرد و به آسیاب رفت و در را بست و خوابید.

پاسی از شب گذشت. خواجه زمانی که خواست سر به بالین استراحت بگذارد، ناگهان متوجه شد انقلابی در هوا دیده می‌شود. هنوز در فکر گفتگوهای عصر با پیرمرد بود، که دگرگونی هوا شدت کرد و صدای رعد و برق آسمان بلند شد. دو سه تکه ابر بهاری، یکباره به هم رسیدند و برقی زد و پشت سر هم، بارانی سیل آسا همراه با تگرگ فرو ریخت.

خواجه، بی درنگ خود را به در آسیاب رساند و هر چه در کوفت و فریاد کرد، البته پیرمرد متوجه نشد. بار و بساط خواجه در هم ریخت و خیس شد و خواجه آن شب را، زیر بارش باران و در رطوبت و سرما و ناراحتی به صبح رسانید.

فردا صبح پیرمرد لنگان لنگان، در یک لنگه آسیاب را گشود و با همان طمأنینه، کم‌کم بالا آمد. چون به خواجه رسید و او را در کنار جوی آب، با آن وضع مشاهده کرد، لبخندی زد و گفت: جوان عزیز! حرف پیر را نشنیدی و نتیجه را دیدی!

خواجه گفت: پیر عزیز! باید بگویم که من، خود ستاره شناس هستم و حتی کتابی هم در این باره

نوشته‌ام. دیشب از آنچه آموخته بودم، هیچ کدام دلالت بر بارندگی نداشت. اما اکنون سؤالی دارم. من می‌خواهم بدانم که تو پیرمرد عامی آسیابان، از کجا دانستی که بارندگی خواهد شد؟ پیرمرد پاسخ داد: من تجربه‌ای دارم. دیروز صبح، کنار آسمان کمی سرخگون شد. در چنین مواردی، ما دهاتی‌ها حدس می‌زنیم که احتمالاً بارندگی در پیش است. اما بالاتر از آن، من سگی دارم که سال‌هاست در این آسیاب، نگهبان و ندیم شب و روز من است. او شب‌ها را معمولاً بیرون آسیاب می‌خوابد، مگر شب‌هایی که احتمال بارندگی برود. در این صورت خودش، دم غروب داخل آسیاب می‌شود و در کنار در، سر بر روی دست می‌نهد و می‌خوابد. دیروز عصر چنین کرد و من در چنین مواقعی، طبق تجربه یقین دارم که شب، بارندگی خواهد شد. من به تشخیص سگ خود اطمینان دارم و به همین جهت، دیشب اصرار داشتم که شما به داخل آسیاب بیایید!

خواجه لختی اندیشید و سری تکان داد. بعد رساله تازه‌ای که درباره نجوم و هواشناسی نوشته بود، از خورجین بیرون آورد و صفحات آن را ورق زد و سپس، در همان جوی بالای آسیاب، یکایک صفحات آن را به آب شست و اوراقش را به باد داد و گفت:

دانشی که پس از سال‌ها دود چراغ خوردن، آدمی را به اندازه سگی به حقیقت نزدیک نکند، ارزش این همه دلبستگی ندارد! و به گفته مؤلف قصص العلماء خواجه پس از شنیدن حرف آسیابان فرمود:

افسوس که عمر بسیاری فانی ساختیم و به قدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردیم.^۹

سگ مضموم

در میان شاعران عارف، با تصویری از سگ روبه‌رو می‌شویم که نفس اماره در درون انسان را نشان می‌دهد و سگ مضموم، «صورتِ نفس اماره انسانی» است. تعبیر به نجس بودن سگ نیز به این اعتبار می‌باشد. نفس همچون سگی پلید است که پیوسته در مزبلة دنیا می‌گردد و به خوردن جیفه‌های بی‌ارزش آن دل خوش کرده است و اگر هنگام خوردن همان خوراک بی‌ارزش، کسی به آن نزدیک شود، به گمان اینکه آن شخص آمده تا در غذا با او شریک شود، برایش می‌غرود و

۹. قال الشيخ الأنصاري رحمه الله في كتاب «المكاسب» في مبحث التنجيم: كما حكى أنه اتفق ذلك لمروج هذا العلم بل محبيه «نصير الملة والدين» حيث نزل في بعض أسفاره على طحان له طاحونة خارج البلد فلما دخل منزله صعد السطح لحراره الهواء فقال له صاحب المنزل: انزل و نم في البيت تحفظا من المطر، فنظر المحقق إلى الأوضاع الفلكية فلم ير شيئا فيما هو مظنة للتأثير في المطر، فقال صاحب المنزل: إن لي كلبا ينزل في كل ليلة يحس المطر فيها إلى البيت فلم يقل منه المحقق ذلك و بات فوق السطح فجاءه المطر في الليل و تعجب المحقق. (المكاسب المحرمة، ج ۳، ص: ۳۲)

به سویش حمله‌ور می‌شود؛ غافل از اینکه تمام چیزی که او بدان پرداخته است، ارزشی ندارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

به راستی که جهان مرداری است گندیده و آنها که بر سر این جیفه گندیده باهم برادری و دوستی می‌کنند مانند سگانند.^{۱۱}

برای پاک شدن سگ و یا حداقل کم شدن از آن میزان نجاست، یا باید تعلیم ببیند و تربیت و یا این که بمیرد و استحاله گردد. برای رهایی از سگ نفس نیز همین دو راه وجود دارد؛ یا باید آن را تعلیم دهند و در اختیار بگیرند و یا این که این سگ باید بمیرد و در نمکزار اعمال نیک دفن گردد تا کم‌کم استحاله شود و تغییر ماهیت دهد.

در ادبیات عرفانی ما نفس تعلیم‌نابیده را به سگ مانند کرده‌اند. در کشف‌المحجوب آنجا که سخن از جلوه‌های گوناگون نفس است، می‌بینیم که «شیخ ابوالعباس اشقانی» که امام وقت بود گفت: من روزی به خانه اندر آمدم. سگی دیدم زرد بر جای خود خفته. پنداشتم کی از محلّت آمدست. قصد راندن وی کردم و وی به زیر دامن [من] اندر آمد و ناپدید شد.^{۱۲}

مستملی بخاری نیز در شرح التعرف لمذهب التصوف نفس را به سگ هار مانند کرده است.^{۱۳} ترکیب «سگ نفس» از ترکیب‌های پرکاربرد در آثار اهل ادب از جمله سنایی و عطار است:

ولی با نفس سگ تا می‌نشینی تو اسرار زمین هرگز نبینی

سگ نفس تو اندر زندگانی برون است از نمکسار معانی

اگر این سگ شود در زندگی خاک فتد اندر نمکسار و شود پاک^{۱۴}

این همه خواجگان گربه طبع که سگ نفس را شدند تبع^{۱۵}

عطار هم بارها از سگ نفس سخن گفته است.^{۱۶}

۱۰. «أَمَّا الدُّنْيَا حَيْفَةً وَ الْمُتَوَاضِعُونَ عَلَيْهَا أَشْيَاءُ الْكِلَابِ...»: (غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۲۳)

۱۱. هجوری، ۱۳۷۱: ص ۲۵۹.

۱۲. شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۳، ص ۱۰۹۰.

۱۳. اسرار نامه، عطار نیشابوری.

۱۴. حدیقه الحقیقه، سنایی.

۱۵. پیشین: دیوان اشعار، غزل ۹ و ۱۹؛ منطق الطیر؛ مختار نامه، باب اول، ش ۱۰۰ و باب دوازده، ش ۸، ۹، ۱۵؛ مصیبت نامه، بخش ۱۷؛

تذکره الاولیاء.

سگ در آثار اهل ادب

اکنون به جایگاه سگ در اندیشه سه تن از بزرگان ادبیات فارسی یعنی عطار، مولوی و سعدی می پردازیم:

سگ در اندیشه عطار نیشابوری

در آثار عطار، تصویری از سگ را می بینیم که با انسانی اسیر هوا و هوس، برابر نهاده شده است. از دید عطار، انسانی که از خدای مهربان گسسته و دل به دنیا بسته و اسیر هواهای نفسانی شده است به سگی می ماند که وظیفه و نقش خویش را در جهان از یاد برده و دلباخته استخوانی شده است، در منطق الطیر چنین می خوانیم:

خسروی می رفت در دشت شکار	گفت ای سگبان، سگ تازی بیار
بود خسرو را سگی آموخته	جلدش از اکسون و اطلس دوخته
از گهر طوقی مرصع ساخته	فخر را در گردنش انداخته
از زرش خلخال و دست ابرنجش	رشته ابریشمین در گردنش
شاه آن سگ را سگ بخرد گرفت	رشته آن سگ به دست خود گرفت
شاه می شد در قفاش آن سگ دوان	در ره سگ بود لختی استخوان
سگ نمی شد کاستخوان افتاده بود	بنگرسد آن شاه سگ استاده بود
آتش غیرت چنان بر شاه زد	کاتش اندر آن سگ گمراه زد
گفت آخر پیش چون من پادشاه	سوی غیری چون توان کردن نگاه
رشته را بگسست و گفتش این	زمان سر دهید این بی ادب را در جهان
گر بخوردی سوزن آن سگ صد هزار	بهرش بودی که بی آن رشته کار
مرد سگبان گفت سگ آراستست	جمله اندام سگ پر خواستست
گرچه این سگ دشت و صحرا را سزاست	اطلس و زر و گهر ما را هواست
شاه گفتا هم چنان بگذار و رو	دل ز سیم و زر او بگذار و رو
تا اگر باخویش آید بعد ازین	خویش را آراسته بیند چنین
یادش آید کاشنایی یافتست	وز چو من شاهی جدایی یافتست ^{۱۶}

در جای دیگری از همین کتاب، عطار به شکلی صریح‌تر، نفس اماره را به سگ تشبیه می‌کند:

هرچ فرماید ترا، ای هیچ‌کس	کام و ناکام آن توانی کرد و بس
لیک چون من سر دین بشناختم	نفس سگ را هم خر خود ساختم
چون خرم شد نفس، بنشستم برو	نفس سگ بر تست، من هستم برو
چون خر من بر تو می‌گردد سوار	چون منی بهتر ز چون تو صد هزار
ای گرفته بر سگ نفست خوشی	در تو افکنده ز شهوت آتشی
خوش خوشی با نفس سگ در ساختی	عشرتی با او به هم بر ساختی
پای بست عشرت او آمدی	زیر دست قدرت او آمدی
چون درآید گرد تو شاه و حشم	تو جدا افتی ز سگ، سگ از تو هم ^{۱۷}

هم چنین در منطق الطیر، وقتی «عباسه» درباره نفس سخن می‌گوید، آن را به سگی مانند می‌کند: چون مدد می‌گیرد این نفس از دو راه بس عجب باشد اگر گردد تباه

دل سوار مملکت آمد مقیم	روز و شب این نفس سگ او را ندیم
اسب چندانی که می‌تازد سوار	بر بر او می‌دود سگ در شکار
هرک دل از حضرت جانان گرفت	نفس از دل نیز هم چندان گرفت
هرک این سگ را به مردی کرد بند	در دو عالم شیر آرد در کمند
هرک این سگ را زبون خویش کرد	گرد کفشش را نیابد هیچ مرد
هرک این سگ را نهد بندی گران	خاک او بهتر ز خون دیگران ^{۱۸}

«نفس سگ» در جاهای دیگری از این کتاب نیز به کار رفته است؛ مثلاً وقتی عطار، حکایت مفلسی را روایت می‌کند که عاشق پادشاه مصر شده بود؛ می‌گوید:

دیگری گفتش که نفسم دشمن است	چون روم ره زانک هم ره رهنست
نفس سگ هرگز نشد فرمان برم	من ندانم تا ز دستش جان برم
آشنا شد گرگ در صحرا مرا	و آشنا نیست این سگ رعنا مرا
در عجایب مانده‌ام زین بی‌وفا	تا چرا می‌افند در آشنا ^{۱۹}

۱۷. همان

۱۸. همان

۱۹. همان

هم چنین در شرح داستان همای چنین می سراید:

نفس سگ را خوار دارم لاجرم	عزت از من یافت افریدون و جم
نفس سگ را استخوانی می دهم	روح را زین سگ امانی می دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام	جان من زان یافت این عالی مقام ^{۲۰}

یا در حکایت طعام پادشاه و سگان می نویسد:

بامدادی شهریار شادکام	داد بهلول ستمکش را طعام
او به سگ داد آن همه تا سگ بخورد	آن یکی گفتش که هرگز این که کرد
از چنین شاهی نداری آگهی؟	چون طعام او سگان را می دهی؟
این چنین بی حرمتی کردن خطاست	کار بی حرمت نباید هیچ راست
گفت بهلولش خموش ای جمله پوست	گر بدانندی سگان کاین آن اوست
سر به سوی او نبردی به سنگ	یَعْلَمُ الله گر بخوردندی ز ننگ ^{۲۱}

عطار نیشابوری در عبرت ناپذیری سگ نفس نیز اشعاری دارد:

یافت مردی گورکن عمری دراز	سایلی گفتش که چیزی گوی باز
تا چو عمری گور کنندی در مفاک	چه عجایب دیده‌ای در زیر خاک
گفت این دیدم عجایب حسب حال	کین سگ نفسم همی هفتاد سال
گور کنندن دید و یک ساعت نمرد	یک دم فرمان یک طاعت نبرد ^{۲۲}

سگ در اندیشه مولانا

مولانا نیز سگ را نمادی برای نفس دانسته است:

ای شب کفر از مه تو روز دین	گشته یزید از دم تو بایزید
گو سگ نفس این همه عالم بگیر	کی شود از سگ لب دریا پلید
هیچ شکاری نرهد زان صیاد	کو ز سگی‌های سگ تن رهید ^{۲۳}

۲۰. همان

۲۱. مصیبت نامه؛ عطار نیشابوری.

۲۲. منطق الطیر؛ عطار نیشابوری.

۲۳. دیوان شمس، مولوی، غزلیات، غزل ۱۰۰۶.

در دفتر دوم مثنوی هم داستان سگی که به کوری حمله کرد، آمده و در آنجا نیز سگ با صفت فرومایه برچسب خورده است:

یک سگی در کوی بر کور گدا	حمله می آورد چون شیر و غا
سگ کند آهنگ درویشان بخشم	در کشد مه خاک درویشان بچشم
کور عاجز شد ز بانگ و بیم سگ	اندر آمد کور در تعظیم سگ
کای امیر صید و ای شیر شکار	دست دست تست دست از من بدار
کز ضرورت دم خر را آن حکیم	کرد تعظیم و لقب دادش کریم
گفت او هم از ضرورت کای اسد	از چو من لاغر شکارت چه رسد
گور می گیرند یارانت به دشت	کور می گیری تو در کوچه بگشت
گور می جویند یارانت بصید	کور می جویی تو در کوچه بکید
آن سگ عالم شکار گور کرد	وین سگ بی مایه قصد کور کرد
علم چون آموخت سگ رست از ضلال	می کند در پیشه ها صید حلال
سگ چو عالم گشت شد چالاک زحف	سگ چو عارف گشت شد اصحاب کهف
سگ شناسا شد که میر صید کیست	ای خدا آن نور شناسنده چیست
کور نشناسد نه از بی چشمی است	بلک این زانست کز جهلست مست

در مثنوی، داستانی وجود دارد که لاف زنانِ حقیقت به توله سگ‌هایی مانند شده اند که در شکم مادرشان به پارس کردن مشغولند.

آن یکی می دید خواب اندر چله	در رهی ماده سگی بُد حامله
ناگهان آواز سگ بچگان شنید	سگ بچه اندر شکم بُد ناپدید
بس عجب آمد ورا آن بانگ‌ها	سگ بچه اندر شکم چون زد ندا
سگ بچه اندر شکم ناله کنان	هیچ کس دیدست این اندر جهان
چون بجست از واقعه آمد به خویش	حیرت او دم به دم می گشت بیش
در چله کس نی که گردد عقده حل	جز که درگاه خدا عز و جل
گفت یا رب زین شکال و گفت وگو	در چله وامانده ام از ذکر تو
پر من بگشای تا پیران شوم	در حدیقه ی ذکر و سیستان شوم
آمدش آواز هاتف در زمان	که آن مثالی دان ز لاف جاهلان

چشم بسته بیهده گویان شده	کز حجاب و پرده بیرون نامده
نه شکارانگیز و نه شب پاسبان ^{۲۴}	بانگ سگ اندر شکم باشد زیان

ملای رومی میل های درونی و غرائز نفسانی انسان را به سگ درنده ای تشبیه کرده است:

میل ها همچو سگان خفته اند	اندر ایشان خیر و شر بنهفته اند
چون که قدرت نیست خفتند این رده	همچو هیزم پاره ها و تن زده
تا که مرداری در آید در میان	نفخ صور حرص ^{۲۵} کوید بر سگان
چون در آن کوچه خری مردار شد	صد سگ خفته بدان بیدار شد
حرصهای رفته اندر کتم غیب	تاختن آورد و سر بر زد ز جیب
مو به موی هر سگی دندان شده	وز برای حيله دُم جنبان شده
صد چنین سگ اندر این تن خفته اند	چون شکاری نیستشان بنهفته اند ^{۲۶}

یعنی سگان، هنگامی که طعمه ای درکار نیست، چنان کنار هم می خوابند که انسان خیال می کند هیزم ریز شده است که کنار هم چیده شده و یا گوسفندانی هستند که کنار هم خوابیده اند. گویی هیچ گونه غریزه درندگی در آن ها وجود ندارد، اما وقتی که بوی لاشه مردار را حس می کنند، چنان به سوی آن هجوم می برند که هر لاش از موهای بدنشان همچون دندان برای بلعیدن مردار تیز می شود.

آری، حرص و ولع و فزون طلبی نسبت به مال و مقام برای آدمی بسیار خطرناک است که اگر آن را در کنترل عقل و شرع در نیاورد، در او درنده خویی به وجود خواهد آورد:

گفتم سگ نفس را مگر پیر کنم	در گردن او ز توبه زنجیر کنم
زنجیر دران شود چو بیند مردار	با این سگ هار من چه تدبیر کنم ^{۲۷}

۲۴. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم، بخش ۶۱.

۲۵. نفخ صور حرص: دمیدن باد حرص.

۲۶. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم، بخش ۳۱.

۲۷. دیوان شمس، مولوی، رباعیات، ش ۱۲۹۴.

در دفتر ششم مثنوی هم در آنجا که دلباختگان دنیا و فریفتگان به جاه و جلال این جهانی به پیرزنانی که خود را می آرایند تشبیه شده اند، بار دیگر سگ همچون برجسیبی برای غافلان پدیدار می شود:

ای شقیی که خداهش این حرص داد	حرص در پیری جهودان را مباد
ترک مردم کرد و سرگین گیر شد	ریخت دندانهای سگ چون پیر شد
هر دمی دندان سگشان تیزتر	این سگان شصت ساله را نگر
این سگان پیر اطلس پوش بین	پیر سگ را ریخت پشم از پوستین
دم به دم چون نسل سگ بین بیشتر	عشقشان و حرصشان در فرج و زر
مر قصابان غضب را مسلخ است ^{۲۸}	این چنین عمری که مایهی دوزخ است

با همه این سخنان در جاهای دیگر مثنوی معنوی، برخوردی مهربانانه تر با سگ می بینیم. مولانا در مثنوی در صحنه ای که تصویرگر خساست و طمع است، با مفهوم دوگانه تازی در فارسی بازی کرده و یک عرب را در برابر سگش قرار داده است:

آشک می بارید و می گفت ای کرب	آن سگی می مرد و گریان آن عرب
نوحه و زاری تو از بهر کیست	سایلی بگذشت و گفت این گریه چیست
نک همی میرد میان راه او	گفت در ملکم سگی بد نیک خو
تیز چشم و صیدگیر و دزدان	روز، صیادم بُد و شب پاسبان
گفت جوع الکلب زارش کرده است	گفت رنجش چیست زخمی خورده است
صابران را فضل حق بخشد عوض	گفت صبری کن برین رنج و حرص
چيست اندر دست این اتبان پر	بعد از آن گفتش کای سالار حر
می کشانم بهر تقویت بدن	گفت نان و زاد و لوت دوش من
گفت تا این حد ندارم مهر و داد	گفت چون ندهی بدان سگ نان و زاد
لیک هست آب دو دیده رایگان	دست ناید بی درم در راه نان
که لب نان پیش تو بهتر ز آشک ^{۲۹}	گفت خاکت بر سر ای پر باد مشک

همچنین مولانا در مثنوی، حکایت صوفیانه ای را بازگو می کند که در واقع همان داستان حلاج

۲۸. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر ششم، بخش ۳۸.

۲۹. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم، بخش ۲۳.

و سگ‌هایش است:

در بر شیخی سگی می‌شد پلید	شیخ از آن سگ هیچ دامن در نهید
سایلی گفت ای بزرگ پاک‌باز	چون نکردی زین سگ آخر احتراز
گفت این سگ ظاهری دارد پلید	هست آن در باطن من ناپدید
آنچ او را هست بر ظاهر عیان	این دگر را هست در باطن نهان
چون درون من چو بیرون سگست	چون گریزم زو که با من تگ است ^{۳۰}

مولانا سگ اصحاب کهف را که پیش از این توسط سعدی نیز به عنوان نماد «مردم‌شدن» مورد اشاره واقع شده بود، تا حد یک استعاره صوفیانه ارتقا داد و آن را نماد ترک هواهای نفسانی و ارتقا به عالم معنوی دانست؛ چنان‌که در دیوان شمس می‌خوانیم:

سگ ار چه بی‌فغان و شر نباشد	سگ ما چون سگ دیگر نباشد
شنو از مصطفی‌کو گفت دیوم	مسلمان شد دگر کافر نباشد
سگ اصحاب کهف و نفس پاکان	اگر بر در بود بر در نباشد
سگ اصحاب را خوی سگی نیست	گر این سر سگ نمود آن سر نباشد
که موسی را درخت آن شب چو اختر	نمود آذر و لیک آذر نباشد ^{۳۱}

همچنین در دفتر پنجم مثنوی با وجود تشبیه کردن سگ به شیطان، هم‌زمان بر خصلت بندگی افراتی ابلیس و عشقی که به خداوند داشته نیز تاکید می‌کند:

هیچ‌کس در ملک او بی‌امر او	در نیفزاید سر یک تای مو
ملک اوست فرمان آن او	کمترین سگ بر در آن شیطان او
ترکمان را گر سگی باشد به در	بر درش بنهاده باشد رو و سر
کودکان خانه دمش می‌کشند	باشد اندر دست طفلان خوارمند
باز اگر بیگانه‌ای معبر کند	حمله بر وی هم‌چو شیر نر کند
که اشداء علی‌الکفار شد	با ولی گل با عدو چون خار شد
ز آب تمناجی که دادش ترکمان	آنچنان وافی شدست و پاسبان
پس سگ شیطان که حق هستش کند	اندر و صد فکرت و حیلت تند

۳۰. منطق الطیر.

۳۱. دیوان شمس، مولوی، غزلیات، غزل ۶۷۶.

آب روها را غذای او کند	تا برد او آب روی نیک و بد
این تماجست آب روی عام	که سگ شیطان از آن یابد طعام
بر در خرگاه قدرت جان او	چون نباشد حکم را قربان بگو
گله گله از مرید و از مرید	چون سگ باسط ذراعی بالوصید
بر در کهف الوهیت چو سگ	ذره ذره امرجو بر جسته رگ
ای سگ دیو امتحان می کن که تا	چون درین ره می نهند این خلق پا
حمله می کن منع می کن می نگر	تا که باشد ماده اندر صدق و نر
پس اعوذ از بهر چه باشد چو سگ	گشته باشد از ترفع تیزنگ
این اعوذ آنست کای ترک خطا	بانگ بر زن بر سگت ره بر گشا
تا بیایم بر در خرگاه تو	حاجتی خواهم ز جود و جاه تو
چونک ترک از سطوت سگ عاجزست	این اعوذ و این فغان ناجایزست ^{۳۲}

مولانا گذشته از این توجهی که به سگ داشته، نام این جانور را در ارتباط با دو استعاره مشهور نیز به کار گرفته است. نخست آنکه مولانا از منظره آشنای پارس کردن سگ در شبی مهتابی، مفهوم سرشت را و دوم تمایز میان استعدادهای موجودات را برداشت کرده است:

مه نور می فشاند و سگ بانگ می کند مه را چه جرم، خاصیت سگ چنین بدست
مه بدر نور بارد، سگ کوی بانگ دارد ز برای بانگ هر سگ مگذار روشنایی^{۳۳}

همچنین در این ابیات مشهور نیز به نکته فوق اشاره دارد:

کی شود دریا ز پوز سگ نجس کی شود خورشید از پف منظمس
مه فشاند نور و سگ وعوع کند سگ ز نور ماه کی مرتع کند^{۳۴}

در آثار مولانا سگ چون نمودی عینی از نفس پنداشته می شد تا مرتبه ای که از سویی پارس کردن تهدیدکننده اش با نورافشانی آرامش بخش ماه، مقابل نهاده می شد و از سوی دیگر به خاطر مادی گرایی و در بند شکم بودنش، نقشی فرودستانه را در برابر خروس مقدس و همه چیزدان بر عهده

۳۲. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم، بخش ۱۲۹.

۳۳. دیوان شمس، مولوی، غزلیات، غزل ۴۴۶.

۳۴. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر ششم، بخش ۷۲.

می گرفت.

زیباترین این استعاره ها را در دفتر سوم مثنوی می توان یافت؛ آنجا که مولانا، خروس و سگ، این زوج کهن از جانوران اهورایی را بار دیگر در کنار هم گذاشته است و در حکایت خواجه ای که با فروختن جانوران بیماراش حرص خود را ارضا می کرد، این دو را به مرتبه یک جفت متضاد معنایی برکشیده است. داستان چنین است که سگی از ارباب طمع کار خود غذایی دریافت نمی کرد و از این موضوع شکایت داشت. ارباب، این موهبت را یافت که مانند سلیمان زبان جانوران را دریابد و به این ترتیب، گفتگوی سگ و خروشش را شنید. سگ از کم بودن غذایش شکایت داشت و خروس به او خبر داد که به زودی خر ارباب خواهد مرد و او خواهد توانست از لاشه اش تغذیه کند. به این ترتیب، ارباب به سرعت خر خود را فروخت. بعد شنید که خروس از جانوران دیگری سخن می گوید و او به همین ترتیب با فروختن آن ها از زیان خویش و سیرشدن سگی که مرتب ناخرسندتر می شد، جلوگیری می کرد؛ تا آن که روزی خروس به سگ خبر داد که این جانورانی که قرار بوده بمیرند، قضا بلای ارباب بوده اند و با فروخته شدنشان بلا به خود ارباب برگشته است. به این ترتیب، به زودی ارباب می مرد و سگ از حلوا و خیراتی هایی که برایش می کردند، بهره مند می شد.

در این داستان خروس را به عنوان پیام آور غیب به تصویر کشیده شده و از موضع دانای کُل با سگ وارد مکالمه می شود؛ اما سگ به موجودی که در بند شکم و تن است فرو کاسته شده است. با این وجود از نجس بودن یا پلید و شیطانی بودنش سخنی در میان نیست. برعکس، به عنوان موجودی که طرف صحبتش خروس است و زندگی فروتنانه ای را می گذرانند، نسبت به آدم طمع کاری که اربابش است، موقعیت بهتری دارد.

در کل، تصویر سگ در آثار مولوی بسیار مثبت تر از چیزی است که در آثار صوفیان پیش از وی دیده می شود. مولانا سگ اصحاب کهف را که پیش از این توسط سعدی نیز به عنوان نماد «مردم شدن» مورد اشاره بود، تا حد یک استعاره صوفیانه ارتقا داد و آن را نماد ترک هواهای نفسانی و ارتقا به عالم معنی دانست؛ چنان که در «دیوان شمس» می خوانیم:

سگ ار چه بی فغان و شر نباشد	سگ ما چون سگ دیگر نباشد
شنو از مصطفی کو گفت دیوم	مسلمان شد دگر کافر نباشد
سگ اصحاب کهف و نفس	پاکان اگر بر در بود بر در نباشد
سگ اصحاب را خوی سگی نیست	گر این سر سگ نمود آن سر نباشد

که موسی را درخت آن شب چو اختر نمود آذر و لیک آذر نباشد

سگ در اندیشه سعدی

در این بخش از سگ و باورهای مربوط به آن در آثار سعدی (غزل ها و چکیده ها در گلستان و بوستان سعدی) در قالب تمثیل ها، اندرزها و حکایت ها پرده برمی گیریم:

الف: حکایت آب دادن به سگ تشنه

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو جبل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
الا گر جفا کردی اندیشه کن	وفا پیش گیر و کرم پیش کن
یکی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم شود خیر با نیک مرد ^{۳۵}

ب: حکایت در معنی تواضع و نیازمندی

ز ویرانه ای عارفی ژنده پوش	یکی را بُباح ^{۳۶} سگ آمد به گوش
به دل گفت: کوی سگ این جا چراست؟	درآمد که درویش صالح کجاست؟
نشان سگ از پیش و از پس ندید	به جز عارف آن جا دگر کس ندید
خجل باز گردیدن آغاز کرد	که شرم آمدش بحث آن راز کرد
شنید از درون عارف آواز پای	هلا گفت: بر در چه پایی؟ درآی!
نپنداری ای دیده روشنم	کز ایدر سگ آواز کرد، این منم
چو دیدم که بیچارگی می خرد	نهادم ز سر کبر و رای و خرد
چو سگ بر درش بانک کردم بسی	که مسکین تر از سگ ندیدم کسی
چو خواهی که در قدر والا رسی	ز شیب تواضع به بالا رسی ^{۳۷}

۳۵. بوستان سعدی، باب دوم.

۳۶. بُباح: صدای سگ.

۳۷. بوستان سعدی، باب چهارم.

ج: حکایت جنید و سیرت او در تواضع

شنیدم که در دشت صنعا، جنید^{۳۸} سگی دید برکنده دندان صید
 ز نیروی سرپنجه شیر گیر فرو مانده عاجز چو روباه پیر
 پس از گرم^{۳۹} و آهو گرفتن به پی لگد خوردی از گوسفندان حی
 چو مسکین و بی طاقتش دید و ریش بدو داد یک نیمه از زاد خویش
 شنیدم که می گفت و خوش می گریست که داند که بهتر ز ما هر دو کیست؟
 به ظاهر من امروز از این بهترم دگر تا چه راند قضا بر سرم
 گرم پای ایمان نلغزد ز جای به سر بر نهم تاج عفو خدای
 و گر کسوت معرفت در برم نماند به بسیار از این کمترم
 که سگ با همه زشت نامی چو مُرد مر او را به دوزخ نخواهند برد
 ره این است سعدی که مردان راه به عزّت نکردند در خود نگاه
 از آن بر ملایک شرف داشتند که خود را به از سگ نپنداشتند^{۴۰}

د: سگ اصحاب کهف

سعدی صفت مردم شدن را برای سگ اصحاب کهف به کار برده است:

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد^{۴۱}
 من سگ اصحاب کهفم بر درِ مردان مقیم گرد هر در می نگردم، استخوانی گو مباش^{۴۲}

و در معرفی مال داری که به بخل چنان معروف بود که حاتم طایی در کرم، آمده:
 «... نانی به جایی از دست ندادی و گربه بوهریره را به لقمه ای نواختی و سگ اصحاب کهف را
 استخوانی نپنداختی...»^{۴۳}

۳۸. ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی عالم و عارف مشهور که در ۲۹۷ ق درگذشت.

۳۹. گرم: میش کوهی، قوچ جنگی.

۴۰. بوستان سعدی، باب چهارم.

۴۱. گلستان سعدی، باب اول.

۴۲. دیوان اشعار، سعدی، غزلیات، غزل ۳۶.

۴۳. گلستان سعدی، باب سوم.

د: سگ شکاری و سگ بازاری

در شعر سعدی، سگ‌ها بر دو دسته تقسیم شده‌اند: سگ صید و سگ بازاری یا شهری البته سگ شهری یا بازاری به عنوان سگ ولگرد مورد نفرت و آزار قرار می‌گیرد:

همیشه بر سگ شهری جفا و سنگ آید از آن که چون سگ صیدی نمیرود به شکار^{۴۴}
 راست خواهی سگان بازارند کاستخوان از تو دوست‌تر دارند^{۴۵}
 شهر بند هوای نفس مباح سگ شهر استخوان شکار کند^{۴۶}
 نتابد سگ صید روی از پلنگ ز روبه رمَد شیر نادیده جنگ

و: سگ از مردم مردم آزار به^{۴۷}

«بی‌هنران، هنرمند را نتوانند که ببینند؛ هم چنان که سگان بازاری، سگ صید را مشغله بر آرند و پیش آمدن نیارند، یعنی سفله چون به هنر با کسی بر نیاید به خبشش در پوستین افتد»^{۴۸}.

نخورد شیر، نیم خورده سگ ورمیرد به سختی اندر، غار^{۴۹}
 سگ بر آن آدمی شرف دارد کاو دل دوستان بیازارد^{۵۰}
 گر انصاف خواهی سگ حق شناس به سیرت به از مردم ناسپاس^{۵۱}
 سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش نگردد ورم زنی صد نوبتش سنگ
 و گر عمری نوازی سفله‌ای را به کمتر تندی آید با تو در جنگ^{۵۲}
 با بداندیش هم نکویی کن دهن سگ به لقمه دوخته به^{۵۳}
 بدان را نوازش کن ای نیک مرد که سگ پاس دارد چونان تو خورد^{۵۴}
 نباید نکوکاری از بد رگان محال است دوزندگی از سگان^{۵۵}

۴۴. دیوان اشعار، سعدی، قصاید، قصیده ۲۶.

۴۵. دیوان اشعار، سعدی، مثنویات، شماره ۲۳.

۴۶. دیوان اشعار، سعدی، غزلیات، غزل ۳۳۷.

۴۷. بوستان سعدی، باب اول.

۴۸. گلستان سعدی، باب هشتم «سگ در شعرها و تمثیل‌های سعدی»، محمود روح‌الامینی

۴۹. همان، باب سوم.

۵۰. دیوان اشعار، سعدی، مثنویات، شماره ۱۷.

۵۱. بوستان سعدی، باب چهارم.

۵۲. همان، باب هشتم.

۵۳. همان، باب اول.

۵۴. همان، باب دوم.

۵۵. همان، باب پنجم.

نکویی گرچه با ناکس نشاید
 برای مصلحت گه بیاید^{۵۶}
 سگ درنده چون دندان کند تیز
 تو در حال استخوانی پیش او ریز^{۵۷}
 به عرف اندر جهان از سگ بتر نیست
 نکویی با وی از حکمت به در نیست^{۵۸}
 آدمی با تو دست در مطعوم
 سگ به بیرون آستان محروم^{۵۹}
 حیف باشد که سگ وفا دارد
 و آدمی دشمنی روا دارد^{۶۰}

— به اتفاق خردمندان، سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس^{۶۱}

سگی پای صحرانشینی گزید
 به خشمی که زهرش ز دندان چکید
 شب از درد، بیچاره خوابش نبرد
 به خیل اندرش دختری بود خرد
 پدر را جفا کرد و تندی نمود
 که آخر تو را نیز دندان نبود؟
 پس از گریه مرد پراکنده روز
 بخندید، کای مامک دلفروز
 مرا گرچه هم سلطنت بود و بیش
 دریغ آدمم کام و دندان خویش
 محال است اگر تیغ بر سر خورم
 که دندان به پای سگ اندر برم
 توان کرد با ناکسان بدرگی
 ولیکن نیاید ز مردم سگی^{۶۲}

ز. اذل موجودات

سگ و دربان چو یافتند غریب
 این گریبانش گیرد، آن دامن^{۶۳}
 سگی را گر کلوخی بر سر آید
 ز شادی بر جهد کاین استخوان است^{۶۴}
 سگ آخر که باشد که خوانش نهند
 بفرمای تا استخوانش دهند^{۶۵}
 تا سگان را وجوه پیدا نیست
 مشفق و مهربان یکدگرند

۵۶. دیوان اشعار، سعدی، مثنویات، شماره ۹.

۵۷. همان.

۵۸. همان.

۵۹. سعدی، موعظ، مثنویات، شماره ۱۷.

۶۰. سعدی، موعظ، مثنویات، شماره ۱۷.

۶۱. گلستان سعدی، باب هشتم.

۶۲. بوستان سعدی، باب چهارم.

۶۳. گلستان سعدی، باب اول.

۶۴. همان، باب هفتم.

۶۵. بوستان سعدی، باب دوم.

لقمه‌ای در میانشان انداز
تا تهی گاه یک‌دگر بدرند^{۶۶}
چون سگ درنده گوشت یافت، نرسد کاین شتر صالح است، یا خر دَجَال^{۶۷}
ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دو سگ بر مرداری با هم به سر نبرند^{۶۸}.
اجَل کاینات از روی ظاهر، آدمی است و اَدَل موجودات سگ^{۶۹}.

باید توجه داشت بیشتر این کارکردها در ادبیات عرفانی، بیش از آن که در مفهوم نجس بودن و خوی درندگی سگ استفاده شود در مفاهیمی چون پاسبانی، دربانی و نگهبانی از یک سو، و مُقیم بودن در کوی یار و وفاداری از سویی دیگر بیان می شود^{۷۰}.

ح: سگ نفس بوسعید

از جان برون نیامده جانانت آرزوست ز نار نابریده و ایمانت آرزوست
فرعون وار لاف انا الحق همی زنی و آنگاه قرب موسی عمرانست آرزوست
چون کودکان که دامن خود اسب کرده‌اند دامن سوار کرده و میدانست آرزوست
هر روز از برای سگ نفس بوسعید یک کاسه شوربا و دو تا نانت آرزوست
سعدی درین جهان که تویی ذره‌وار باش گر دل به نزد حضرت سلطانت آرزوست^{۷۱}

در خاتمه بحث به اشعار دیگر از برخی بزرگان ادبیات عرفانی اشاره می کنیم:

سگ نفس

خوبان همه صید صبح خیزان باشند در بند دعای اشک ریزان باشند
تا تو سگ نفس را به فرمان باشی آهو چشمان ز تو گریزان باشند^{۷۲}
«...قصایی گوسپندی خَبه شده را نذر خانقاه کرده بود. درویشان چند روز بود چیزی بکار نبرده بودند. گرسنگی غالب بود چون بر سر سفره نشستند، ابو سعید گفت: دست ازین طعام بدارید که مردار است!...»

۶۶. دیوان اشعار، سعدی، قطعات، شماره ۸۵.

۶۷. گلستان سعدی، باب هفتم.

۶۸. همان، باب هشتم.

۶۹. همان، باب هشتم.

۷۰. در این بخش یعنی سگ در اندیشه سعدی از مقاله «سگ در شعرها و تمثیل‌های سعدی» نوشته محمود روح‌الامینی استفاده کردم.

۷۱. سعدی، مواعظ، فزلیات.

۷۲. ابوسعید ابوالخیر، رباعیات.

قصاب به پای شیخ افتاد و پوزش ها خواست. میدان شیخ را گفتند: از کجا دانستی که مردار است؟

ابوسعید گفت: سگ نفس عظیم رغبت می کرد...»^{۷۳}

همت پست و سگی

سگ دون همت استخوان جوید	پنجه شیر مغز جان جوید
مرد عالی همم نخواهد بند	سگ بود سگ به لقمه ای خرسند
قصه کم گوی و عاجزی پیش آر	استخوان را تو با سگان بگذار
تو به گوهر گرفته ای رفعت	پس چرا چون سگی تو دون همت
هر که را عالیت همت او	هر دو عالم شده ست نعمت او
و آنکه دون همتست همچون سگ	هست چون سگ ز بهر نان در نگ
دوری از علم، تا ز شهوت و حرص	جانست پر پیکرست و پر پیکار
کی در آید فرشته، تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار ^{۷۴}

خواجه نصیرالدین و سگ اصحاب کهف

خواجه نصیرالدین طوسی علامه بزرگ روزگار خود بوده است. او گذشته از مهارت در علوم اسلامی، در علم ریاضی و برخی علوم دیگر نیز تبحر داشته است. وی پس از عمری خدمت و مجاهدت در راه خدا در واپسین لحظه های عمر خویش، به شاگردانش سفارش می کند که او را در کاظمین و در جوار مرقد مطهر امام کاظم علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام دفن کنند و جمله ای در بزرگ داشت او بر سنگ قبرش بنویسند.

شاگردان او اصرار می کنند تا آیه یا حداقل بیانی از اشعارش را روی سنگ قبر بنویسند تا آیندگان مقام صاحب قبر را بشناسند؛ اما خواجه نصیر می فرماید:

تنها اسم مرا روی سنگ قبر بنویسد؛ زیرا وقتی قبر من در جوار این دو امام است، شایسته نیست جمله ای در بزرگداشت من روی قبر نوشته شود. اگر هم خواستید چیزی بنویسید، این آیه از قرآن کریم باشد: (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید)^{۷۵}.

۷۳. اسرار التوحید، محمد بن منور (با اندکی دخل و تصرف).

۷۴. حدیقه الحقیقه، باب اول.

۷۵. کهف، آیه ۱۷.

خواجه نصیر با آن عظمت و آن همه خدمات علمی و فرهنگی به عالم تشیع می گوید:
 من همچون سگ اصحاب کهف در آستانه مزار ائمه علیهم السلام در شهر کاظمین زانو زده ام.^{۷۸}
 شیخ بهایی صفات زیبای وفا و قناعت سگ را به تصویر می کشد و در پایان نفس خود را
 مخاطب قرار داده است و می گوید:
 ای سگ نفس بهائی، یاد گیر!

عابدی، در کوه لبنان بد مقیم	در بن غاری، چو اصحاب الرقیم
روی دل، از غیر حق بر تافته	گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها، می بود مشغول صیام	قرص نانی، می رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بدی، نصفی سحور	وز قناعت، داشت در دل صد سرور
بر همین منوال، حالش می گذشت	نامدی زان کوه، هرگز سوی دشت
از قضا، یک شب نیامد آن رغیف	شد ز جوع، آن پارسا زار و نحیف
کرد مغرب را ادا، و آنگه عشاء	دل پر از وسواس، در فکر عشاء
بس که بود از بهر قوتش اضطراب	نه عبادت کرد عابد، شب، نه خواب
صبح چون شد، زان مقام دلپذیر	بهر قوتی آمد آن عابد به زیر
بود یک قریه، به قرب آن جبل	اهل آن قریه، همه گیر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد	گیر او را یک دو نان جو بداد
بستد آن نان را و شکر او بگفت	وز وصول طعمه اش، خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر	تا کند افطار زان خبز شعیر
در سرای گبر بد گرگین سگی	مانده از جوع، استخوانی و رگی
پیش او، گر خط پرگاری کشی	شکل نان ببند، بمیرد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبر	خبز پندار، رود هوشش ز سر
کلب، در دنبال عابد بو گرفت	آمدش دنبال و رخت او گرفت
زان دو نان، عابد یکی پیشش فکند	پس روان شد، تا نیابد زو گزند
سگ بخورد آن نان، وز پی آمدش	تا مگر، بار دگر آزارش
عابد آن نان دگر، دادش روان	تا که از آزار او یابد امان
کلب خورد آن نان و از دنبال مرد	شد روان و روی خود واپس نکرد

همچو سایه، در پی او می‌دوید عفی می‌کرد و رختش می‌درید
گفت عابد چون بدید آن ماجرا: من سگی چون تو ندیدم، بی‌حیا
صاحبیت، غیر دو نان جو نداد وان دونان، خود بستدی، ای کج نهاد
دیگرم، از پی دویدن بهر چیست؟ وین همه، رختم دریدن بهر چیست؟
سگ، به نطق آمد که: ای صاحب کمال بی‌حیا، من نیستم، چشمت بمال
هست، از وقتی که بودم من صغیر مسکنم، ویرانه این گبر پیر
گوسفندش را شبانی می‌کنم خانه‌اش را پاسبانی می‌کنم
گاه گاهی، نیم نانم می‌دهد گاه، مشتی استخوانم می‌دهد
گاه، غافل گردد از اطعام من وز تغافل، تلخ گردد کام من
بگذرد بسیار، بر من صبح و شام لا آری خبزا ولا القی الطعام
هفته هفته، بگذرد کاین ناتوان نی ز نان یابد نشان، نی ز استخوان
گاه هم باشد، که پیر پر محن نان نیابد بهر خود، چه جای من
چون که بر درگاه او پرورده‌ام رو به درگاه دگر، ناورده‌ام
هست کارم، بر در این پیر گبر گاه شکر نعمت او، گاه صبر
تا قمار عشق با او باختم جز در او، من دری نشناختم
که به چوبم می‌زند، گه سنگها از در او، من نمی‌گردم جدا
چون که نامد یک شبی نانت به دست در بنای صبر تو آمد شکست
از در رزاق رو بر تافتی بر در گبری روان پشتافتی
بهر نانی، دوست را بگذاشتی کرده‌ای با دشمن او آشتی
خود بده انصاف، ای مرد گزین! بی‌حیاتر کیست؟ من یا تو؟ بین
مرد عابد، زین سخن، مدهوش شد دست را بر سر زد و از هوش شد
ای سگ نفس بهائی، یاد گیر! این قناعت، از سگ آن گبر پیر

دنیای غذای سگان

سنایی با الهام از امام علی علیه السلام که بی ارزشی و پستی دنیا را تشبیه به مردار و لاشه کرده است^{۷۷} و دنیا جویان را به سگ هایی که بر سر خوردن این مردار به نزاع برخاسته اند، این گونه سروده است:

چیست دنیا و خلق و استظهار

خاکدانی پر از سگ و مردار^{۷۸}

سنائی نیز می سراید:

پاسبانان تو اند این سگ پرستان همچو سگ

دل نگیرد مر شما را زین خزان بی فساد

ننگ ناید مر شما را زین سگان پر فساد

پاسبانان تو اند این سگ پرستان همچو سگ

هست مرداران ایشان هم بدیشان واگذار

زشت باشد نقش نفوس خوب را از راه طبع

گریه کردن پیش مشتی سگ پرست و موشخوار

اندرین زندان برین دندان زنان سگ صفت

روزکی چند ای ستمکش صبر کن دندان فشار

گرچه آدم سیرتان سگ صفت مستولیند

هم کنون بینی که از میدان دل عیاروار

تا ببینی موری آن خس را که می دانی امیر

تا بینی گرگی آن سگ را که می خوانی عیار

خشم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت

سگ بود آنجا کسی کاینجا نباشد سگ سوار^{۷۹}

۷۷. یتنالمسون فی دنیا دنیه و یتکالبون علی جیفه مریحه. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱).

۷۸. حدیقه الحقیقه، سنایی، ص ۴۳۳.

۷۹. دیوان اشعار، سنایی، قصاید، قصیده ۷۱.

فهرست منابع

فهرست منابع

(۱) قرآن کریم

(۲) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، مبارک بن محمد، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.

(۳) ابن ادریس حلّی، محمد، کتاب السرائر، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق؛

(۴) ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، مسترحمی، هدایت الله، کتابفروشی مصطفوی، (بی جا) ۱۳۶۶ش.

(۵) ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع، پیام امام هادی علیه السلام، قم - ایران، ۱۴۱۵ق.

(۶) ابن بابویه، محمد بن علی، خصال شیخ صدوق، ۲ج، اسلامی، تهران - ایران، ۱۳۸۵ش.

(۷) ابن رشید، محمد بن احمد، المدونه الکبری، ۴ج، دارالفکر، بیروت - لبنان، ۱۴۱۱ق.

(۸) ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ۴ج، دار الجیل، بیروت - لبنان، ۱۴۱۲ق.

(۹) اراکی، محمدعلی، کتاب الطهاره (اراکي) ۲ج، موسسه در راه حق، قم - ایران.

(۱۰) ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغه، ۱۵ج، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان.

(۱۱) امام خمینی، سید روح الله، توضیح المسائل، (محشی)، ج ۱، ص ۶۷، دفتر انتشارات اسلامی،

- قم، ۱۴۲۴ق..
- (۱۲) انصاری، مرتضی بن محمدامین، دراسات فی مکاسب المحرمه، منتظری، حسینعلی، ج۳، نشر تفکر، قم - ایران، ۱۴۱۵ق.
- (۱۳) آذری قمی، احمد، مکاسب المحرمه، لجنه التحقیقات العلمیه و الاسلامیه لمکتبه ولایه الفقیه، ج۳، مکتبه ولایه الفقیه، قم - ایران، ۱۴۱۵ق.
- (۱۴) بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه البعثه، قم - ایران.
- (۱۵) البروجردی، مرتضی، مستند العروه الوثقی (الإجاره)، تقریر بحث السید أبوالقاسم الموسوی الخوئی، نشر لطفی، الطبعة ۱۳۶۵ (هـ ش).
- (۱۶) بیهقی، محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، نشر علم، تهران - ایران، ۱۳۷۴ش.
- (۱۷) تبریزی، میرزا جواد، تنقیح مبانی العروه، ج۸، چاپ سوم، دارالصدیقه الشهیده سلام الله علیها، ۱۴۳۲ق.
- (۱۸) جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج۵، چاپ دوم، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
- (۱۹) حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ هـ ق.
- (۲۰) حلی، حسن بن یوسف، تحریر الأحکام، تهران، ۱۳۱۴ق.
- (۲۱) حلی، حسن بن یوسف، نهایه الاحکام، مصحح مهدی رجایی، اسماعیلیان، قم
- (۲۲) خرقی، عمر بن حسین، المغنی لابن قدامه، ابن قدامه، عبدالله بن احمد، ج۱۴، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان،
- (۲۳) الخلاف فی الاحکام، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، الشیخ الطوسی، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرقه، الطبعة الاولى و الثانيه، ۱۴۰۷ - ۱۴۲۰ (هـ ق).
- (۲۴) خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، دار العلم، قم، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۳۵
- (۲۵) خوئی، سیدابوالقاسم، تکمله المنهاج مع تعلیقات، اسماعیل پور قمشه ای، محمدعلی، {بی نا} {بی جا} - {بی جا} ۱۳۹۶ش.
- (۲۶) سگ از دیدگاه صفویان تألیف دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت اللهی، ۱۳۶۶
- (۲۷) شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ج۱، شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ایران، ۱۳۴۴ش.
- (۲۸) شمس شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، معوض، علی محمد، ج۱۲، دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت - لبنان، ۱۴۱۲ق.

- ۲۹) شهید ثانی، زین الدین بن علی، حاشیه شرائع الاسلام، پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی، بوستان کتاب قم، قم-ایران، ۱۳۸۰ش.
- ۳۰) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، مصحح: غفاری، علی اکبر، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
- ۳۱) شهید ثانی، زین الدین بن عاملی، مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام، ۱۶ج، موسسه المعارف الاسلامیه، قم - ایران، ۱۴۱۳.
- ۳۲) صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، سلطانی نسب، ابراهیم، ۲۰ج، دار الحیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، ۱۳۶۲ش.
- ۳۳) طباطبائی حکیم، محسن، مستمسک العروه الوثقی، ۱۴ج، مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
- ۳۴) طباطبائی، محمدحسین، نهایت الحکمه، زارعی سبزواری، عباسعلی، ۲ج، جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم، موسسه النشر الاسلامی، قم-ایران، ۱۳۸۸ش.
- ۳۵) طباطبائی یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، العروه الوثقی، دارالکتب الاسلامیه، تهران-قم ۱۴۱۷-۱۴۲۰.
- ۳۶) طباطبائی، علامه محمدحسین، المیزان، (م/۱۴۰۲ق)، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۸ق.
- ۳۷) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ج، دارالمعرفه، بیروت - لبنان، ۱۴۰۸ق.
- ۳۸) طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، تهران: المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۸ق.
- ۳۹) طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- ۴۰) طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- ۴۱) عاملی، حسین بن عبدالصمد، وصول الأخیار إلى أصول الأخبار، حسینی کوهکمری، عبداللطیف، مجمع الذخایر الاسلامیه، قم - ایران، ۱۳۶۰ش.
- ۴۲) عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، کتابفروشی داوری، قم، اول، ۱۴۱۰.
- ۴۳) عطار، محمد بن ابراهیم، مصیبت نامه، زوار، تهران-ایران، ۱۳۸۵ش.
- ۴۴) عطار، محمد بن ابراهیم، منطق الطیر، موسسه فرهنگی اندیشه در گستر، تهران، ایران، ۱۳۸۲ش.
- ۴۵) فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، ۴ج، دارالکتب العلمیه، بیروت-لبنان.
- ۴۶) قفطی، علی بن یوسف، تاریخ الحکماء قفطی، دانشگاه تهران، تهران-ایران، ۱۳۷۱ش.

- (۴۷) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۸، دار الکتاب، قم، ۱۳۶۷ش.
- (۴۸) کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۱ق.
- (۴۹) گلستان سعدی (غلامحسین یوسفی / خوارزمی). انتشارات خوارزمی نویسنده سعدی.
- (۵۰) متقی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، حیاتی، بکری، ۱۸ج، موسسه الرساله، بیروت - لبنان، ۱۴۰۹ق.
- (۵۱) مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، (م. ۱۱۱۰ ق.)، سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- (۵۲) مجله المنار، سال ۶.
- (۵۳) محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۰۹ق؛
- (۵۴) محمد بن مکی العاملی (شهید اول)، الدروس الشرعی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۴ق.
- (۵۵) محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه با ترجمه فارسی، شیخی، حمیدرضا، ۲ج، موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، قم - ایران، ۱۳۸۸ش.
- (۵۶) مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهر، العلامه الحلّی، الطبعة الاولى، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۱۲ - ۱۴۱۹ (هـ - ق).
- (۵۷) مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰ج، دار مکتبه الحیاه، بیروت - لبنان، ۱۳۰۶ق.
- (۵۸) مصطفوی، محمد کاظم، القواعد: مائه قاعده فقهیه معنی و مدرکا و موردا، ۲ج، المركز العالمی للدراسات الاسلامیه، قم - ایران، ۱۳۸۴ش.
- (۵۹) مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۵۲، صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۸۰ش.
- (۶۰) معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، موسسه فرهنگی آرایه، تهران، ۱۳۸۵ش.
- (۶۱) عبد الرحمن بن محمد عوض الجزیری، الفقه علی المذاهب الأریعه، دار الکتب العلمیه، دار الجواد، بیروت - لبنان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
- (۶۲) مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۲ج، دار التیار الجدید، لبنان، ۱۴۲۱ق.
- (۶۳) مفید، محمد بن محمد، المقنعه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق؛
- (۶۴) مقرئ، احمد بن محمد، نفح الطیب من غصن الأندلس الرطیب، بقائی، یوسف، ۱۰ج، دارالفکر، بیروت - لبنان، ۱۴۱۹ق.

- (۶۵) مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ۲ج، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۳۷۰ش.
- (۶۶) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ج، دارالکتب الاسلامیه، تهران - ایران، ۱۳۸۰ش.
- (۶۷) نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، چاپ هفتم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- (۶۸) نخبه من الاساتذه ذوی الاختصاص و من اللاهوتیین، قاموس الكتاب المقدس، دارالثقافه، قاهره - مصر، ۱۹۹۵ق.
- (۶۹) نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۳۰ج، موسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، بیروت - لبنان، ۱۴۰۸ق.
- (۷۰) الهی قمشه ای، مهدی، کلیات دیوان، علمیه اسلامی، تهران - ایران، ۱۴۰۸ق.
- (۷۱) یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ۶ج، لطفی، قم - ایران، ۱۴۰۷ق.
- (۷۲) لک علی آبادی، دلشادگان: شرح حال و کامات اولیای الهی، چاپ ۲، هنارس، ۱۳۹۰ش.
- (۷۳) امام خمینی، سیدروح الله، صحیفه نور، ۲۲ج، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران.
- (۷۴) محتشم کاشانی، علی بن احمد، دیوان اشعار، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
- (۷۵) جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ۱ج، چاپ هفتم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۲ش.
- (۷۶) اوستا، وندیداد، شرح هاشم رضی، فکر روز تهران، ۱۳۷۶ش.
- (۷۷) نثری همدانی، موسی، نثر و شرح مثنوی معنوی، چاپ ۲، کلاله خاور، ۱۳۶۳ش.
- (۷۸) جزائری، سیدنعمت الله، قصص الانبیاء، ۱ج، چاپ ۲، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی العامه - قم - ایران، ۱۴۰۴ق.
- (۷۹) صدر، حسن، نهایی الدراییه، غرباوی، ماجد، ۱ج، چاپ ۱، مشعر،
- (۸۰) خوئی، ابوالقاسم، دروس فی فقه الشیعہ، ۱ج، چاپ ۲، مجهول (بی جا - بی نا).
- (۸۱) راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، دارالقلم، دار الشامیه، دمشق - بیروت، ۱۴۱۲هـ.
- (۸۲) طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، حسینی، اشکوری، ۶ج، مکتبه المرتضویه، تهران - ایران، ۱۳۷۵ش.
- (۸۳) تویسرکانی، محمدنبی ابن احمد، ثالی الاخبار، ۵ج، مکتبه علامه، قم.
- (۸۴) عینائی، محمدبن محمد، المواعظ العدیدیه، طلیعه نور، قم - ایران، ۱۳۸۴ش.

- ۸۵) حلبی، علی اصغر، سه فیلسوف بزرگ، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۴ش.
- ۸۶) طبری، ابو جعفر، تاریخ طبری، ابراهیم محمد ابوالفضل، ۱۱ج،
- ۸۷) نوربخش جواد، سگ از دیدگاه صوفیان، خانقاه نعمت اللهی، لندن، ۱۳۶۶ش.
- ۸۸) مستملی، اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، اساطیر، ۱۳۶۳ش.
- ۸۹) سعدی، گلستان سعدی، ایران، ۶۵۶هـ
- ۹۰) سعدی، بوستان سعدی، ایران، ۶۵۶هـ
- ۹۱) جعفری تبریزی، محمد تقی، رسائل فقهی، ۱ج، چاپ اول، موسسه نشر کرامت، تهران- ایران، ۱۳۷۷ش.
- ۹۲) خوانساری نجفی، موسی، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، ۳ج، چاپ ۲، ۱۳۷۳ش.
- عطار شیرازی، فریدالدین محمد. (۱۳۸۴). منطق الطیر. مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. ویرایش دوم. تهران: انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۸۸). الف. اسرارنامه. مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۸۸). ب. مصیبت نامه مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۸۸). ج. الهی نامه. مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات سخن.
- _____ (۱۳۹۱). دیوان عطار. مقدمه و تصحیح رضا اشرف زاده. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد محدود بن آدم. (۱۳۶۸). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی. چاپ سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

卷之三